

چه باید کرد ؟ مانیفستی (بیانیه ای) از قرآن

مقدمه:

داشتم فکرمی کردم که برای مُقدمه این کتاب با عنوان «چه باید کرد» مطلبی بنویسم، به خاطر آمدن که عین همین عبارت «چه باید کرد» را بیش از سی سال پیش در محفلی از ایرانیان به کار برده بودم. تابستان سال ۱۹۷۰ یا ۷۱ بود که انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا و کانادا، همایش سالانه خود را در ویسکانسین آمریکا برگزار کرده بود. ایرانیان عضو آن انجمن، سازمان دیگری بنام انجمن اسلامی دانشجویان فارسی زبان داشتند که هرساله موقع شرکت در همایش انجمن دانشجویان مسلمان آمریکا و کانادا و با استفاده از امکانات آنها همایش سالانه خود را تشکیل می دادند.

در آن سال در یکی از جلسات انجمن فارسی زبانان، قرار بود که من در باره: «مکانیزم زکات برای بر طرف کردن فقر» صحبت کنم. در مقدمه بحث نکته ای را متذکر شدم بدین مضمون:

اکنون ما با تفضل الهی در قسمتی از زمین خدا هستیم که می توانیم آزادانه فکر کنیم و آزادانه فکرمان را به دیگران منتقل نمائیم. ما دائماً در باره مظالم حکومت ایران و فساد و بی عدالتی دستگاه شاه حرف می زنیم. شکوه و شکایت داریم. ولی هیچگاه، حتی در فکر این که «چه باید کرد» و چه میتوان کرد و این که عملاً برنامه ای ارائه دهیم، نبوده ایم. بیائید تصور کنیم که همین امشب ملائک به امر پروردگار، دستگاه حکومت شاه و اعوان و انصارش را بر می دارند و تمام ما حاضرین در این جلسه را به جای آنها بر اریکه قدرت می نشانند و می گویند بفرمائید:

“این گوی و این میدان. گر تو بهتر می زنی بستان بزن”

ما چه خواهیم کرد؟ چه برنامه اجرائی داریم؟ برای اقتصاد، برای فرهنگ، برای نحوه حکومت، برای رفع تمام مشکلات مملکت و کمبودهایی که مرتباً در باره شان داد سخن می دهیم، چه برنامه عملی کارسازی داریم؟ آن چه مُسلم است در آن موقع تقدیری فرصت نشستن و برنامه ریزی کردن برای کسی نیست. پس بجای ایراد گرفتن و با یکدیگر محاجه کردن و وقت گشتن، بیائیم با استفاده از فرصت طلایی بودن در این کشور و استفاده از آزادیهای موجود، و با قبول این فرض تصویری که فردای نزدیک، ملائک بدون هیچ گونه زحمتی که ما متقبل شویم، بدون جنگ و جدال و انقلاب، حکومت ایران را از شاه گرفته و به دست ما مسلمانان تحصیل کرده می دهند، برنامه اداره کردن کشور را با مطالعه و تحقیق و محاسب دقیق - لا اقل همان طور که یک مسأله را در

دانشگاه های اینجا حل می کنیم - تدوین نموده و آماده داشته باشیم که اگر روزی روزگاری واقعاً بناشد مملکت را اداره کنیم، از عهده برآئیم. و یا آن برنامه را در اختیار کسانی که قدرت یافته، قصد خدمت هم دارند، قرار دهیم. به عبارت دیگر لاقلاً خودمان بدانیم که چه می خواهیم.^۱

البته عکس العمل حاضرین - طبق سنت معمول ما ایرانیان - این بود که موضوع تبدیل به شوخی و خنده و بدست فراموشی سپرده شود و همان روال همیشگی ادامه یابد.

اکنون که بیش از ۳۰ سال از آن موقع می گذرد، هنوز این موضوع قابل طرح و معنی دار است. اگر نه بیشتر، لاقلاً همان قدر و با همان وزن. زیرا تا آنجا که اطلاع دارم، تا کنون هیچ سازمان، جمعیت یا حزبی بصورت گروهی و حتی کسی بصورت انفرادی، در ایران نبوده است^۲ که برای اداره مملکت، برنامه ای عملی را فرموله کرده و ارائه داده باشد.^۳

به هر تقدیر در این کتاب می خواهم - ان شاء الله - مطلبی را در همین مورد چه باید کرد، که سالهاست در ذهن داشته و در باره بعضی از موضوعاتش مقالاتی قبلاً نوشته و یا سخنرانی هائی نموده ام، ارائه دهم. و فکر می کنم اگر مدبرانه و مخلصانه اجرا شود، کارساز باشد.

چه کسی یا چه کسانی و چگونه آن را اجرا کنند، نمی دانم. راه آهسته در بلند مدت این که تعداد قابل توجهی از افراد جامعه مطلع از این برنامه و طرفدار آن شوند که در این صورت خواه و ناخواه در راه و روش تصمیم گیران حکومت اثر می گذارد و محتملاً برای اجرای آن به طور کامل یا لاقلاً مقداری از آن، قدم به جلو می گذارند.

و اما راه سریع در کوتاه مدت این که در بین صاحبان قدرت صاحب همتانی و یا در بین صاحبان همت صاحب قدرتانی پیدا شوند و این برنامه را بپسندند و آن را بمرحله اجرا درآورند و شق سوم این که ممکن است هیچ کس هیچگاه، حتی کوچکترین توجهی هم بدان ننماید. و اگر توجهی هم شود، آن را مسخ و مثلثه کنند و از شکل بیندازند. ولی در عین حال با عنایت به دو بیت از دو بزرگوار، سعدی و حافظ که سروده اند:

گرچه دانی که نشنوند بگوی هرچه دانی ز نیکخواهی و پند
حافظ و زبیده تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید

^۱ - جالب اینکه در بحبوحه انقلاب برای بیرون کردن شاه، عیناً همین حالت بود. یعنی اکثر ایرانیان می دانستند چه نمی خواهند، ولی نمی دانستند چه می خواهند.

^۲ - البته حزب توده، مانیفست (بیانیه) کمونیست، نوشته کارل مارکس و فردریک انگلس را که برنامه ای بسیار روشن بود، در اختیار داشت؛ ولی تا آنجا که اطلاع دارم، آن را به عنوان برنامه ای اجرایی در ایران رسماً و علناً توصیه نکرد.

^۳ - شاید هم در واقع بخاطر فرهنگمان بوده است که تعهد به هیچگونه برنامه ای را نمی پسندد. ما دوست داریم امور مملکت را عیناً مانند رانندگیمان اداره کنیم. هر وقت جلومان باز بود، بی پروا، چهار نعل برانیم. وقتی به مانعی برخورد کردیم، راهمان را تغییر دهیم و مانع را دور بزیم. و از هر طرف که شد، راست یا چپ، حق یا ناحق، قانونی یا غیرقانونی، پیش رویم و اگر هیچ راهی جلومان نبود، یا مشکلی پیش آمد، بجای رفع مشکل، به عقب برگردیم. از هرگونه نظام و برنامه و تبعیت از هر قانونی شدیداً بیزاریم. "سازمان برنامه" با آن طول و عرضش و برنامه های عمرانی هفت ساله و پنج ساله اش همه را روی کاغذ داریم ولی هیچ کس هیچ وقت خود را ملزم به انجام مصوبات آن نمی دانسته. چون در این کشور گل و بلبل، فرهنگ مسلط، بی برنامه گی و بی بندوباری بوده است. از دید فرضیه ارائه شده در کتاب چرا "عقب" مانده ایم، عیناً باید همین طور باشد که هست. زیرا در غیاب حالت بالغی شخصیت، بی بندوباری رفتاری کاملاً طبیعی است. چون حالت کودکی شخصیت، همه چیز را بازی و مسخره می گیرد. و حالت والدینی شخصیت هم که خود را ما فوق برنامه و حتی قانون می داند. و وجود ما ایرانیان هم که اکثراً زیر سلطه یکی از این دو حالت والدینی و کودکی شخصیت مان است.

از تدوین و تکثیر این کتاب ناراضی نخواهم بود، ولو اینکه عملاً هیچ اثر سازنده ای بر آن متصور نباشد. انتشار این کتاب بنا به وعده ای است که در آخر کتاب «چرا» «عقب» مانده ایم داده بودم و چون برای درک بعضی از مطالب اساسی این کتاب، اطلاع از موضوعات مطروحه در کتاب قبلی ضروری به نظر می رسد؛ بدین جهت شاید برای خوانندگانی که به آن کتاب دسترسی نداشته اند، لازم باشد بطور خلاصه توضیح دهم که قبلاً چه گفته بودم. در کتاب «چرا» «عقب» مانده ایم تشریح کردم که وجود هیچ یک از عواملی همچون: کشورهای استعماری، سیستم سلطنتی، حاکمیت هزار فامیل، ذخایر نفتی، موقعیت سوق الجیشی، بی سوادی مردم و یا دین اسلام که به زعم عده ای از روشنفکرانمان علت قرن ها عقب افتادگی مردم ایران معرفی شده، نمی تواند صادق باشد. و در میان تمام عوامل ممکن الاثر، عامل «خلقیاتمان» را مهمترین دانستم. منظور از خلقیات، همان رفتارهای اجتماعی مان است که باعث جدال دائمی بین افراد و علت العلل عدم مشارکت و ضعف در همکاری هایمان بوده است.

با استفاده از تئوری های «اریک برن» روانکاو آمریکائی مبنی بر وجود سه حالت^۴ والدینی، کودکی و بالغی شخصیت در افراد از نظر روانی سالم و با استفاده از تئوری «پیاز» روانشناس سوئسی مبنی بر ضعیف ماندن و یا بکلی حذف شدن حالت بالغی شخصیت در کودکانی که دوران پنجساله اول حیاتشان را در محیط های آلوده به دروغ و تباین و تناقض گذرانده اند، توضیح دادم که متأسفانه حالت بالغی شخصیت ما ایرانیان به همین علت از همان دوران کودکی آسیب دیده و یا بکلی حذف شده و در عوض با حالت های والدینی و کودکی و رفاقتی شخصیت که بسیار هم قوی هستند، وارد اجتماع می شویم.

^۴ - والدینی شخصیت: حالتی است که وقتی بر انسان مستولی شود، شخص احساس می کند که از همه بالاتر. قوی تر و عاقل تر است و می خواهد تحکم کند؛ همان طور که معمولاً پدر و مادرها خود را محق می دانند که نسبت به فرزندانشان تحکم نمایند. حالت والدینی متکبر، خودپسند و جسور است. برای هیچ کس هیچگونه اهمیتی قائل نیست. خودش و امیال و هدف هایش مهمند. با اعتماد به نفسی که دارد سخت ترین کارها را به عهده می گیرد. فداکاریهای خیره کننده تحسین آمیزی می نماید. نمونه بارز آن را در ایثار مادران نسبت به فرزندانشان و قربانی شدن سربازان در راه وطنشان می توان دید. عاشق شعارهای مهیج و هر نوع برتری و تفوق و یک پارچه احساسات است.

کودکی شخصیت: حالتی است که انسان را اسیر احساسات خودش می نماید. خودش را کوچک و زبون حس می کند. یعنی همان حالتی که در دوران خردسالی داشته است. می خواهد به هر قیمتی زنده بماند. بخورد و بخوابد و بازی کند. دیگران را دست بیندازد و مسخره نماید. بسیار کم حوصله است. همه چیز را زود و زیاد می خواهد. می خواهد بزند، بگیرد و به بندد. خراب کند، بسازد و باز خراب کند. آرام ندارد. در عین حال پناهگاه می خواهد. کسی که سر بدامانش گذارد و گریه کند. از مظلوم شدن خودش لذت می برد. دلباخته شعار است و مطیع و منقاد زوردار. و برای بت تراشی و بت پرستی، آماده و بیقرار.

بالغی شخصیت: حالتی است که شخص را اهل منطق و استدلال می نماید. هرفکر و هر حرفی را با دلیل و برهان می پذیرد و با دلیل و برهان ارائه می دهد. برای دیگران همان ارزش و احترامی را قائل است که برای خود می باشد. نه خود را بالاتر از دیگران می بیند و نه پائین تر. ظاهراً خیلی خشک به نظر می رسد. چون از احساسات به دور و در عوض صراحت و منطق و عقل را به کار می برد.

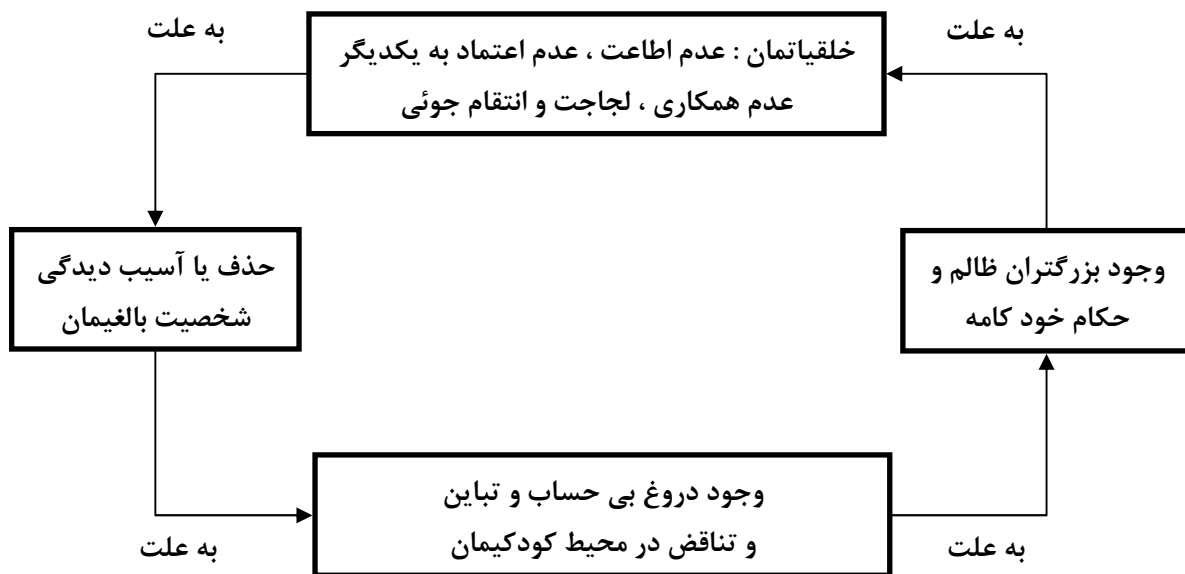
حالت بالغی شخصیت به دنبال احساسات که از خصوصیات والدینی و کودکی است، نمی رود. به «شعار» کاری ندارد و همه به دنبال «شعور» است. گو این که اگر ضرورتی ایجاب کند، شعار را به خدمت می گیرد. برای حالت والدینی شخصیت «زور» اصل بود و مقدس و برای حالت کودکی شخصیت، «زوردار». ولی برای حالت بالغی، «زور» و «زوردار» زمانی با ارزشند که در کنترل عقل و در راه حق و عدالت به کار روند.

بدین خاطر در مواقع روبرویی با دیگرانی که آشنائی و دوستی نداریم تا حالتِ رفاقتی شخصیت^۵ حاکم بر وجودمان شود، همیشه - برحسب موقعیت - یا از موضع حالتِ والدینی شخصیت با او وارد گفتگو می شویم و شخص ثالثی را مورد حمله قرار می دهیم؛ یا خود را بالاتر از طرف می دانیم و آمرانه از موضع فرادستی می خواهیم به او تحکم کنیم. و یا اگر مخاطبمان را صاحب زور و قدرت و مقام و ثروتی تشخیص داده و یا به هر علتی برایش شخصیتی والا قائل شده ایم، بلافاصله پائین آمده، در حالتِ کودکی شخصیت قرار می گیریم و با احساس حقارت، از موضع فرودستی، هر نوع تحمیلی را پذیرا و عندالاقضا مجیزگوئی می کنیم.

در آنجا سعی کردم با مثال هائی از صحنه های هر روزی زندگیمان و شرح سرگذشت برخی از بزرگان مملکت و رفتار توده های مردم در مواقع عیدیه حیات اجتماعی مان دلائلی در تأیید فرضیه ام ارائه دهم. فرضیه اینک:

« درد اساسی و شاید بزرگترین علتِ عقب افتادگی هایمان و عامل مؤثر تسلط دیکتاتورها در طول زمان بر تمام شؤون زندگیمان، داشتن چنین خلقیاتی بوده است. وجود چنین خلقیاتی، خود ناشی از آسیب دیدگی یا حذف حالتِ بالغی شخصیت مان و این نقص به علت وجود دروغ زیاد و تناقض و تباین های رایج در محیط رشد دوران کودکیمان و وجود دروغ و کژیها اکثراً به خاطر ترس از ظلم بزرگترهایمان بوده است که به سلسله مراتب از خانه شروع و به حکام خود کامه ختم می شده است.»

در حقیقت اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه ما، زنجیر بسته ای را تشکیل می داده که دوام و قوام نظام استبدادی را از قرن ها پیش ممکن ساخته است. شکل (۱)



شکل (۱) اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه ما، قرن هاست که زنجیر بسته ای را تشکیل می داده

^۵ - حالتِ رفاقتی شخصیت: در آن کتاب گفتم که بخاطر ضعف یا حذف حالتِ بالغی شخصیت، حالتِ دیگری بنام حالتِ رفاقتی شخصیت در کودکانمان پیدا می شود که بعدها در تمام شؤون زندگی اکثراً آن را بجای حالتِ بالغی شخصیت به کار می بریم و نتیجتاً رابطه را به جای ضابطه قرار می دهیم.

برای نجات از این دور تسلسل بی شک باید حلقه ای از این زنجیر پاره می شد. یعنی مثلاً یا مردم حالتِ بالغی شخصیت گمشده خود را باز می یافتند و به «خود» خود باز می گشتند؛ تا زیر بار ظلم نمی رفتند و خود ظلم نمی کردند و با اطاعت از قانون، آماده پذیرفتن مدنیت می شدند؛ و یا دست خودکامگان حاکم قطع می شد، تا امکان دعوت به فطرت «خود» از طریق تعلیمات صحیح، برای مردم به وجود می آمد.

و اما بعد از انقلاب و قطع کامل دست شاه به عنوان دیکتاتور خود کامه، متأسفانه کارها رو به اصلاح نرفت و قبل از ایجاد امکان دعوت به فطرت «خود» از طریق تعلیمات صحیح، خودکامه های دیگری جایش را گرفتند. یعنی حذف آن حلقه زنجیر مورد بحث، کارساز نشد. زیرا فرصت و امکاناتی برای احیاء حالتِ بالغی شخصیت افراد فراهم نیامد. و نتیجتاً جامعه از گرفتاری هایش نجات پیدا نکرد.

باید این پیشامد برای جامعه شناسان و روشنفکران علاقه مند به امور اجتماعی ایران و شخص نویسنده موضوع قابل تأملی باشد. برای آنها که فکر می کردند با تعویض سیستم حکومت و یا هیئت حاکمه یا بطور کلی با کوتاه کردن دست صاحبان قدرت جامعه، وضع اجتماع خوب می شود. و همچنین برای آنها که از خود و دیگران سؤال می کنند: چرا مبارزات یکصد ساله مردم ایران به نتیجه ای نرسیده و نسل حاضر هنوز همان آزادی هائی را که مشروطه طلبان می خواستند، مطالبه می کند.

روشنفکرانی که وضع بد حکومت های گذشته ایران را ناشی از وجود سیستم سلطنت یا وجود مالکین و ثروتمندان متنفذ و به اصطلاح خودشان حکومت هزار فامیل یا حضور و نفوذ اجنبی می دانستند، بعد از انقلاب ملاحظه کردند که در جامعه، تمام قدرتمندان و صاحب نفوذان سابق چه اجنبی و چه غیر اجنبی، هیچ کدام حضور نداشتند. یعنی مالکین بزرگ و خوانین عشایر که قبلاً با اصلاحات ارضی شاه، حذف شده بودند. شاه و تمام اعوان و انصارش و تمام نیروهای مسلح حمایت کننده اش از بین رفته بودند. صاحبان صنایع بزرگ و بانکداران و ثروتمندان نامدار که اموالشان مصادره و فرارانده شده بودند. حتی بسیاری از اساتید دانشگاه و کارمندان عالیرتبه وزارتخانه های رژیم سابق، پاکسازی و از قدرت برکنار شده بودند. مملکت مانده بود و توده های مردم عادی و جنگ برای گرفتن قدرت بین گروه ها و دستجات مختلف جامعه. چه کسی برنده شد؟ آن که نماینده فرهنگ و خلیقات اکثر مردم بود.

خوشبختانه این پیشامد اجتماعی بسیار نادر، برایمان ثابت می کند که در ایران نحوه حکومت، یعنی رفتار مستبدانه هیئت حاکمه، منبعت از خلیقات مردم است، نه خلیقات مردم ناشی از استبداد هیئت های حاکمه. چون بعد از انقلاب و خالی بودن جامعه از هر نوع صاحب قدرتی، همین خلیقات مستبد ساز مردم بود که مستبدان دیگری، یا در واقع، قدرتمندان مناسبی برای اداره کردنشان را بر سرکار آورد و کسانی چون بازرگان و همفکرانش که موافق به استبداد و متناسب برای حکومت کردن بر این مردم نبودند، حذف شدند. همان طور که در برهه های دیگری از زمان، امیرکبیر و قائم مقام و مصدق و همفکرانشان حذف شده بودند.

این پیشامد توجه ما را به اصالت و حرمت درس دیگری از قرآن مبین نیز معطوف می دارد. آنجا که می فرماید:

« یقیناً خداوند هیچ چیز قومی را تغییر نمی دهد قبل از اینکه آن قوم نفسانیات (خلیقات) خود را تغییر

دهند» الرعد (۱۳): ۱۱

حال به نظر می رسد با عنایت به این واقعیت، تمام کسانی که علاقه مند به ایجاد وضع بهتری، بصورت پا برجا و تثبیت شده، برای مردم هستند؛ باید تمام قدرت و امکانات خود را متمرکز به تغییر خلیات و فرهنگ جامعه کنند همانی که خداوند تمام پیامبرانش را به همین منظور فرستاد. اگر خلیات مردم عوض شود، ترکیب و نتیجتاً رفتار حکومت هایشان خود بخود عوض می شود. و در این مورد یقیناً قرآن به عنوان راهنما برای تعیین جهت تغییر خلیات جامعه، به ما کمک می کند.

در اینجا که قرآن را به عنوان راهنما معرفی می نمایم، باید اعتراف کنم و بگویم: حق دارند آنهایی که بعد از ملاحظه عملکرد جمهوری اسلامی ایران در ربع قرن گذشته به هرکس که برای اداره کشور، اسمی، حتی اشاره ای به دین کند و یا راه حلی از قرآن نشان دهد، بد و بیراه بگویند و یا بی اعتناء از او بگذرند، یا لاقلاً با دیده شک و تردید و نا باوری به او بنگرند. ولی من، هم از آنها و هم از کسانی که بدون تعصب به دنبال یافتن راهی عقلانی برای برطرف کردن گرفتاریهای واقعاً طاقت فرسای جامعه در تلاشند، دعوت می کنم که با حوصله و دقت مطالبی را که بعد از این می آید بخوانند سپس به قضاوت بنشینند.

درک حقیقت پیشنهاد مشکل گشائی است

با شناخت خلیات جامعه مان و رسیدن به این واقعیت تلخ که وجود دروغ در فرهنگمان به عنوان یک ابزار کار بسیار قوی در گفتار و کردار و معاملات عادی یومیه مان تقریباً همگانی است و کسانی هم که غیر از این کنند از نظر مردم، شخص صاف و صادق و به زبان عامیانه بی تکلف « خُل » نامیده می شوند؛ برای رسیدن به حقیقت و یا چیزی نزدیک به حقیقت از میان این معجون بسیار غنی فرهنگی، مجبور بوده ام در انتخاب هر موضوعی برای مشکل گشائی جامعه، بسیار محتاط باشم. هر راه و یا هر موضوعی برای یافتن « چه باید کرد » را با وسواس هرچه تمامتر بررسی و دو باره آزمایش کنم. و هرچه در دوران زندگی شنیده و دیده ام - حتی در مورد باورهای تعصب آمیز دینی - همه را دو باره و سه باره مورد تحقیق دقیق قرار دهم.

چون می خواستم حق و حقیقت را در تمام قدم هایم منظور دارم. ابتدا از اثبات وجود خدا به عنوان خالق عالم از نگاه یک آدم معمولی و تفکری طبیعی شروع کردم و سپس به منظور اثبات اصلت کلیه باورهای دینی و هرچه مربوط به آن را که یاد گرفته بودم به تحقیق پرداختم. به خود گفتم :

۱- اگر در بیابانی برهوت، اطاق خرابه ای ببینیم، یقیناً فکر نمی کنیم که تصادفاً بوجود آمده. بالعکس به عنوان واضحات و بدیهیات با تمام وجود باور داریم که حتماً آن را سازنده ای بوده است.

۲- عقل و منطق به کنار، درک عمومی که فطری است و معمولاً همگان دارند، می گوید که جهان با این عظمت و از همه نزدیکتر شخص انسان، با این ظرافت و دقت و قدرت، نمی تواند بدون طراح، صانع و ناظم یا به عبارتی دیگر، تصادفی به وجود آمده باشد. یقین اینکه خالق و مدیر و مدبری هوشمند دارد که او را خدا می نامیم.

۳- انسان تنها موجود شناخته شده روی زمین است که قدرت خلاقه و تصمیم گیری و قوه عاقله دارد که تنها با غریزه اش زندگی نکند. ولی عیان این که، برخلاف سایر موجودات، دائماً در جنگ و جدال با هممنوع است.

^۶ - مکیدن پستان توسط نوزاد، تنها عمل غریزی انسان و بقیه اعمالش آموختنی است. برتراند راسل: زناشوئی و اخلاق.

۴- آیا چنان خدائی، چنین جهان عظیمی را به عبث آفریده؟ یا چنین انسان با استعدادی را تنها رها کرده که همه جا را به فساد بکشاند و خود و هموعانش را در عذاب دائم نگه دارد؟

۵- تاریخ و قرآن با تأیید آن به ما می گویند: نه. در تمام ادوار گذشته، از بین انسان هائی که بعضاً در تمام طول عمرشان صادق بوده و بدین صفت مورد وثوق مردم همعصر خود بوده اند، کسانی آمده و با ارائه معجزاتی متناسب با زمان، به عنوان مدرک و دلیل، ادعا کرده اند که از طرف خدا به آنها وحی و مأموریت داده شده که پیام او را به ابناء بشر برسانند. و آنها را برای انجام وظائفشان راهنمایی کنند. تاریخ می گوید: کسانی هم به دروغ چنین ادعائی را نموده اند.

۶- آیا امروز برایمان راهی هست که بتوانیم آن دو گروه را از هم بازشناسیم؟ مدت ها در این فکر بودم تا فرصت مناسبی پیش آمد .

در زندان انفرادی ساواک در پادگان نظامی شیراز، با اصرار به اینکه کتابی، روزنامه ای، رادیوئی در اختیارم قرار دهند تا از بیکاری محض نجات یابم، اجازه داشتن یک جلد قرآن را صادر کردند . برادرم قرآنی با ترجمه فارسی برایم آورد. ماه مبارک رمضان، مصادف با بهمن ماه ۱۳۴۱ و بعد از فرزندم شاه^۷ بود. در شیراز بارش برف هوا را بسیار سرد کرده بود. بخاطر سرما خوردگی شدید در سلول انفرادی زندان که برق و بخاری نداشت، مرا به بهداری آنجا منتقل نمودند. اطاقی بزرگ رو به آفتاب و تمیز بود. بجز یک تختخواب چوبی اثاثی نداشت. بعد از بهبودی کامل خوشبختانه مرا به زندان منتقل نکردند. غذایم را هر روز از منزل برایم می آوردند. ماه رمضان و وقت کافی، فرصتی طلائی بود برای خواندن قرآن. بحمدالله موفق شدم که در مدت سه ماه زندانی بودن، سه مرتبه ترجمه فارسی قرآن را به عنوان یک کتاب درسی با دقت بخوانم. تا آن موقع هیچگاه قرآن را به زبان مادری نخوانده بودم. توجه دقیق به آیات کتاب آسمانی به عنوان منبع اصلی حقایق بود که برای بسیاری از سؤالاتم، پاسخ های قانع کننده به دست آوردم. بعد از آن تا کنون مطالعه قرآن را ترک نکرده ام و هر روز به موضوع تازه ای دست یافته ام. سعی من در عمل کردن به یافته هایم بوده است.

برای درک حقیقت و پیدا کردن راه زندگی هرچه نزدیکتر به شکل طبیعی، قرآن را چوب میزانه سنجش صحت هر موضوع اجتماعی قرار داده ام تا از گرفتاری های حاصله از داوری های ارزشی که همیشه قابل تغییر و کم و زیادند، خلاص شوم.

با ملاحظه مغایرت هائی که بین آموخته های دینی که از کودکی به ما تعلیم داده شده بود، با آنچه در قرآن می دیدم، دائماً فکر می کردم کدام یک حقیقت است که باور کنم. این وسوسه ای بسیار خرد کننده بود. بطوری که مرا در انجام بعضی از تکالیف زندگی دچار سردرگمی عجیبی می کرد که به حمدالله کشف اعجاز ریاضی^۸ در قرآن، مرا از نظر علمی هم قانع نمود که این کتاب نمی تواند نوشته یک انسان و یا گروهی از انسان ها باشد و با توجه به حساب احتمالات، این اعجاز نمی تواند تصادفی هم به وجود آمده باشد. این اعجاز ضمناً ثابت کرد که مطالب قرآن دست نخورده حفظ شده است. و بدین ترتیب راهی نیست بجز این که قبول کنیم حتماً طراح و ناظمی هوشمند داشته که خارج از قدرت انسان ها در زمان پیامبر بوده است.

^۷ - فرزندم برای قانونی جلوه دادن انقلاب سفید: « اصلاحات ارضی » و « اصلاحاتی » دیگر. برای اطلاع بیشتر به مقاله « اصلاحات ارضی شاه و

اثرات آن بر انقلاب و اوضاع اقتصادی موجود ایران » در همین سایت مراجعه فرمائید .

^۸ - برای توضیح بیشتر به مقاله « اعجاز ریاضی در قرآن » در همین سایت مراجعه فرمائید.

با آسوده شدن خیالم از این که قرآن یقیناً کلام خدا و دست نخورده باقی مانده و بنابراین حقیقت محض است، به این فکر افتادم که با درک و قبول این واقعیت که بشر با تمام پیشرفت های علمی و معرفت به بسیاری از علوم طبیعی، هنوز در حل بسیاری از مسائل اجتماعی خود درمانده است؛ آیا می توان راه طبیعی برطرف کردن گرفتاری های تمام انسان ها را بطور اعم و مسلمانان را بطور اخص از این کتاب بیرون آورد؟ با این طرز تفکر مشغول به کار شدم .

تمام پیامبرانی را که خداوند برای ارشاد مردم می فرستاده، کارشان را در دو مرحله انجام می داده اند. اول با ارائه معجزه ای به مردم ثابت می نمودند که راست می گویند و واقعاً از طرف خدا رسالت پیامبری دارند. و دوم، یعنی بعد از اینکه مردم حقانیتشان را باور می کردند، دستورات الهی را به گوش آنها می رساندند. در این عصر، بخاطر پیشرفت های علمی بشر مخصوصاً درک ارزش و دقت عدد و رقم، قرآن به عنوان رسول خدا، اول با ارائه اعجاز شبکه ریاضی مطروح در خود، به علماء و حقیقت جویان ثابت می کند که این کتاب با این مشخصات ریاضی نمی تواند توسط انسانها نوشته شده باشد. و ادعا می کند که از طرف خداوند آمده است. و دوم با تبیین دستورات الهی مکتوب در خود، عالمیان را عالم بر تعلیمات و خواسته های خالقشان و حقایق خلقت و وظیفه آنها در طول حیاتشان و عاقبت زندگی می نماید. بدین ترتیب پیام خدا را به آنها می رساند و حجت را بر آنها تمام می کند.

۷- بعد از ایمان به وجود خدا و قبول قرآن بنام کتاب واقعی او، می توانیم فرض قریب به یقین کنیم که نوشته های این کتاب، لااقل طبق ادعای خودش، ممکن است راهگشای مسائل اجتماعی ما باشد. یعنی قوانینی را به ما نشان دهد که رابطه انسانها را معین می کند. و شاید این قوانین همان قوانین طبیعی بشر باشند.

۸- در اینجا مواجه با موضوع دیگری می شویم و آن اینکه می بینیم قرآن را بنام پیام الهی و حدیث و سنت را به نام گفتار و رفتار پیامبر در ردیف هم به عنوان منابع اصیل دینی به ما معرفی کرده اند. من قرآن را با توجه به شبکه ریاضی تعبیه شده در آن که از نظر منطقی هم به ما ثابت می کند که نمی تواند تنظیم شده و نوشته انسان یا انسان ها باشد، و ثابت می کند که به همان فرمی که فرود آمده، حفظ شده است، همگی را به عنوان کلام دست نخورده الهی قبول کرده ام. ولی در مورد کتاب های حدیث و سنت، بعد از تحقیق به این نتیجه رسیدم که چون اثبات اصالتشان با استفاده از روش های علمی تقریباً غیرممکن است، شاید بدون استفاده از آنها، بتوان زودتر و آسانتر راه طبیعی زندگی را پیدا کرد. برای توضیح بیشتر به مقالات: **“ قرآن و حدیث ”** و **“ کتاب و حکمت ”** نوشته شده در این سایت مراجعه فرمائید.

۹- سؤال منطقی بعدی این بود که با قبول اصالت قرآن به این که کلام خداست، چگونه میتوان دستورات زندگی را بنام قوانین طبیعی بشر، همسنگ قوانین طبیعی بین سایر پدیده های آفرینش، از آن بیرون کشید.

مقدمتاً عرض کنم که اولین درس در روش های تحقیق این است که محقق برای پژوهش در هر موضوعی چه کوچک چه بزرگ باید بدون هیچ تعصبی به دنبال درک حقیقت باشد. با عنایت کامل به حقیقت جوئی به منظور اینکه چگونه خلقیاتمان را عوض کنیم، راههای مختلفی رفتیم. سیستم های غربی و شرقی را مطالعه کردم. در نحوه زندگی و محاسن و معایب اوضاع اجتماعی و اقتصادی آنها دقت نمودم. هیچ کدام بی نقص نبود. به این فکر افتادم که از قرآن به عنوان راهنما استفاده کنم. انتظارم این بود که چون قرآن یقیناً کلام خالق عالم و من جمله انسان است باید دستوراتش برای تأمین زندگی آرام و اطمینان بخش ابناء بشر، کامل و کافی و کارساز باشد.

فکرکردم قرآن - همانطور که توانست اعراب عقب افتادهٔ زمان پیامبر را با تغییر باورها و نتیجتاً تغییر نگرش و رفتارشان، در ظرف مدت کوتاهی از دوران جاهلیت و فساد، نجات داده و به آن همه ترقیات برساند - باید قاعدتاً بتواند هم اکنون با تعویض خلقیات مردم عقب مانده، آنها را از گرفتاریهای اجتماعی و اقتصادی برهاند. و اما سؤال دیگری که در اینجا می تواند به حق مطرح شود این است که اگر قرآن می توانست چنین کار بزرگی را انجام دهد، چرا قرن هاست که مسلمانان با در دست داشتن آن، در چنبرهٔ جهل و ظلم و فقر و مفسد ناشیه از آن گرفتارند؟ پاسخ اینکه نباید این حقیقت را فراموش کنیم که مسلمانان جهان، قرنهایست که قرآن را بالای طاقچه خانه هایشان و برای تبرک و تیمن نگه داشته اند. در واقع از آن روی گردانده و نحوهٔ زندگیشان ارتباط معنی داری به دستورات قرآن نداشته است. در واقع به حق مشمول این آیه قرآن شده اند که در طه (۲۰) : ۱۲۴ می فرماید :

” هر کس از پیام من روی بگرداند، یقیناً معیشتش تنگ می شود و در قیامت نابینا بر می خیزد“

تعجب آور نیست اگر می بینیم که رفتار عمومی مردم کشورهای پیشرفته غیرمسلمان به دستورات مندرج در قرآن به مراتب نزدیکتر است تا رفتار مردم کشورهای اسلامی به قرآن. و در نتیجه توفیقاتشان در زندگی بیش از مسلمانان است. تعداد زیادی از مردم کشورهای اسلامی فقط مسلمان شناسنامه ای هستند و آنهایی هم که قلباً مایلند مسلمان و مؤمن باشند، اکثر قریب به اتفاقشان پیرو کسانی هستند که به جای قرآن، احادیث و روایاتی را بنام گفتار و رفتار پیامبر و امامان به مردم یاد می دهند که بعضاً فرسنگ ها از تعلیمات قرآن و عقل سلیم به دورند.

طیب حاذقی که می خواهد بیماری مزمن مریضی را معالجه کند، حقاً قبل از تجویز هر دستور و دارویی با آزمایشات عدیده به دنبال یافتن نوع بیماری و علت آن می رود تا با چشم باز بداند که چه می کند. ما هم برای نجات خودمان از عقب ماندگی های سنواتی نباید از درک این حقیقت غافل باشیم و بدون مطالعهٔ دقیق و شناخت کامل، نسخه ای به پیچیم. اگر با ملاحظه و مشاهدهٔ محققانه واقف شده ایم که علت گرفتاریهای ما، رفتار و خلقیات توده های مردم است و اگر قبول کرده ایم که باید خود را نجات دهیم. و اگر به این نتیجه رسیده ایم که سیستم های حکومتی شرق و غرب برای ما و سایر کشورهای اسلامی کارساز نبوده اند؛ و اگر باور داریم که یافتن هر راه عملی و انجام هر نوع اقدامی در این زمینه باید حتماً در مسیر حقیقت جوئی باشد؛ ابتدا باید خدا را به عنوان یک حقیقت قبول داشته باشیم، تا اسمی از قرآن به عنوان پیام واقعی و حقیقی خالق ببریم. با توجه به این موضوع، من بعد از قبول این که خدا راست است و قرآن هم حتماً کلام خداست، کار خود را شروع کردم .

در طول مدت چهل سال آشنائی با قرآن و سالها حضور فعالانه در امور سیاسی به منظور رفع ظلم ، و نجات از جهل و فقر، همیشه دنبال درک حقایق زندگی در تلاش بوده ام. از جمله اینکه بفهمم چرا ما مردم ایران چنین گرفتاریم؟ به نتایجی رسیدم که در کتاب **چرا «عقب» مانده ایم** ، توضیح داده ام .

به موضوع دیگری که در این مدت واقف شدم اینکه یقیناً قرآن بهترین راه زندگی فردی و اجتماعی انسانها، راهی طبیعی هم آهنگ با راه مسالمت آمیز زندگی سایر مخلوقات را در اختیار تمام ابناء بشر قرار داده است. تنها وظیفهٔ ما انسانها پیدا کردن و به کار بستن آن است.

با اشتیاق دنبال پیدا کردن آن راه رفتیم. مسیر انتخابیم برای یافتن این حقیقت، اقتباس از روش دانشمندان علوم تجربی بود. با این تفاوت که آنها به دنبال کشف و درک حقایق علوم طبیعی، یعنی پیدا کردن قوانین حاکم بر

پدیده های آفرینش در جهان پهناور آسمانها و زمین به تحقیق و مشاهده پرداخته اند و من برای کشف حقایق علوم اجتماعی یعنی قوانین طبیعی برای تربیت فرد فرد انسانها و ضوابطی که روابطشان را مسالمت آمیز کند، در قرآن جستجو کرده ام. علمای علوم دقیقه با کنکاش در جهان بیکران مایل بوده اند قوانین طبیعی حاکم بر موجودات را پیدا نمایند و از این راه در بسیاری از موارد موفق به اکتشافاتی شده و به دنبال آن پیشرفت های گرانقدری در اختراعات و تکنولوژی ها نموده اند. و بدین ترتیب بسیاری از مصائب بشری را کم کرده، فراوانی و رفاه مادی به وجود آورده اند. و من با جستجو در قرآن مایل بوده ام که فرامین الهی به انسان را به صورت مجموعه ای که کاربردش رفاه و آسایش روحی و پیشرفت های تکاملی آنها را تأمین نماید، پیدا کنم آنها از طریق تجربیات عملی و آزمون و خطا یافته های خودشان را به عنوان حقیقت یا چیزی نزدیک به حقیقت قبول می کرده اند و من هم با مشاهده نتایج عملی یافته هایم و ملاحظه نتایج کار بردشان در اجتماعات مختلف بشری موضوعی را به عنوان حقیقت یا نزدیک به حقیقت قبول کرده ام.

۱۰- «مانیفستی از قرآن» که در انتهای این رساله ارائه می شود، دستور العملی است متخذه از همین کتاب آسمانی، برای زندگی کردن انسان بطور طبیعی. ادعا این است که اگر انسان مثل سایر مخلوقات مجبور آفریده شده بود و با گزینه زندگی می کرد، ارتباطش با هموعان و رفتار و کردارش همان می بود که اگر این دستورات قرآن را اجرا کند. به عبارت دیگر، دستورات الهی مسطور در قرآن، قوانین طبیعی زندگی کردن انسان است. من این ادعا را با عرضه کردن دلائل منطقی قابل بحث و رد کردن ارائه می دهم.

۱۱- طریقه ارائه شده برای اثبات اینکه چنین دستوراتی واقعاً از طرف خدا و نتیجه اش یافتن بهترین راه زندگی مسالمت آمیز انسانهاست، مشاهده وضع گذران اجتماعاتی است که بی خبر یا با خبر از منبع و مأخذ، چنین دستوراتی را اجرا می کنند، و مقایسه آن با وضع گذران زندگی کسانی که این دستورات را اجرا نمی کنند. این مشاهده و مقایسه، چون طریقی تجربی است، چوب میزانه ای علمی برای سنجش به ما می دهد.

من میل دارم بگویم دستورات الهی در مثل همانند دستورات کتاب طبّاحی است. هرکس در هر گوشه ای از دنیا آن دستورات را دقیق تر اجرا کند، غذای بهتری نصیبش می شود. با جلد ترمه گرفتن کتاب طبّاحی و یا با آب طلا نوشتن جملات آن و با بوسیدن و بالای سر گذاشتن آن، غذای خوب بدست کسی نمی رسد. هر جماعتی، صرفنظر از اینکه خود را دارای چه مذهب و چه معتقداتی بداند، هرقدر معروفهای قرآن (نه حدیث و روایت) را دانسته یا ندانسته، با ذکر مأخذ و یا بدون ذکر مأخذ، بهتر و دقیقتر اجرا کند، به همان نسبت گشایش و آسانی زندگی برایش بیشتر فراهم می شود. و هرقدر منکرات قرآن را باز هم دانسته یا ندانسته بیشتر اجرا نماید، نکبت و ادبار بیشتری در زندگی همین دنیا نصیبش می شود. قانونمندی الهی است که اگر دستت را به آتش بزنی می سوزد. گبر و مسلمان و یهودی و نصرانی و لامذهب هم که باشی فرق نمی کند، می سوزد. کارهای خوب و بد انسانها هم همین است و جز این نیست. در همین دنیا بازتاب دارد. حساب و کتاب آخرت جداست و ما در این مورد بحثی نمی کنیم. باید یقیناً بدانیم که هیچ قوم و نژاد و طایفه ای بدان خاطر یا بخاطر صرفاً ادعای پیرو فلان دین بودن، نزد خدا بالاتر و یا پائین تر از دیگران نیست. تنها ملاک ارزش و عزت هرکس در نزد خدا، میزان تقوی و درستکاری اوست. در این مورد خداوند خطاب به تمام ابناء بشر می فرماید:

«ای مردم! ما شما را از نری و ماده ای بیافریدیم. و شما را جماعت ها و قبیله ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید هرآینه گرامی ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست. خدا دانا و کاردان است» الحجرات (۴۹): ۱۳

تقوی داشتن یعنی دستورات الهی را محترم شمردن. یعنی معروفهای خدا را که در قرآن آمده است اجرا کردن و از منکرات او دوری نمودن. و نتیجه نهائی این کار، در همین دنیا موفقیت است و یقیناً در آخرت رستگاری.

علی محمد ایزدی

توسان - آریزونا . بهمن ماه ۱۳۸۱

فصل اول

از کجا شروع کنیم؟

در آخر کتاب چرا «عقب» مانده ایم وعده کردم که در میان «چه میتوان کرد» ها «چه باید کرد» ی پیدا و عرضه نمایم. و قرار شد که این «چه باید کرد» را از موضع حالت بالغی شخصیت عنوان کنم. حالت بالغی شخصیت سروکارش با استدلال و کاربرد عقل است و برای تعیین چه باید کرد، با توجه کامل به مشکلات و واقعیات و امکانات جامعه، راه حل ارائه می دهد.

مشکلات :

هم اکنون بیش از ربع قرن از پیروزی انقلاب می گذرد. در طول این مدت وضع زندگی مردم بدتر، گرانی روز افزون تر و عدم اطمینان به فردای خوب ، برای همه کس چشمگیرتر شده است. از گرفتاری های دیگر جامعه مان که اکثراً ریشه اقتصادی دارند و مردم شاهد و ناظر هر روزی آنند بحثی نمی کنم که ذکر مصیبت است. تقریباً همه جای مملکت قانون جنگل حکمفرماست. بدین معنی که هرکس زورش برسد، زور می گوید و با هر وسیله ای که میسرش باشد، می خواهد خواست «خود» را اجرا کند. آنچه برایش مهم است «من» اوست. اگر وضع کلی جامعه را در یک جمله بخواهیم خلاصه کنیم: اینکه «جان و مال و حیثیت» هیچ کس - حتی آن بسیاری از دولتمردان و دست اندرکاران - در امان نیست.

واقعیات:

آنهایی که از موضع حالت والدینی شخصیت شان به قضایا می نگرند، تمام گناهان را به گردن دیگران می اندازند. به گردن همه کس، جز خودشان. شدیداً معتقدند که باید قاطعانه تمام مخالفان را از میان بردارند و از شر وجودشان راحت شوند. برای این کار هم از تمام ابزار و وسائلی که در اختیار دارند، از زبان و قلم و چماق و زندان و تیر غیبی و تیر آشکار هر کدام که بتوانند استفاده می کنند.

آنهایی که از موضع حالت کودکی شخصیت شان به قضایا نگاه می کنند، دست خارجی ها را در همه گرفتاری های جامعه می بینند و دست نوکران آنها را در لباس های مختلف ایرانی. عبارتی که ورد زبانشان است و همه جا زمزمه می کنند، این است که :

شما نمی دانید که چه کاسه ای زیر نیم کاسه است . شما نمی دانید که در پشت پرده چه دست های نا مرئی رسن ها را به حرکت در می آورند. شما نمی دانید که فرنگی ها چه می کنند. آتش بیار تمام معرکه ها همان ها هستند. من می دانم. بله، تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. حالا هم باید منتظر چراغ سبز خودشان بود. این را می گویند و در خواب و خیال خود راحت می شوند و چون خود را در برابر فرنگی ها و دست های نامرئی، درمانده و ضعیف می بینند، هر نوع تلاش و کوششی برای حل مشکل را بی نتیجه می دانند. و منتظرند که:

« دستی از غیب برون آید و کاری بکند »

و اما واقعیات از منظر حالتِ بالغیِ شخصیتِ چنین است که اوضاع اجتماعی مملکت ناشی از وجود عوامل بی شماری است که عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها و اثرات متقابل آنها باید کلاً به حساب آید. آنچه مشاهدات عینی و ملموس به ما می‌گوید، این که صرف‌نظر از اقدامات مخالفین قسم خورده انقلاب، چه داخلی و چه خارجی، اکثر مردم ایران - البته نه همه - از دولتمردان و دست‌اندرکاران طراز اول گرفته به پائین، به جان هم افتاده، نیروهایشان را بیشتر، بجای سازندگی، صرف هتک حرمت و از بین بردن حیثیت یکدیگر می‌کنند و حداقل برای هم مانع می‌تراشند. اکثراً کاری به این که برای مملکت چه باید و چه میتوان کرد، ندارند. کار به این دارند و خیلی هم دارند که چطور می‌توان رقبا را از میدان به در نمود و خود از همه مهمتر و یگانه تاز شد. می‌خواهند در کار دیگران دخالت کنند و همیشه دیگران را بزرگتری نمایند. می‌خواهند همیشه خواسته‌های «خودشان» ما فوق تمام ضوابط و قوانین اعمال شود. می‌خواهند همه مردم منحصرأ از «خودشان» اطاعت نمایند و بس.

نه اینکه خیال کنیم اگر یکی از طرف‌های درگیر، میدان را برای دیگری یا دیگران خالی کند، اوضاع درست می‌شود. نه، طبق شناختی که از خلیات مردم پیدا کرده ایم، بخوبی می‌بینیم بعد از اینکه عده‌ای متحداً رقیب و یا رقبا را از میدان سیاست بیرون کردند، تازه جنگ بین خودشان، یعنی بین رفقا، در می‌گیرد. و بزودی اتحادشان از هم می‌پاشد و خط‌خط می‌شوند. در ابتدا دستی پناه چراغ می‌گیرند. تدریجاً به هم طعنه و کنایه می‌زنند و تذکرات «دوستانه» می‌دهند و بعد از چندی در کمین نشسته در موقع مناسب، علیه یکدیگر قویاً به قصد گشت اقدام می‌نمایند. آن قدر این دعوای بر سر کسب قدرت ادامه پیدا می‌کند، تا «یک» فرد، فقط «یک فرد» بتواند همه را به زیرسلطه درآورد. یعنی دیکتاتوری مطلق، دیکتاتوری رضاخانی. همانی را که می‌شنویم، بسیاری برای آمدنش دعا می‌کنند و معتقدند که جوهر دارد. ناگفته نماند که این روزها، عده‌ای می‌گویند:

« والله همان خوبست که بیاید. فقط خدا کند که این دفعه مؤمنش باشد. »

هیچ شخص خاصی را نمی‌توان مقصر شناخت. این‌ها همه بازتاب فرهنگ ماست. و علت وجودی چنین فرهنگی را در کتاب «چرا عقب مانده ایم» در قسمت تحلیل شخصیت اخلاقیان تشریح کرده، گفتم که به خاطر حذف یا آسیب دیدگی حالتِ بالغیِ شخصیتِ اکثر ما ایرانیان است. نتیجه اینکه رفتار چنین مردمی، وقتی ترس در بین نباشد، تحت کنترل حالتِ والدینیِ شخصیتِ شان است که تبرّز آن بصورت بلند پروازی، کیش شخصیت و عدم اطاعت از هر نوع مقررات و ضابطه‌ای و در نهایت، زورگوئی، انحصار طلبی و استکبار، نمایان می‌گردد. از این رو می‌بینیم که جنگ و ستیز بین حالت‌های والدینی شخصیت‌های بعضی از دست‌اندرکاران، دائماً و گاه به جهاتی متناوباً برقرار است. و آنقدر ادامه خواهد داشت تا یک طرف خسته شود یا بترسد و تغییر موضع دهد. یعنی که حالتِ کودکیِ شخصیت بر وجودش مستولی گردد، احساس ضعف و احتیاج به مُتکّا نماید و نتیجتاً تسلیم شود و یا میدان را رها نماید.

در غیر این صورت، سازشی با حفظ احترام متقابل نمی‌تواند باشد. چرا؟ چون سازش و توافق، لازمه اش وجود حالتِ بالغیِ شخصیت در طرفین است، تا عقل را فرا راه خود قرار دهند. تجاوز به حقوق و آزادی دیگران را

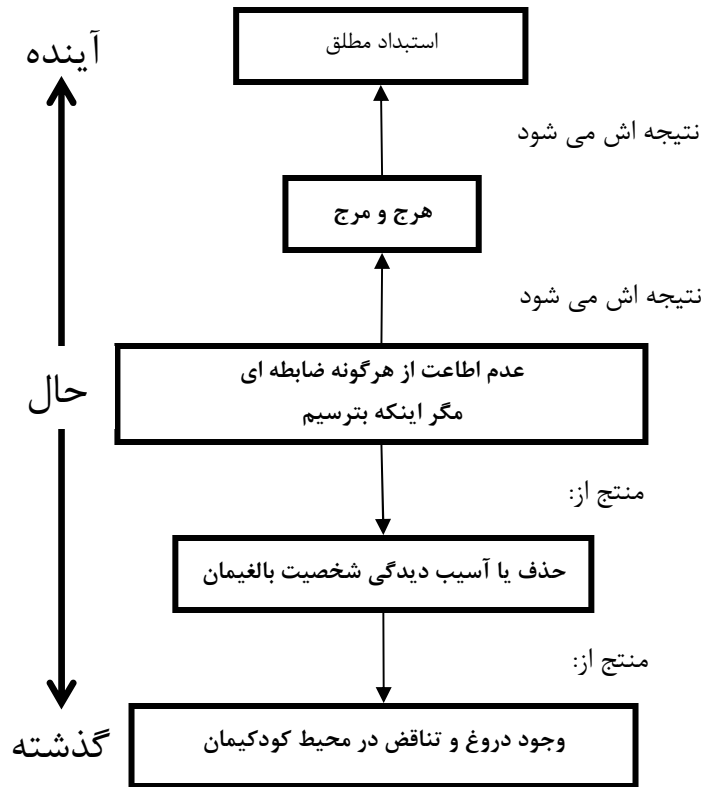
نپسندند؛ کظم غیظ کنند و مصالح عمومی، یعنی دستوره‌های الهی را ما فوق تمایلات شخصی و احساسات فردی به حساب آورند.

اگر در یک طرف حالتِ بالغیِ شخصیتِ مُسلط و دست اندرکار باشد، گو اینکه بهتر از نبودن است، ولی اثر چندانی برای همکاری ندارد. باید حاکم بر وجود طرفین باشد تا نتیجه مطلوب و با دوام حاصل گردد.

با عنایت به این واقعیات، به نظر نمی‌رسد، در ایران بتوانیم شخص خاصی را گناهکار و مقصر معرفی کنیم. تقصیر اساسی به گردن محیط دوران کودکیمان است که ما را چنین بار آورده و چنین آسیب پذیر کرده، چنین اجتماعی و چنین حکومت هائی را برایمان ساخته و پرداخته و امروز خواه و ناخواه ما هم جزئی از آنیم.

اکثر افرادی که هم اکنون دولتمردان و دست اندرکاران را تشکیل می‌دهند، احتمالاً از بهترین افراد حاضر به خدمت و فداکاری و قبول و تحمّل تمام ناراحتی‌های گشنده موجود در مملکت هستند. هیچ کس نمی‌تواند آنها را با ارائه دلائل منطقی، نوکر اجنبی بخواند. هیچ کس نمی‌تواند آنها را راحت طلب و عافیت جو بشمارد. هیچ کس نمی‌تواند آنها را ترسو و سازشکار معرفی کند. ولی هرکس به آسانی می‌تواند ادعا کند که متأسفانه اکثر آنها والد و شیدای مقامند و قادر به همکاری با یکدیگر نیستند. قادر به تحمل سلیقه‌های مختلف و حفظ حریم یکدیگر با احترام متقابل نیستند. کاری را هم که اکثراً قبول کرده‌اند، بلد نیستند. ولی خودشان - تحت سلطه حالت والدینی بسیار قوی شخصیت که دارند - خیال می‌کنند بلدند، خیلی هم خوب بلدند.

در حقیقت تا زمانی که ما مردم، بیماری روانی - اجتماعی آسیب دیدگی یا حذف حالتِ بالغی شخصیت را داریم، چنین هستیم و اگر معالجه نشویم، چه بخواهیم و چه نخواهیم، هرج و مرج شدید تر و مآلاً روی کار آمدن حکومتی استبدادی مطلق، سرنوشت محتوممان است. شکل (۲)



شکل (۲) مشکل اساسی موجود جامعه مان و همان که قرن‌ها داشته ایم

امکانات :

کشوری داریم با منابع سرشاری از آنچه برای رشد و توسعه اقتصادی لازم است: زمینهای قابل کشتی که بعضاً بلا استفاده مانده و بعضاً با کارائی بسیار پائینی، زیر کشت است. علاوه بر آب های مهار نشده، آب های ظاهراً مهار شده ای داریم که با کارائی بسیار اندکی، مورد استفاده قرار می گیرد. معادن مختلفی داریم که یا دست نخورده مانده و یا به وضع دلخراشی برداشت و در واقع، ضایع می شوند. بیش از ۳۰۰ روز در سال، نور خورشید، میلیاردها تومان سرمایه حاضر به کار، هزاران کارگر و تکنسین و متخصصان با تجربه، مهندسين ورزیده، پزشکان حاذق، مدیران لایق^۹ حقوقدانان متبحر و به طور کلی نیروی انسانی پرکار و زحمتکش و با محبت و دارای عواطف انسانی و البته اکثراً با خلیاتی آن چنانی، همه را داریم.

برای انجام هر کار اساسی و پایدار، یقین اینکه باید این نوع خلیات مستکبر آفرین و مستضعف پرور و خصوصیات بت تراشی و بت پرستی اصلاح شود. و الا اگر منابع طبیعی و سرمایه بیش از این هم باشد، بدون وجود انسان های تربیت شده و افرادی با حالت بالغی شخصیت قوی نمی تواند جامعه ای موفق وبدون آقا بالا سر بسازد و قوام ودوام آن را تضمین کند.

^۹ - نمی دانم هم اکنون از سرمایه حاضر به کار، متخصصان ومدیران لایق تا چه مقدارش از مملکت خارج نشده است.

برای تربیت انسان ها باید یک سیستم اجتماعی انتخاب شود که روش های فرهنگی، قضائی، اقتصادی و سیاسی متناسبی داشته باشد تا در آن سیستم در عین حال که مردم می توانند مانند اعضای یک بدن زنده، به حیات و فعالیت خود ادامه دهند؛ اعضای ناقص و ضعیف و فلج شده خود را هم سالم نموده، مفید گردانند. به عبارت دیگر، هم زندگی یومیه آنها به راحتی بگذرد، هم با سازندگی های همه جانبه فرهنگی و اصلاح خلیات افراد، کُلّیه عقب افتادگی های جامعه را، ولو در دراز مدت، جبران نماید.

گدام سیستم می تواند دارای چنین خصوصیتی باشد؟

آیا ما باید سیستم های بنام سوسیالیستی شرقی را انتخاب کنیم، سیستم های بنام دموکراسی غربی را بپذیریم، یا به همان شعاری که در طول انقلاب می دادیم یعنی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بچسبیم؟ اگر پیشرفت های علمی و تکنیکی غرب و شرق چشمانمان را خیره کرده است، تجربیات بشری نشان داده که علم و تکنیک مرز نمی شناسد و ارتباط زیادی به سیستم های حکومتی شرق و غرب ندارد. کمالینکه ژاپن با خصوصیاتی کاملاً جدا از آن دو سیستم، موفق بوده است. یقین اینکه، برای عالم شدن الزاماً دنباله روی و متابعت از آن دو سیستم لازم نیست. اساس کار، تهیه زمینه اجتماعی و ایجاد آمادگی قبول علم و تکنیک است. نه غربی، نه شرقی را، نه از روی احساسات و شعار، بلکه با عقل و شعور می گوئیم: نه نوع غربی آن را با اینکه همراه با کارائی بالای نهاده های اقتصادی و نتیجتاً فراوانی و ایجاد رفاه مادی زندگی است، یکپارچه و در بست می خواهیم. چون توأم با بی عدالتی های اجتماعی، افراط و تفریط های مصرفی، فساد اخلاق و هرزگی و بی عفتی، از هم پاشیدگی خانواده ها و فرار اطفال از خانه ها، تزاید بیماری های روانی و ناراحتی های همگانی، احساس پوچی و تهائی و خودکشی های فردی و دسته جمعی که سرنوشت محتومش انحطاط و انقراض است. و نه نوع شرقی آن را طالبیم که علاوه بر وضع فلاکت بار اقتصادی در نتیجه پائین بودن کارائی تمام نهاده ها، توأم با سلب آزادی های فردی، خفقان و فشار دیکتاتوری، تنزل شدید منزلت انسانی به درجه ای به مراتب بدتر از بردگی قرون وسطائی، از بین رفتن تمام ابتکارات و خلاقیت ها و ملکات انسانی و تبدیل شخص به موجودی عاری از عواطف بشری، خشک و بی روح رها شده در بیابان برهوت زندگی، بی هدف و سرگردان که نتیجه اش انفجار و فرار است. ما تنها به دنبال حکومت اسلامی هستیم و تنها آن را مشکل گشا می دانیم. نه تنها برای خودمان، بلکه سرمشقی برای جهانیان. قرآنی را که به عنوان هادی برای انتخاب راه زندگی، برگزیده ایم؛ در این مورد می فرماید:

«و چنین است که شما را امتی وسط قرار داده ایم که شاهدی (الگو و سرمشقی) برای توده های مردم باشید، همانطور که پیامبر شاهدی برای شماست...» بقره (۲): ۱۴۳

أمت وسط یعنی نه شرقی، نه غربی. نه چپ، نه راست، در حد اعتدال. و این اعتدال را در همه شؤون زندگی توصیه کرده. در مورد خوردن و آشامیدن؛ اعراف (۷): ۳۱، در کنترل زیر و بمی صدا در موقع نماز خواندن. اسراء (۱۷): ۱۱۰ و حتی در مورد انفاق کردن. فرقان (۲۵): ۶۷، اسراء (۱۷): ۲۹. در واقع افراط و تفریط را در هر امری، تقبیح می کند و حد وسط را سفارش می نماید.

سؤال : ظرف ربع قرن گذشته، نه تنها در داخل کشور بلکه در همه جای دنیا صحبت از جمهوری اسلامی ایران بوده. قوانین اساسی و تمام ارکان مملکت بر این اساس پی ریزی و برپا شده. ولی هنوز حتی خود ذینفعان، یعنی مردم ایران و شاید زمامداران منصف نمی دانند که جمهوری اسلامی چیست و برنامه های اقتصادی، فرهنگی، قضائی و سیاسی اش بدون دو پهلویی، شفاف و روشن کدام است. آیا حکومت اسلامی که شما فکر می کنید می تواند برای ما مشکل گشا و حتی سرمشقی برای سایرکشورهای جهان باشد، همان است که بعد از انقلاب تا کنون داشته ایم؟ همان است که آن همه مشکلات بر شمرده شده را در ایران باعث گشته و کلاف سردرگمی ساخته که مخلصان به دین و وطن را مستأصل و گرفتار « چه کنم » کرده است؟ همان است که آبرو و حیثیت انقلاب را حتی نزد کشورهای جهان سوّم هم برده؟ این است همان حکومت اسلامی مورد ادّعای شما که فکر می کنید می تواند مشکل گشا باشد؟

پاسخ : نه، اینها هیچ کدام حکومت اسلامی نیست. اینهایی که تا کنون شده و متأسفانه هنوز هم کم و بیش ادامه دارد، در واقع، محتوای یک حکومت انتقامی است نه حکومت اسلامی. حکومت انتقامی یعنی به دست گرفتن قدرت برای کینه توزی ها و برای دل خنک شدن ها، برای خلاصی از فشار بغض ها و حسدها و کینه ها و حرص ها و غضب ها و شهوت ها و امیال سرکوفتۀ روی هم انباشته شدۀ دهه ها اگر نه قرنها. این نیست حکومت اسلامی. من فکر نمی کنم هیچ یک از مسلمانان جهان و حتی روحانیان و دست اندرکاران حکومت خودمان بخواهند یا بتوانند این قبیل اعمالی را که در ربع قرن گذشته بر این مملکت رفته است، به راه و روش حکومت اسلامی نسبت دهند و یا تحت چنین نامی از آن دفاع کنند. در حقیقت، آنچه در این دوران اتفاق افتاده است، همه را باید به حساب دوران هرج و مرج و دوران بند از بند گسستگی بعد از انقلاب بگذاریم. انقلاب ملت ستم کشیده ای که سالیان بس دراز زیر شکنجه قلدراهی مسلط و تحت سخت ترین شرایط، زندگی می کرده، همه هستی و حیثیت و شرفش در اختیار ظالمان جامعه بوده و همه نوع تحقیر دیده، همه رقم دشنام شنیده و همه سلول های بدنش فریاد می زده و فریاد رسی نداشته، و طبعاً خودش بنوبۀ خود، به هرکس که زورش رسیده، ظلم و ستم نموده است.

اکثر کارهای بعد از انقلاب، در حقیقت عکس العمل آن بلاهایی است که درطول سنوات گذشته برسرآحاد افراد این مملکت آمده. یعنی که از بدو تولّد در قنداقش پیچیده و آزادی اش را گرفته اند. تا گریه نکرده و جیغ و فریاد راه نینداخته، شیر یعنی حق مسلمش را به او نداده اند. اگر به خاطر طبیعت وجودی و عضلات ناتوانش خود را کثیف و یا جایش را تر نموده داغش کرده اند. اگر صادقانه آنچه را می دانسته، اظهار داشته، دعوایش نموده اند. اگر به سازهای ناموزون و اکثراً متناقض والدینش دفعتاً نرقصیده، تنبیهش کرده اند. اگر نوکر چغاله برادر و خواهر بزرگترش نشده، برایش پاپوش دوخته و چغلی اش کرده اند. اگر در هرجا با عجله خود را جلو نینداخته، جایش گذاشته اند. اگر کنجکاو بوده و مشتاقانه سؤال نموده، فضولش خوانده اند. اگر محتاط شده و ساکت مانده پخمه اش دانسته اند. اگر رُل بازی نکرده و آنچه بوده خود را نمایانده، خُلس نامیده اند. خلاصه برای گناهی که نموده عقاب و برای ثوابی که نموده، کبابش کرده اند.

یعنی که از بدو تولّد بکرات شنیده و دیده است که پدر و مادرش به او و به یکدیگر دروغ گفته اند. برای یکدیگر و دیگران تظاهر کرده اند. سر او و سر هر که را رسیده، شیره مالیده اند و به قول و وعده هایی که داده اند مطلقاً عمل نکرده اند.

یعنی که همه آدم های بزرگ تحقیرش نموده اند. در بیشتر جاها راهش نداده اند. به جرم بچه بودن به سینه اش کوفته و به عقبش رانده اند. در کوچه و بازار و مدرسه و همه جای اجتماع پرزوران ظلمش نموده اند. اگر چشم به هم زده، از چپ و راستش ربوده اند. اگر غافل شده غارتش کرده اند. اگر بی اعتنا و خونسرد شده به روز سیاهش نشانده اند. اگر حق گفته زبانش را بریده اند. اگر حق نوشته قلمش را شکسته اند و اگر سرسختانه مدافع حق شده، حلق آویزش کرده اند. و بدین ترتیب دهها و صدها امیال سرکوفته و عقده های حقارت تمام وجودش را پر کرده و اگر امروز هم به مقامی رسیده باشد، لذت می برد که تمام عقده های انباشته شده را خالی کند و دمار از روزگار هرکس که بتواند درآورد.

در واقع کُلّیة عکس العملهای مردم را باید به حساب این عمل ها گذاشت، نه به حساب اسلام. اگر کسی بخواهد آنچه بعد از انقلاب تا کنون در مملکت گذشته است، همه را به گردن اسلام بیندازد، بی انصافی است؛ بی انصافی و بی مروّتی محض.

پس حکومت اسلامی چیست ؟

محتماً در شرائط موجود مملکت، بسیاری مایل اند بدانند حکومت اسلامی یعنی سیستم حکومتی که نصّفّت و عدالت اقتصادی را توأم با حرّیت و آزادی انسان ها همراه با استفاده کامل از کارآئی نهاده ها فراهم می نماید، و در حمایت چنین سیستمی همه مردم برادر وار می توانند به نام یک اُمّت در کنار هم زندگی کنند و در راه کمال قدم بردارند، چیست؟ آیا واقعاً چنین چیزی در دنیای امروز عملی است؟ آیا با داشتن مردمی با چنان خلقیاتی - که بحشش در کتاب «چرا عقب مانده ایم» گذشت - می توان چنین سیستمی را در ایران پیاده کرد؟ در پاسخ می گویم بلی، مسلماً و محققاً در همین دنیای موجود عملی است و در همین ایران و با همین مردم هم امکان دارد. برای ارائه چنین سیستمی دو راه موجود است:

یکی این که از موضع حالت والدینی شخصیت دستورهایی را دیکته کنیم و بگوئیم: «این است سیستم حکومت اسلامی، کسی هم حرف نزند، فضولی موقوف»

دیگری این که از موضع حالت بالغی شخصیت، راه دلیل و برهان یعنی راه قرآن را انتخاب نماییم و با استدلال و منطق بگوئیم :

« به نظر می رسد این، سیستم حکومت اسلامی باشد و بهترین سیستم حکومت است. اگر هم کسی حرفی دارد، سؤالی دارد، ایرادی و نظر بهتری دارد، بفرمائید بسم الله . ما هم برای گوش دادن با کمال میل حاضریم . ولی پیشاپیش بدانیم که موفقیت در انجام این کار، مثل هر کار خوب دیگری، دقت کافی، پیگیری مخلصانه و زمان می خواهد.»

من در اینجا راه دوّم را انتخاب کرده ام. بدین ترتیب، ابتدا مسیر حرکت دستگاه عظیم آفرینش، بعد وظیفه انسان را به عنوان موجودی در این دستگاه مورد بحث قرار می‌دهم؛ سپس با توجه به جهان بینی مبتنی بر قرآن، برای ایجاد حکومتی هماهنگ با آن، مانیفستی معرفی می‌کنم و می‌گویم:

اینهاست برداشت های من از اسلام، برای ایجاد حکومتی اسلامی.

انتظار دارم دیگران انتقاد کنند، نقاط ضعفش را انگشت بگذارند و نظریات خود را اعلام دارند تا از نتیجه بحث‌ها و بررسی‌ها، برنامه‌ای کامل و عملی پیدا شود و به علاقه‌مندان حکومت اسلامی و به بشر دوستانی که صادقانه و صمیمانه به دنبال مفردی از گرفتاری‌های مختلف جوامع هستند، عرضه گردد.

فصل دوّم

جهان بینی مبتنی بر قرآن

قبل از ارائه هرگونه برنامه‌ای، توضیح این نکته ضروری است که بدانیم جهان بینی یک مسلمان پیرو قرآن و مبتنی بر آن، وظیفه‌اش در برابر خدا چیست؟

بخش اول: وظیفه انسان در دستگاه عظیم آفرینش

بحث اوّل - از کجا آمده ایم و به کجا می‌رویم؟

در دوران کودکی که شب‌های تابستان در حیاط می‌خوابیدم، مدت‌ها مجذوب زیبایی ستارگان و شهاب‌ها می‌شدم. هنوز دود اتومبیل و کارخانه، هوای شیراز را آلوده نکرده بود و چشم‌های من هم احتیاج به عینک نداشت. آسمان صاف و مخملی نیلگون و هوای خنک آخر شب‌ها، ستارگان را درشت‌تر نشان می‌داد و تعدادشان را هم خیلی زیادتر. آرزو داشتم بفهمم که این ستارگان چیستند، از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند؟ به تدریج که در مدرسه اطلاعاتی در این زمینه پیدا کردم، علاقه‌ام بیشتر شد. کم‌کم میل داشتم ارتباطی بین زمین و ستارگان پیدا کنم و این از موقعی شروع شد که یکی از معلمان گفت ثوابت یعنی اکثرستارگانی که می‌بینیم، کراتی مانند خورشید خودمان هستند و چه بسا سیاراتی، مثل کره زمین ما که به دور خورشیدمان می‌گردد، به دور آنها بگردند که ما قادر به دیدنشان نیستیم. مطالعاتی که در این زمینه کردم به جایی نرسیدم. به فکر افتادم حال که نمی‌توانم بفهمم ستارگان از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند، پس چه بهتر است فکر کنم کره زمین خودمان که

آن را می بینیم و لمس می کنیم، از کجا آمده است و به کجا می رود. بعد از آن کارم شده بود نگاه کردن به هر چه که می دیدم. از همه نگرستن ها طی سالها چه یافتیم؟

در طول سال، شب ها و روزها و هفته ها تقریباً و ظاهراً مثل هم اند. بهارها و تابستان ها و پاییزها و زمستان های سال ها با اختلافی ناچیز به هم شباهت دارند. فروردین ها و اردیبهشت ها می آیند و می روند، ولی «من امسال» مثل «من پارسال» نیستم و در حال تغییرم. در کلاس های درس دبیرستان خواندم که زمین امسال هم مانند زمین دوران های گذشته نیست؛ گیاهان و جانوران و پرندگان هم، آن گیاهان و جانوران و پرندگان گذشته نیستند. مطالعه ام ادامه داشته است، ولی هنوز هم نمی دانم حتی زمین ما از کجا آمده و به کجا می رود. فرضیه های مختلف ارائه شده. بعضی می گویند زمین پس از جداشدن از خورشید با نیروی گریز از مرکز به صورت توده ای مذاب در فضا پرتاب شده و در فاصله ای که با قدرت جاذبه خورشید در تعادل قرار گیرد، معلق مانده و به دور خورشید به گردش در آمده، تدریجاً پوسته اش سرد شده و چین و چروک خورده و پستی و بلندی ها را ساخته، بخار آبش متصاعد شده و به صورت توده ای از ابر غلیظ دوران را فراگرفته؛ به دنبال سالیان دراز بارندگی، آب گودالهای چین و چروکش را پر کرده و تشکیل اقیانوسها و دریاها و دریاچه ها را داده و بعد از گذراندن دوران های مختلف و تغییراتی چند، به حالت امروز درآمده است. عده ای دیگر معتقدند زمین ابتدا توده ای از گاز بوده که تدریجاً سرد شده و به صورت مذاب در آمده و بعد پوسته اش سخت شده است و

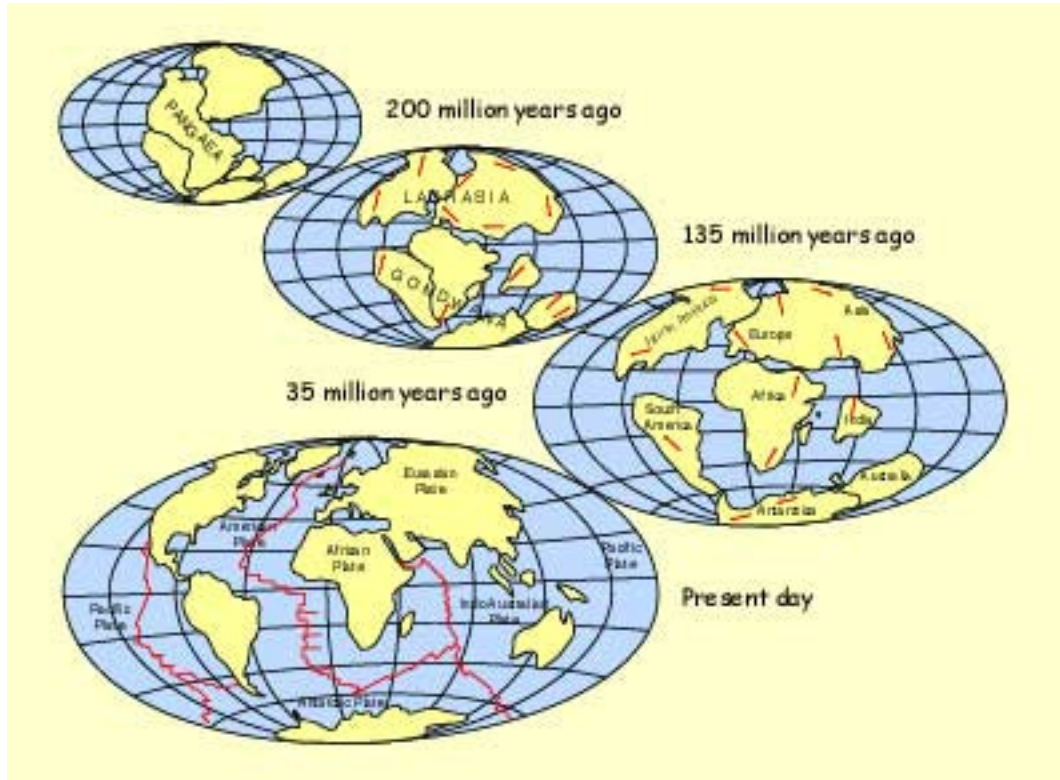
اینکه کدام فرضیه صحیح است، من نمی دانم. نه تنها از ابتدای خلقت زمین و نحوه به وجود آمدنش آگاهی ندارم ، بلکه از جهت حسّی - نه اعتقادی - نمی دانم به کجا می رویم، عده ای معتقدند که به تدریج زمین سرد می شود و می میرد و مانند کره ماه از حیات تهی می گردد. قرآن می گوید:

« هنگامی که آن واقعه بزرگ (قیامت) واقع گردد، .. آنگاه که زمین شدیداً به لرزه در آید و کوهها سخت متلاشی شوند و چون ذراتی در هوا پراکنده گردند . . . » واقعه (۵۶): ۴-۶

« آن روز که زمین به زمینی بجز این بدل شود و آسمانها به آسمانی دیگر. همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند » ابراهیم (۱۴): ۴۸

و اما مطالعه نتایج تحقیقات علمای زمین شناسی و نتایج تحقیقات تجربی و عینی سایر علمای مربوط در باره آنچه در روی زمین است اعم از سنگ ها، کوهها، دریاچه ها، اقیانوس ها، جانوران، گیاهان، پرندگان، حشرات و . . . اینک گذشته شان چه بوده و حالا در چه وضعی هستند، مرا به نتیجه ای رسانده است که می توانم بگویم، می دانم مسیر کلی حرکت زمین - از ابتدای پیدایش حیات در روی آن تا کنون - مسیری تکاملی بوده است. یعنی اگر چندین میلیون سال قبل را مأخذ و مبدأ قرار دهیم و امروز را مقصد، در این مسیر، در این طول راه چیزی که واقعاً برایمان روشن می شود این است که در تمام این مدت، زمین - همین کره خاکی که رویش زندگی می کنیم - مسیر کمال را پیموده است. دوران های مختلف تکامل یعنی پیدا شدن تک یاخته ای ها، گیاهان، ماهی ها، دوزیستیان، خزندگان، جانوران و پرندگان همه این مسیر را نشان می دهند و هیچ دلیلی هم نیست که به انتهای خط، یعنی به کمال مطلق رسیده باشیم و اکنون درجا بنزیم. برعکس، آنچه از آخرین مطالعات و تحقیقات زمین شناسان در دهه های اخیر بر می آید این است که قاره های موجود روی کره زمین هنوز هم در حال حرکت اند و مسلماً در حال تحوّل. همان طور که مثلاً شبه قاره هند در ۲۰۰ میلیون سال قبل در کنار ساحل شرقی جزیره

ماداگاسکار به قاره آفریقا و جمعاً به قطب جنوب متصل بوده و پس از جدا شدن، از آنجا حرکت کرده و در جای فعلی اش به آسیا چسبیده و سپس فشار آورده و سلسله جبال هیمالیا و سرزمین مرتفع تبت را درست کرده است. (شکل ۳)



شکل (۳) چطور قاره ها ، روی کره زمین حرکت کرده اند

شواهد کُلی از ساخته های دست و فکر بشر، به عنوان عالی ترین مخلوق الهی روی زمین، حاکی از این است که او هم خواه و ناخواه به عنوان خلیفه خدا، همان مسیر کمال را در اختراعات و اکتشافات و آباد کردن زمین ادامه داده است.

فکرمی کنم بدین ترتیب شما هم با من همعقیده باشید که مسیرحیات زمین و مسیر زندگی انسان، مسیرکمال بوده است و با آنچه پیامبران به ما گفته اند که همه به سوی خدا، یعنی به سوی کمال مطلق، در حرکتیم منطبق است.

نتیجه بحث اول : حال که مسیرحیات کره زمین مشخص شد، شاید بتوان ادعا کرد که ما به نام انسان، مخلوقی در این دستگاه و جزئی از اجزاء آن که اختیار و قدرت تصمیم گیری داریم، اگرطالب آسایش و آرامشیم، باید به

یقین قبول کنیم که مسیر زندگیمان در همین راه طبیعی، یعنی راه کمال باشد. اگر در این راهیم که آن را سرعت بخشیم. و اگر نه، هرچه زودتر خود را در همین مسیر بیندازیم.

کمال و تکامل

منظور از کمال و تکامل که از زبان خیلی‌ها شنیده و در نوشته‌های خیلی‌ها خوانده می‌شود، چیست؟ یکی از فلاسفه معاصر ایرانی که ترجیح داد نامش برده نشود، طی نامه‌ای خصوصی در این مورد چنین می‌نویسد: «اگر برای کمال تعریف صحیحی پیدا کنیم، در حقیقت، تکامل را با همان تعریف شناخته‌ایم. زیرا تکامل عبارت است از قرار گرفتن در مسیر کمال و تکاپو برای رسیدن به آن.»

تعاریف کمال :

تعریف یکم - بهره‌برداری بیشتر از واقعیات و دگرگون کردن آن به سود موجودیت خود.

تعریف دوم - مرتفع ساختن نیازها با عوامل ذاتی خود.

تعریف سوم - ایجاد اثر و نقش زیادتر در محیط خود.

در هر سه تعریف فوق که کلمه «خود» مطرح شده است، اگر مقصود، کمال موجوداتی غیر از انسان بوده باشد، اشکالی به نظر نمی‌رسد. ولی اگر بخواهیم از این تعریف‌ها کمال و تکامل انسانی را معرفی کنیم، سخت در اشتباه و خطا خواهیم افتاد. زیرا با فرض خود محوری، انسان هر اندازه هم که قدرت دگرگون ساختن واقعیات و مرتفع ساختن نیازمندی‌ها با استعدادهای ذاتی و ایجاد اثر و نقش در محیط را دارا باشد، به یک نقص تباه کننده‌ای دچار است که ضد کمال و تکامل می‌باشد. این نقص عبارت است از: «هدف دیدن خود و وسیله دیدن دیگران» ولو اینکه در تحقق بخشیدن به این بینش تباه کننده، میلیون‌ها نوع کار و کوشش به راه بیندازد و هزاران کامپیوتر به وجود بیاورد و همه کلهکشان‌ها را در نوردد.

این انسان، ضروری‌ترین رکن کمال و تکامل را که دریافت عظمت کلی حیات انسان هاست - که خود جزئی از آن است - فراموش کرده و دور خود می‌پیچد و سدی غیر قابل نفوذ میان خود و دیگر انسان‌ها که همگی در آهنگ کلی هستی شرکت دارند، به وجود می‌آورد. این بیگانگی از دیگران بیگانگی از خود حقیقی را به طور قطع در بردارد.

آنگاه استاد مذکور پس از مطرح کردن دو مقدمه زیر و تشریح آنها، کمال و تکامل را تعریف می‌کند:

(۱) هیچ مجموعه‌ای متشکل از اجزاء و دارای نیروها، بدون آگاهی و هدف‌گیری نمی‌تواند به کمال برسد.

(۲) حیات آدمی با رشد تدریجی، عاملی به نام شخصیت را به فعلیت می‌رساند. اگر این شخصیت در خود محوری به فعالیت بپردازد، به کمال در منطقه ارزش‌ها نرسیده است.

تعریف کمال: به فعلیت رسیدن آگاهانه استعدادها و گذشتن از خود محوری رو به هدف انسان محوری که آغاز ورود به بی‌نهایت و قرارگرفتن در جاذبه الهی است.

تعریف تکامل: تکاپوی آزادانه و آگاهانه در این مسیر، تکامل نامیده می‌شود.

با توجه به توضیحات استاد، سؤالی اساسی که در اینجا می‌تواند مطرح باشد این است که: در تعریف کمال، «منظور از به فعلیت رسیدن آگاهانه استعدادها» چیست؟ یعنی عملاً چه باید کرد تا از «خود محوری» گذشت و به «انسان محوری» و سپس به بی‌نهایت وارد شد و در جاذبه الهی قرار گرفت؟ آیا منظور این است که مثلاً یک مسلمان علاقه مند به انجام کارهای تکاملی:

۱- بیشتر نماز بخواند، روزه بگیرد، زکات بدهد و به ذکر و تسبیح و تقدیس پروردگار بپردازد و بطور خلاصه عبادت به معنای متداول و مصطلح را دنبال و اجرا نماید؟

۲- علاوه بر آن، قناعت و درویشی را پیشه نموده و ترک دنیا کند؟

۳- علاوه بر آن، ریاضت کشی و سختی‌های مربوط به آن را تحمل نماید؟

کسی که می‌خواهد زندگی و رفتار و کردارش را در مسیر کمال بیندازد باید چه کند؟ چه راهی را در زندگی یومیّه برگزیند و بدان عمل کند تا مورد قبول قرار گیرد؟

شاید پاسخ مناسب به این سؤال چنین باشد که بگوئیم: هدف از انسان محوری و قرار گرفتن در جاذبه الهی هیچ یک از اینها نیست. زیرا نماز خواندن، روزه گرفتن، زکات دادن و انجام سایر اعمال عبادی متعارف، خودش هدف نیست؛ وسیله‌ای است که شخص را در فرم انسان بودن نگه دارد. همانطور که ورزش‌های صبحگاهی برای سربازان و قهرمانان هدف نیست، بلکه برای آمادگی بدنی آنها به منظور انجام کارهای اصلی‌شان، یعنی برای مبارزه در جبهه‌های جنگ و یامیادین مسابقات ورزشی است. به همین ترتیب، مناسک عبادی به منظور در فرم نگه داشتن یک فرد در قالب یک «انسان» است. انسانی که باید با تقوا، سالم و تربیت شده باشد، تا بتواند با کارآئی بالا به عنوان خلیفه خدا بر زمین، انجام وظیفه کند و همگام با سایر مخلوقات، مسیر کمال را بییماید.

قناعت و درویشی اگر به معنای بی‌رغبتی به جمع‌آوری مال و بی‌میلی به اطفاء شهوات حیوانی و احتراز از حرص و ولع باشد؛ یعنی «خود» و زندگی دنیائی را هدف نبیند و به اصطلاح استاد مذکور از «خود محوری» بپرهیزد تا به «انسان محوری» برسد، ممکن است تا حدی پسندیده باشد. ولی متأسفانه اصطلاحات قناعت و درویشی و لغات مترادفش اکثراً شخص را به یاد تارک دنیاهائی که در گوشه‌ای می‌خورند و می‌خزند، می‌اندازد که در چنان حالی، خالی از اشکال نمی‌باشد. چرا که در آن صورت به جای انسان محوری و تلاش در مسیر کمال، به سوی پوچی و لا‌ابالیگری و در واقع «هیچ محوری» می‌روند و در نتیجه از نظر نظام آفرینش و مقایسه، هماهنگ با سایر مخلوقات نیستند. زیرا دیگران همگی دائماً در تکاپو و تلاش و به تعبیر قرآن به عبادت و تسبیح باریتعالی مشغول اند:

«هر چه در آسمانها و زمین است همه متعلق به خداست و آنها که در خدمتش هستند، نه کبر و ابائی دارند و نه خسته می‌شوند که خدمتش کنند. همه، شب و روز بدون سستی تسبیح گویند» انبیاء: ۲۰ و ۱۹

و اما ریاضت کشی، اگر برای مهار نفسِ اماره باشد که سرکشی نکند و صاحبش را به وادی هلاکت نکشاند و کفّ نفس و کظم غیظ حاصلش شود، خوب است و در این صورت، لزومی ندارد اسمش را ریاضت کشی بگذاریم؛ بلکه بهتر است تقوایش بخوانیم. ولی اگر منظور از ریاضت کشی تحمل سختی‌ها و گرسنگی‌ها و بی‌خوابی‌ها و انجام کارهای طاقت فرسا، آن هم بدون اینکه سودی برای کسی بر آن متصور باشد، در حقیقت، «خود آزاری» است و در این صورت، دیگر «خودی» نمی‌ماند که بتواند انسان محوری بیندیشد و انسان محوری عمل کند. زیرا مآلاً خود

آزار نمی تواند استعدادهایش را به فعلیت برساند، تا از خود محوری به انسان محوری بگراید و عضو مفیدی برای تکامل آفرینش باقی بماند و در این مسیر، تکاپوئی آگاهانه و آزادانه داشته باشد. پس منظور از به فعلیت رسیدن آگاهانه استعدادها و گذشتن از خود محوری رو به هدف انسان محوری یعنی شرکت در تکامل آفرینش، برای فرد فرد انسان ها چه می تواند باشد؟

جلب نفع و دفع ضرر

اولاً « خود » انسان بی اهمیّت نیست. من فکر می کنم تمام بزرگان و از خود گذشتگان جوامع، مرحله خود محوری را طی کرده اند تا به انسان محوری رسیده اند. در حقیقت، خود محوری حب ذات است که فطری بوده و مقدمه ای است در روند انسان محوری. خود محوری یعنی فکر خود بودن که همان جلب نفع و دفع ضرر و در واقع نشانه کاربرد عقل است. خداوند در قرآن اکثر دستورهایی را با ذکر و ارائه دلیل ابلاغ کرده و انسان را به جلب نفع و دفع ضرر ترغیب نموده است. ملاحظه کنید در قرآن می خوانیم:

موضوع مطروحه	علّت و دلیل
در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید .	تا اینکه بدانید چه می گوئید ، نساء (۴) : ۴۳
آیا غیر از خدا چیزی را می پرستید .	که قدرتی ندارد به شما ضرر و یا نفعی برساند . . مائده (۵) : ۷۶
از تو در باره شراب و قمار سؤال می کنند .	بگو در آنها گناه بزرگ و منافی برای مردم موجود است ولی گناهش بزرگتر از نفعش می باشد . . بقره (۲) : ۲۱۹
. . آیا محافظان دیگری غیر از خدا اتخاذ می کنید .	که قدرتی در نفع و ضرر خودشان ندارند ؟ آیا کور و بینا مثل هم هستند ؟ آیا تاریکی با روشنایی برابر است ؟ رعد (۱۳) : ۱۶
مردان سرپرست و نگه دارنده زنان هستند .	به علت اینکه خداوند بعضی از آنها را بر بعضی برتری داده و به خاطر اینکه از اموالشان مخارج آنها را می دهند . . . نساء (۴) : ۳۴

خداوند نعمات بهشت و مشقّات جهنّم را یاد آور شده، ابدی بودن رحمت ها و زحمت های آنها را تذکر داده، تا هرکس با تفکر و تعقل، حساب نفع و ضررش را بکند. لذّات پیروی از شیطان و ارضاء شهوات را در این دنیا با مشقّات ابدی جهنم بسنجد و محرومیت های احتمالی حاصله از چشم پوشی از منکرات این دنیا را با نعمات ابدی بهشت مقایسه نماید، آنها را سبک و سنگین کند و بعد از جمع و تفریق ها، تصمیم بگیرد و راه خود را اتخاذ نماید. و برای این تصمیم گیری مختار آفریده شده است.

توجه دقیق به ماهیت تمام « باید کردها » و « نباید کردها » و عنایت خاص به کلیه امر به معروف ها و نهی از منکرها، ما را به یک نتیجه می رساند و آن اینکه « نفعی و خیری » به انسانها برسد و « ضرری و شری » از آنها دور شود، تا در مجموع، توفیق بیشتری در راه کمال داشته باشند.

معمولاً انسان تا زمانی که به فکر خود نیفتاده و خود را نشناخته، احتیاجات شخص خودش را بر طرف نکرده و آرامشی نیافته، به فکر دیگر انسان ها نیست. جلب نفع و دفع ضرر یا خود محوری بدین معنا هیچ گونه قبحی ندارد. خود محوری زمانی عیب پیدا می کند و کریه می شود که انسان را در همانجا متوقف کند. یعنی به جای اینکه یکی از منازل میان راه تلقی شود و برای رسیدن به تکامل مورد استفاده قرار گیرد، رحل اقامت افکنده، به نام مقصد ساکن شود و همه چیز را صرف نظر از اینکه برای « گروه انسان » ضرر دارد یا ندارد، فقط برای « خود » بخواهد. وقتی خود محوری هدف نهائی شد، تمام مفاسد جاه طلبی، دیکتاتوری، ظلم، تجاوز، جنگ و ... به دنبالش می آید.

تعریف کمال و تکامل به عبارتی دیگر :

با توجه به جنبه عملی و عینی کار و صرف نظر از جهات عرفانی و ذهنی کمال، تعریفی که میل دارم برای تکامل عنوان کنم، در حقیقت، بازگوئی همان چیزی است که روی کره زمین طی میلیونها سال به وقوع پیوسته و علمای زمین شناسی و جانورشناسی و گیاه شناسی آن را تکامل گفته اند و آنچه از کار بشر در طی قرون و اعصار متمادی برای ما به عنوان « تکامل ابزار زندگی » باقی مانده است.

تعریف کمال : کمال یعنی ترقی کمی و یا کیفی کارائی نهاده هایی که در تولید هر خیری (چیز مفیدی) به کاررفته است. و خیر، آن چیزی است که بتواند کارآیی گروه انسان را کمّاً و یا کیفاً بالا برد. به عبارت دیگر، هر « چیز مفیدی » که توسط طبیعت یا به دست بشر تهیه می شود، مواد اولیّه ثابتی در آن به کار رفته است. حال اگر با کاربرد همان مقدار مواد اولیّه، همان چیز مورد نظر کمّاً بیشتر و یا کیفاً بهتر شده باشد، در آن کار تکامل حاصل شده است. مثلاً فلان نوع گندم با مقداری کود و آب و کار معین، یک تن در هکتار محصول می دهد و نوع دیگر گندم، با همان مقدار کود و آب و کار، هفت تن در هکتار محصول می دهد. اگر هر دو گندم از نظر کیفیت مساوی باشند، مسلماً نوع دوم را نسبت به نوع اول تکامل یافته می گوئیم. در طبیعت این کار در طول قرن ها انجام شده است و هنوز هم ادامه دارد؛ ولی خداوند می خواهد که بشر به عنوان خلیفه اش در زمین، این کار را سریع تر و بیشتر پیش ببرد و در این زمینه لیاقت خود را برای دریافت اجر آخری نشان دهد. و از این نظر است که می فرماید :

«... خدای یکتا را بندگی (خدمت با تمام وجود) کنید . شما را جز او الهی نیست . اوست که شما را از زمین پدید آورده و از شما خواسته است که در آن آبادانی کنید . . . »^۱ هود (۱۱) : ۶۱

^۱ - بدین ترتیب صراحتاً و بدون تفسیر می فهمیم که خداوند " آبادانی کردن در زمین " را به عنوان یک وظیفه به بنی آدم تکلیف می کند .

در مورد آباد کردن و بسوی کمال پیش رفتن، مثلاً برای انتقال صدا از نقطه ای به نقطه دیگر با استفاده از امواج رادیویی - در اوایل اختراع رادیو - ابزار بسیار بزرگی به کار می رفت و صدای منتقل شده، هم از نظر کیفیت و هم از نظر طول برد، مطلوب و کافی نبود. متخصصان و علاقه مندان این فن با همکاری و معاضدت و گاهی با چشم همچشمی و رقابت، البته به خاطر استفاده مادی یا معنوی، برای تکامل بخشیدن به این وسیله انتقال صوت به تلاش و تکاپوی آگاهانه و آزدانه مشغول بوده اند؛ تا امروز به مرحله ای رسیده است که برای انتقال صدا از محلی به محل دیگر از فرستنده و گیرنده بسیار کوچکتری استفاده می شود که مواد اولیه مصرفی اش بمراتب کمتر و کیفیت کارش بمراتب بهتر از گیرنده هائی است که اوایل کار ساخته می شد. و همین طور است سایر اختراعات و ابزارهای کار، مثل اتومبیل، هواپیما و کامپیوتر و . . . این دوران تغییر و تحول را دوران تکامل این وسایل می گوئیم.

از مطالعه تکامل حیوانات، گیاهان و سایر مخلوقات نیز همین نتیجه حاصل می شود. این تعریف با آنچه فیلسوف مذکور ما گفته است، مغایر نیست؛ تنها به شکلی کلی تر بیان شده و همه چیز حتی انسان را در برمی گیرد. یعنی شامل کمال موجودات غیر انسان و انسان هر دو، می شود. منتها با این تفاوت که سود انسان و رفع نیازهای او و اثرش در محیط خود در دراز مدت، وقتی معنی دار می گردد که تمام این کارها را نه برای شخص خود، بلکه برای «گروه خود» یعنی برای تمام «انسان ها» انجام دهد. وقتی این کار را برای تمام انسان ها و در جهت رفع نیاز همگان کرد، مآلاً می تواند در تکامل، عامل مؤثری بوده و نقش ارزنده ای داشته باشد. حتی اگر افراد صرفاً برای «خود» کار کنند، ولی کارشان خیر باشد و اثری در تکامل - ولو بر جزئی از اجزاء گُل جهان - داشته باشد، نتیجتاً برای «گروه انسان» مفید و خیر است و اثر تکاملی دارد. کاشف میکروب، کاشف پنسیلین، مخترع برق، مخترع ماشین بخار و مخترع موتورهای احتراقی و بسیاری از مخترعان و مبتکران و دانشمندان در رشته های مختلف علمی، در لابراتوارها، در کتابخانه ها، در بیابان ها و جنگل ها و در اعماق دریاها، ظاهراً کاری را که دنبال می نمودند، برای خود بود که یا کسب مال کنند، یا مشهور شوند و یا حس کنجکاوی شان اغناء گردد. ولی مآلاً اقداماتشان به آبادانی منجر شد و ثمره کارشان به همه «انسانها» رسید. نتیجه اش این شد که بسیاری از انسان ها از غم ها، از دردها و از گرفتاری هایشان نجات یافتند. یعنی آنها که با حالی زار سرپار جامعه شان بودند، پس از تحصیل سلامتی و آسایش، غالباً عضو مفید و صالحی برای جامعه شدند و در راه تکامل اقداماتی مؤثر کردند.

بنا بر این چه بسا انگیزه افراد برای هر کاری در ابتدا جلب نفع «خود» است، ولی نتیجه حاصله از آن اگر خیر باشد به نفع «گروه انسان» خواهد بود. اگر غیر از این باشد، یعنی نتیجه کارش خیر نباشد و یا شر باشد، ممکن است در کوتاه مدت «خود» او نفعی ببرد، ولی چون به قیمت پایین نگه داشتن سایرین و در حقیقت عقب نگه داشتن نسبی «گروه انسان» تمام خواهد شد، عملش سدّ راه خدا یعنی ترمز کننده تکامل و مآلاً به ضرر حتمی «خود» او خواهد بود.

طبیعت ذی شعور، خود مشغول این کار یعنی طی مسیر کمال بوده است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم به کارش ادامه می دهد. تنها بشر می تواند، یا بدان سرعت بخشد و وظیفه اش را در برابر خالق، به عنوان خلیفه خدا در زمین انجام دهد و یا با پیروی از شیطان آن را مانع شود؛ جریانش را کند کند و یا به تأخیر افکند. انتخاب یکی از این دو راه در حدّ نهایتش مفهوم مؤمن بودن و عبادت کردن از یک طرف و کافر بودن و طغیان نمودن را از طرف

دیگر بیان می کند. و نشان می دهد که آیا اعمال انسان تکاملی بوده است یا ضد تکاملی. الهی بوده است یا شیطانی. در بین این دو نهایت، افرادی را با اعمال خیر و شرّ توأم می بینیم که هر کدام بابت کار خیر و شرّشان - ولو ذره ای باشد - سزا و جزا می بینند و قضاوت آن هم با خداست. زلزله (۹۹): ۸ و ۷.

« خیر بودن » نتیجه کار شخص، اساس هویت یک مؤمن به خدا و معتقد به روز جزا را معین می کند. به عبارت دیگر، اگر در کار و زندگی کسی خیری نباشد، او در راه تکامل قدمی بر نداشته و مسلمان مؤمن مورد پسند خدا نیست. اعمال صالحه و حسنه همان هایی هستند که در آنها « خیری » وجود دارد و همان اعمال تکاملی است که انسان به عنوان خلیفه خدا در زمین همگام با سایر مخلوقات باید انجام دهد و همان است که خداوند ما را به مسابقه در آن تشویق کرده است.

خداوند می فرماید: « . . . برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم. و اگر خدا می خواست همه شما را یک امت می ساخت. ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است بیازمایدتان. پس در خیرات بر یکدیگر سبقت گیرید. همگی بازگشتتان به خداست تا از آنچه اختلاف می کردید، آگاهتان سازد » مائده (۵): ۴۸.^{۱۱}

باقیات صالحات همان « خیرات » است که سودمند است و باقی می ماند. از نظر الهی همین ها « حق » هستند و پایدار و برای مردم منافی دارند. در مقابل « شر » که « باطل » است و برای مردم، بی خاصیت است یا ضرر دارد و مآلاً از بین می رود. خداوند برای روشن شدن « خیر » در برابر « شر » و « حق » در برابر « باطل » مثلی می زند و می فرماید:

« از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد. و آب روان، کف بر سر آورد و از آنچه بر آتش می گدازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی بر سر آید. خدا برای حق و باطل چنین مثل می زند. اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند. خدا این چنین مثل می زند » رعد (۱۳): ۱۷

تعریف تکامل :

در اینجا هم تعریف تکامل همان « تکاپوی آزادانه و آگاهانه در مسیر کمال » است .

با این تعریف از کمال و تکامل می توانیم ببینیم که چرا ایجاد نقاضت و فتنه در بین مردم؛ دزدی، قتل، ظلم و تجاوز به حقوق دیگران، زیرسلطه نگهداشتن و هتک حرمت و حیثیت افراد ، ضعیف و فقیر و جاهل نگهداشتن انسان ها ؛ تجمل پرستی، کنز^{۱۲} ثروت، رباخواری، میخواری، قمار، بیکارگی و مفتخوری ، اسراف حتی در خوردن و در انفاق کردن، همه در اسلام حرام است و گناه. و چرا کمک و مساعدت و خیرات و به طور کلی حسنات و صالحات^{۱۳} واجب است و ثواب. نتیجه دنیائی قابل لمس مترتب بر همه گناهان این است که به نحوی کارآیی نهاده ها و مآلاً کارآیی « گروه انسان » را پایین می آورد و نتیجه ثواب ها این است که کارآیی آنها را بالا می برد. اولی ها مخالف تکامل اند و دومی ها موافق .

^{۱۱} - همچنین: بقره (۲): ۱۴۸، مؤمنون (۲۳): ۶۱.

^{۱۲} - ثروت را از گردش در اقتصاد جامعه خارج کردن و به صورت دفینه نگه داشتن .

^{۱۳} - در قرآن بیش از شصت مرتبه تمجید از کسانی شده که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند و به آنها بشارت رستگاری داده است .

نتیجۀ بحث دوّم :

وظیفۀ انسان در دستگاه عظیم آفرینش به عنوان خلیفۀ خدا بر زمین، این است که در طول عمر مفید خود (تمام طول عمر منهای دوران کودکی و دوران از کارافتادگی) شروع کننده کاری خیر و یا مکمل لا اقل یکی از کارهای «خیر» گذشتگان باشد. یعنی در طول عمر مفید خود، مشعل فروزان تکامل را که تمدن بشری هم جزئی از آن است، از گذشتگان - با آموختن لا اقل قسمتی از آنچه یافته اند - تحویل بگیرد و به سهم خود هر قدر ممکن است آن را به جلو ببرد یعنی برکمالش بیفزاید و آن را به نسل جوانی که با مراقبت و تعلیمات لازم، پرورده و هدایت شده است، عملاً، کتباً و یا شفاهاً تحویل دهد. تا آنها هم به سهم خود، به همان گونه، کارها را دنبال کنند و راه تکامل را بپیمایند. اگر احیاناً فردی، به هر علتی قادر نیست چنین کند، کسانی را که در این راه قدم برمی دارند، به هر وسیله ای که می تواند - ولو با فرمان بردنشان - یاری دهد. سپس آماده باشد که خود از میدان حیات دنیا خارج شود و جایش را به دیگرانی که عمر مفید خود را می گذرانند واگذارد. و بدین ترتیب، باقیات صالحاتی از خود بر جای نهد. وقتی چنین کند، در حقیقت وظیفۀ خلیفگی خدا بر زمین یعنی آبادانی کردن در آن را انجام داده است.

اینکه خداوند بنی آدم را به خلیفگی خود در زمین گمارده، در واقع، کاری را که خودش روی زمین انجام می داده است، به آنها واگذارده. او که نمی خواسته است روی زمین، خود را تسبیح و تقدیس کند که ما هم وظیفۀ خلیفگی مان را تسبیح و تقدیس خدا بدانیم. کما اینکه وقتی خداوند به ملائک فرمود: می خواهم در زمین خلیفه ای قرار دهم، ملائک گفتند می خواهی که در آن فساد کنند و خونها بریزند، و حال آنکه ما خود، تو را « تسبیح و تقدیس » می کنیم. خداوند فرمود: من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. بقره (۲): ۳۰

اکنون برایمان محسوس است که برنامه الهی تکامل زمین بوده است. بنابراین ما انسانها بنام نماینده و خلیفه اش در زمین و به عنوان کسانی که برای خدمت کردنش آفریده شده ایم، باید همان خواستۀ خودش را عمل کنیم. منتها اجرای کلیه اعمال مصطلح عبادی، چون نماز و روزه و حج و غیره، برای این است که فرد فرد ما، آمادگی خدمت در راه او، یعنی خلیفگی او در زمین را بصورت دسته جمعی پیدا کنیم. یعنی سالم و مجهز به دانش های لازم، صادقانه و مخلصانه، با هموعان خود، صمیمانه همکاری نموده، موفق به انجام عملیات تکاملی باشیم. بدین ترتیب کلیۀ مناسکمان برای آمادگی و تمام اعمال صالحاتمان و کلیۀ اقدامات تکاملی مان، جمعاً عبادت خوانده می شود. و این همان مفهوم آیه ۵۶ سوره ذاریات است که می فرماید:

« جن و انس را جز برای عبادت (خدمت) کردنم نیافریده ام ^{۱۴} »

عبادت یعنی بنده وار خدمت کردن. بنده یا عبد، کسی است که دستورهای ارباب را به عنوان یک وظیفۀ حتمی اجرا می نماید. انسان در برابر خداوند این وظیفه را دارد ولی در عین حال آزاد آفریده شده و می تواند نکند. خداوند از اولادان آدم که خلیفه اش بر زمین هستند و به منظور خدمت کردن، خلقشان نموده و همان طور که قبلاً هم آوردم، خواسته است که در آن آبادانی کنند.

^{۱۴} - یوسف علی در ترجمۀ انگلیسی این آیه نوشته است : I have only created Jinns and Men that they may serve me (جن و انس را نیافریدم بجز اینکه مرا خدمت کنند) که بنظر می رسد در بین ترجمه های مختلف ، رساترین باشد .

«... اوست که شما را از زمین پدید آورده و خواسته است که در آن آبادانی کنید. پس آموزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید. هر آینه پروردگار من نزدیک است و دعاها را اجابت می کند.» هود (۱۱): ۶۱.

وقتی این خدمت را به عنوان وظیفه گروه انسان (بنی آدم) دانستیم، یقیناً احساس مسئولیت مشترک می کنیم. آن را کاری جمعی می دانیم و تمام ابناء بشر را اعضاء یک خانواده بزرگ که مسئولیت انجام چنین امر خطیری را به عهده گرفته اند، می شماریم.

این خانواده بزرگ خوب می داند که برای موفقیت هرچه بیشترش باید تمام اعضاء را طوری تربیت کند و تعلیم دهد و طوری سالم و مفید بار آورد که کارآئیشان حداکثر ممکن گردد. و طوری با یکدیگر همکاری صمیمانه داشته باشند که در مجموع، راندمان کارشان اعلا ترین گردد تا به طرف تکامل پیش روند. و در آبادانی کردن در زمین که هدف است، توفیقات بیشتری بدست آورند.

اولین اقدام در این مورد، اینکه فرم طبیعی محیط زیست و تعادل موجود بین آفریده ها را حفظ کنند. مثلاً توجه داشته باشند که در لایه آزون جو زمین به علت عملکردهای اشتباهشان، حفره هائی ایجاد نشود و زمین و ساکنینش را در معرض خطر قرار ندهد. با مصرف زیاد سوخت های فسیلی و بالا رفتن میزان اکسید دوکربن هوا، درجه حرارت هوای زمین را بالا ببرند. تعادل سطح خشکی و دریا و میزان نزولات آسمانی را به هم نریزند. آب رودخانه ها و دریاها را با ریختن فاضلاب های کارخانجات و مواد سمی، آلوده نسازند. جنگل ها و سایر پوششهای گیاهی زمین را از بین نبرند و خاک های زراعتی را در معرض فرسایش باد و باران قرار ندهند. هم آهنگی طبیعی بین انواع حیوانات، پرندگان، آبزیان، حشرات و گیاهان را با اقدامات تخریبی خود - بنام مصلحت - دستکاری نکنند. بطور خلاصه محیط زیست و تعادل بین موجودات را ضایع نسازند و زمین را به فساد نکشانند، که خداوند فساد را دوست نمی دارد. بقره (۲): ۲۰۵، قصص (۲۸): ۷۷

حال به بحث سوّم یعنی به مسأله اجتماعی بودن انسان می پردازیم و سپس نتیجه گیری کلی می کنیم.

انسان، موجودی اجتماعی

بسیاری از مخلوقات می توانند به صورت منفرد یا جفتی زندگی کنند، بدون اینکه به بقایشان خللی وارد آید و یا از پیشرفت و ترقی و تعالی مقدرشان چیزی کاسته شود. زنبور عسل و موربانه و بعضی دیگر از مخلوقات نمی توانند چون حیاتشان در جمع بودنشان است. انسان اگر طالب تکامل و پیشرفت باشد حتماً به صورت جمعی زندگی کند. باید به دنبال تقسیم کار برود، تا همگان انواع اغذیه و البسه لازم را داشته باشند، در ساختمان های راحت زندگی کنند و وسایل بیشتری برای کم کردن رنجها و مشقات زندگی تدارک بینند و در قبال آن آرامش بیشتری به دست آورند، تا موفق شوند رازهای بیشتری از طبیعت را کشف کنند، ابتکارات و اختراعات زیاده تری را به منصه ظهور برسانند و زندگی را در مسیر کمال پیش ببرند.

این همکاری هر قدر صمیمانه تر باشد و هر قدر تعداد بیشتری از مردم مجهّز به امکانات بهتر در کارهای تخصصی، صادقانه خدمت کنند؛ رفاه مادی همراه با ملکات انسانی افزون می شود و جملگی به سوی تکامل پیشتر می روند. اگر توجه به ارزش والای انسان و عنایت به اهمّیت فرد فرد آنها نشود، ضرر آن متوجه اجتماع یعنی همگان خواهد شد. به عبارت دیگر، اگر انسان گروه خود یعنی مجموعه انسانها را فراموش کند و در «خود محوری» درجا

بزند، مجبور است یا در کُنچ عزلت به ریاضت کشی بنشیند تا احتیاجش به دیگران کمتر باشد؛ که در این صورت - بنا بر تعریف - از تکامل به دور می افتد. چون قادر نیست شخصاً همه کارهای لازم را انجام دهد و احتیاجات خود را تأمین کند و با خیالی راحت و تنی آسوده به دنبال کمال برود. و یا الزاماً مقدار قابل توجهی از وقت، نیرو و فکر خود را صرف منکوب و مقهور کردن انسانهای دیگر نماید، تا بتواند آنها را اسیر و برده خود سازد و با استثمارشان رفع نیاز کند. و در این صورت، آنها را مجبور می کند که یا وقت و نیرو و فکر خود را صرف مقابله و دفاع از خود نمایند و یا با شخصیتی لگد مال شده به شکل آدمک هایی درآیند که حتی به فکر مقابله هم نباشند. در هر دو حال، همه اوقات و نیروهایی که می توانست متفقاً در همان مسیر کمال که راه تعیین شده دستگاہ عظیم آفرینش است به کار افتد و همگان را تکامل بخشد، به جنگ دائمی تبدیل می شود و یا به هدر می رود.

نتیجۀ بحث سوم

جامعه ای که می خواهد تمام افرادش در آرامش بسر برند و قبول کرده است که باید خود را با مسیر طبیعی و ساری و جاری دنیا یعنی کمال - مثل سایر مخلوقات - هماهنگ سازد، چاره ای ندارد جز اینکه «انسان محوری» را جانشین «خود محوری» نماید و بدین منظور باید تلاش کند که:

- ۱- سلامتی تمام افراد این جامعه بزرگ بدون استثناء با تأمین نیازمندی هایشان تضمین شود.
 - ۲- امکان آموزش و پرورش جهت مفید ساختن همگان فراهم گردد.
 - ۳- مشوق های کافی به وجود آید، تا هرکس با رضایت قلبی و تا حدّ اعلاّی ظرفیتش کار کند و با طیب خاطر از اسراف جلوگیری نماید و لا اقل مقداری از درآمدش را برای سرمایه گذاری و توسعه و تکامل ذخیره سازد.
- وقتی چنان واقعیتی به افراد جامعه تفهیم شد و چنین تصمیمی اتخاذ گردید، لازمه اش این است که:
- هرگونه مانعی بر سر این راه، یعنی راه بی نیازی و آزادی همگان به منظور خدمت در مسیر کمال قرار دارد، بر طرف شود. دروغ و ظلم و جهل و فقر و مرض و در نتیجه، بی اعتمادی و خصومت و حسادت و نفرت که از بزرگترین موانع ایجاد جامعه اسلامی هستند از بین بروند و اعتماد و محبت و رضایت و سخاوت، جانشینشان گردد.
- همه افراد جامعه تک تک بنام اعضاء یک خانواده بزرگ به حساب آیند. به هم، یاری کنند و از هم، یاری گیرند تا سالم و مفید و کارآ تربیت شوند و بدین ترتیب نه تنها کلّ بر اجتماع نباشند، که عضوی مفید و مؤثر بوده و نتیجتاً همه در آرامش، با شرکت در مسابقه خیرات، بطرف کمال بیشتر پیش روند.
- یقین اینکه در چنین جامعه ای جمع کلّ بازده فعالیت های افراد، رقم بالایی را نشان می دهد و همه ساله بر کمیت و کیفیت آن اضافه می شود. یعنی که جامعه در مسیر کمال، تکاپوی آزادانه و آگاهانه دارد. نتیجۀ چنین اتحادی را در دوران طلایی جهان اسلام که همه مسلمانان دور محور قرآن زندگی می کردند و حدّ و مرزی بین مناطق مختلف مسلمان نشین نبود، در کتابها خوانده ایم و دردنیای موجود بین مردم ایالات متحده آمریکا دیده ایم و ناظر بر کشورهای اروپائی که به دنبال همین هدف، متحد شده اند، هستیم. ولی در این مورد زمانی دستورات الهی به طور کامل اجرا شده است که این گونه رابطه و اتحاد بین تمام کشورهای روی زمین باشد.

نتیجه گیری کلی

خلاصه نتایج کلی حاصله از بحثهای فوق را به صورت چهار اصل زیر در می آوریم:

اصل اول - حرکت طبیعی دستگاه عظیم آفرینش در مسیر کمال است و تکامل عبارت است از قرار گرفتن در این مسیر و تکاپو برای رسیدن به آن. انسان برای اینکه آرامش خاطر پیدا کند، راهی ندارد جز اینکه زندگی خود را در همین مسیر طبیعی قرار دهد.

اصل دوم - چون انسان مخلوقی است اجتماعی، برای اینکه بتواند راحت تر زندگی کند و همانند سایر پدیده های آفرینش، مسیر کمال را دنبال نماید، باید با تقسیم کار و همیاری کامل، زندگی اجتماعی خود را در روی کره زمین که در واقع دهکده ای است جهانی و مرزهای بین کشورها غیرطبیعی و ناشی از انحراف از دستورات اصیل الهی است، سامان دهد.

اصل سوم - برای پیشرفت در زندگی اجتماعی و آباد سازی زمین متناسب با استعدادهای بشری، باید کارآیی تک تک ساکنین این دهکده جهانی، در حدّ اعلاّی ممکن باشد.

اصل چهارم - برای بالا بردن کارآیی افراد، باید هریک جسماً سالم، روحاً با تقوا، و عملاً «خیر» یعنی سازنده و مفید بار آیند.

برای تحقق این اصول باید چنان سیستم اجتماعی ئی داشته باشیم که :

-- زندگی و گذران هرکس تا حدّ رفع نیاز معمول در جامعه اش تهیّه و تضمین شود.
-- بهداشت، فرهنگ و تربیت و تعلیم که جزء ما یحتاج اولیّه تلقّی می شود، به اندازه کافی در اختیار همه کس قرار گیرد (میزان کفایت ، بستگی به پیشرفت کلی اجتماع هرمنطقه در هر برهه از زمان دارد و بنا براین، دارای مفهومی پویاست).

-- حق استفاده هرکس از ثمره کارش و حق مبادله آن با ثمره کار دیگران، فقط بر اساس تراضی طرفین داد و ستد تضمین و کلیّه موانع برطرف شود تا ابتکارات و اختراعات جدید تشویق گردد و اقتصاد جامعه توسعه یابد.
-- آزادی فکر، بیان و قلم برای همه کس تأمین و تضمین شود تا استعدادها بدون مانع رشد کنند و جامعه از خیرشان برای تکامل بهره مند گردد.

-- به خاطر تداوم و حفظ تقوا و آزادی، از اشاعه ظلم، دروغ، توهین، تهمت و هرکاری که به حیثیت، آزادی، حقوق و منزلت انسانها لطمه می زند قویاً جلوگیری به عمل آید و امنیت جان و مال و شرف همگان حفظ شود. یقین اینکه مأمور اجرای موارد فوق در جامعه، دولت منتخب مردم است که شرحش در مقاله «**دین و حکومت**» در همین سایت آمده است.

سؤال: اگر فرض کنیم مطالب گفته شده و نتایج کلی به دست آمده مورد قبول باشد، با عنایت به اینکه برای رسیدن به این اهداف، راههای مختلفی می توان عرضه کرد، کدام راه صحیح است؟ آیا چوب میزانه ای در دست داریم که با آن راههای مختلف را بسنجیم و بهترین را ه را از همان اول با چشم باز انتخاب کنیم؟

سیستمهای مختلف اجتماعی برای اینکه نتیجه خوب و بد بودنشان روشن شود، معمولاً به زمانی معادل عمر یکی دو نسل احتیاج دارند. آیا منطقی است که راهی را امتحان نشده برگزینیم و جامعه را با میل یا با زور، در آن راه بیندازیم و بعد از گذشت سالیان دراز - مانند آنچه در شوروی و اقمارش گذشت - تازه بفهمیم که راه صحیحی نبوده، در حالی که میلیونها انسان، سالها وقت و میلیاردها تومان سرمایه را هم قربانی کرده ایم؟

جواب: نه، منطقی نیست. و از این جهت در اینجا ما به دنبال پیدا کردن راهی هستیم که با فطرت انسانی و با طبیعت بشری هماهنگ باشد. اگر بتوانیم چنین طریقی را پیدا کنیم، در حقیقت به چیزی دست یافته ایم که همانند قوانین طبیعی حاکم در بین سایر پدیده های آفرینش که آنها را درحالت تعادل و آرامش نسبت به یکدیگر نگه داشته است، می تواند اینای بشر را در حالت آرامش و صلح و صفا درکنار هم نگه دارد و خودخواهی و برتری طلبی و کینه و حسد را که منشأ جنگ و خونریزی ها ست، از بینشان بردارد و به آنها توفیق دهد که همراه و همگام با سایر مخلوقات به زندگی و وظیفه تکاملی خود ادامه دهند.

همانطور که قبلاً هم متذکر شدم، من راهی را که فکر می کنم فطری و طبیعی است، از قرآن اخذ کرده و در اینجا می آورم. انتظارم این است که خوانندگان با نظری عالمانه و محققانه یعنی بدون تعصب و جهت گیری به آن بنگرند و موارد بحث شده را مورد نقد و بررسی قرار دهند. شاید مآلاً راهی کارساز پیدا شود. اگر شد که خدمتی است و اگر نه، خود بخود به سبب کاغذ باطله می افتد.

فصل سوم

راهکار عملی چیست ؟

در مانیفست (بیانیه) کمونیست، نوشته کارل مارکس و فردریک انگلس^{۱۵}، مطالبی به عنوان دستورالعمل کلی به کمونیست های جهان، برای تسلط بر جوامعشان به شرح زیر آمده بود:

"... اولین قدم در انقلاب طبقه کارگر، این است که پرولتر (کسی که از عوامل تولید، تنها نیروی کار را در اختیار دارد) به حکومت برسد، تا در جنگ برای آزادی برنده شود. پرولتر تمام عوامل و قدرتهای سیاسی خود را به کار می برد تا «قدم به قدم» تمام سرمایه را از دست سرمایه داران، ولو با زور، در آورد و تمام ابزار تولید را در دست حکومت متمرکز نماید. یا به عبارت دیگر پرولتر سازمان یافته، حکومت را در دست گیرد و هرچه سریعتر نیروهای تولیدی را توسعه دهد.

البته در ابتدای کار چنین امری تحقق نمی پذیرد، مگر این که با کمک اقداماتی «حساب شده» حمله بی امان و شدید خود را متوجه حقوق «مالکیت خصوصی» و شرائط تولیدی سرمایه داری نماید. گو اینکه ظاهراً این اقدامات از نظر اقتصادی غیر قابل دفاع به نظر می رسد، ولی به هر تقدیر در خلال حرکت، مبارزه راه خود را باز

^{۱۵} - مانیفست کمونیست نوشته مارکس و انگلس، کتاب جیبی از انتشارات Monthly Review Press ۱۹۶۴، صفحات ۳۹ و ۴۰

می کند و مآلاً حملات بیشتری را بر ضوابط کهنه اجتماعی ایجاب می نماید. و همه اینها برای «دگرگون کردن کامل» روش تولید، غیر قابل اجتناب است. نوع اقدامات حساب شده مسلماً در کشورهای مختلف متفاوت خواهد بود. ولی اقداماتی از قبیل آنچه در زیر گفته می شود، در پیشرفته ترین کشورها بخوبی قابل پیاده کردن است.

۱- فسخ و ابطال مالکیت فردی بر زمین و تخصیص تمام اجاره زمین ها به امور عام المنفعه .

۲- وضع مالیات های بسیار سنگین بر عایدات.

۳- فسخ کلیه حقوق ارثی.

۴- مصادره اموال تمام مهاجرین از مملکت و طاغیان بر حکومت.

۵- تمرکز تمام اعتبارات پولی در دست دولت بوسیله بانک ملی با سرمایه دولت و با حفظ حق انحصاری.

۶- تمرکز وسائل ارتباطات و حمل و نقل در دست دولت.

۷- توسعه کارخانجات و ابزار تولید دولتی. به زیرکشت در آوردن زمینهای لم یزرع و اصلاح خاک همراه و هم آهنگ با برنامه کلی.

۸- تساوی تکلیف کارکردن برای همگان، تأسیس سپاه تولید، مخصوصاً برای کشاورزی.

۹- اختلاط صنعت با کشاورزی، از بین بردن تدریجی اختلاف بین شهر و ده، با توزیع مساوی جمعیت در همه جای کشور.

۱۰- فرهنگ مجانی برای تمام کودکان در مدارس دولتی، لغو کارکردن اطفال بشکلی که فعلاً در کارخانجات معمول است. اختلاط فرهنگ با صنایع تولیدی و غیره

با مطالعه این قسمت از بیانیه کمونیست، ناظران بر امور اجتماعی ایران بعد از انقلاب بخوبی می توانند ملاحظه کنند که چپ روها و چپگراها در ایران که در بینشان افراد بسیار با حسن نیت، خیرخواه، فداکار و انساندوست هم بود؛ چگونه برنامه های خود را مطابق با دستور العمل فوق، با حدت هر چه تمامتر، دقیقاً و منظمآ دنبال کردند و هر اقدامی که دستورات دهگانه فوق را - چه بهتر که با دست حکومت جمهوری اسلامی - عملی می ساخت، تأیید نمودند و نتیجتاً اقتصاد مملکت و به تبع آن تمام مفاسد اجتماعی ناشیه از آن، به وضع امروز در آمد. اگر مارکسیست ها در تمام دنیا بنام های مختلف و به صور گوناگون توانستند افکار خود را القاء و در نقاطی از جهان به قیمت جان میلیون ها انسان، بمرحله اجرا در آورند، پیروان قرآن خوب می توانند افکار خود را با تأییدات الهی اشاعه دهند و به امید نجات تمام انسانها از گرفتاری های اجتماعی به عنوان مشکل گشائی مؤثر و پایدار، عرضه نمایند.

باید توجه داشت که تفاوت بسیار بارز این دو سیستم، در استراتژی انتخابی آنهاست که اولی به «هر وسیله و به هر قیمتی» توصیه می شد، ولی دومی تنها و تنها «به طریق فرهنگی و قبول قلبی افراد» تأکید دارد.

من در انتهای این کتاب - ان شاء الله - «مانیفستی از قرآن» را ارائه و نشان خواهم داد که چگونه مخلصین راه خدا می توانند خود را از ادبار استبداد کهنه قرون گذشته، همانند نجات اروپائیان بعد از رنسانس از تاریکی های قرون وسطی، برهانند. و شاید راهی باشد که حتی کشورهای پیشرفته امروز نیز بتوانند با کمک آن بسیاری از مسائل بغرنج اجتماعی امروزشان را که تا کنون لاینحل مانده، حل کنند.

در این کتاب روی سخن من به کسانی است که معتقدند وضع اقتصادی-اجتماعی و سیاسی مسلمانان جهان با توجه به منابع طبیعی سرزمین هایشان و نیروی انسان های با استعدادشان، رضایتبخش نیست. به کسانی که مایلند راهی عملی پیدا و اجرا کنند که زندگیشان اگر نه بیشتر، لااقل معادل استحقاق معقولشان بهبود یابد و چه بهتر که، ولو تدریجاً، به افتخارات دوران شکوفای قرون طلایی اسلام، همان عصری که دانشمندان دنیا پسند تحویل جامعه بشری داد، دست یابند.

روی سختم به کسانی است که قرآن را به عنوان کتاب نازل شده از طرف خدا قبول دارند و به مطالبش به عنوان حقیقت محض و چوب میزانه ای برای جداکردن حق از باطل، نگاه می کنند و توجه دقیق به این آیه دارند که می فرماید :

«...» کتابی است که بر تو نازل کردیم، تا مردم را به فرمان پروردگارشان از تاریکی به روشنائی ببری و راه

خدای پیروزمند ستودنی را بنمائی» ابراهیم (۱۴): ۱

«یقیناً این قرآن به پابرجا ترین راه هدایت می کند و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می آورند، بشارت می دهد که از مزدی گرامند برخوردار خواهند شد» اسراء (۱۷): ۹

روی سختم به کسانی است که به قیامت اعتقاد دارند و روز حساب را به حق و حتمی الوقوع می دانند و در این دنیا، خودشان مراقب اعمالشان هستند به امید این که در آخرت با دست پر و روی سفید، نزد پروردگارشان حاضر شوند. و بدین علت جداً می خواهند که در این دنیا وظیفه خلیفگی خدا بر زمین را که آبادانی کردن در آن است، انجام دهند. روی سختم به آنهایی است که هشدار خدا را با تمام وجود قبول دارند که فرمود:

« این چنین شما را اُمت میانه ای قرار دادم که شاهدی برای تمام مردم جهان باشید؛ همان گونه که پیامبر

شاهدی برای شما بوده است» بقره (۲): ۱۴۳

به آنهایی که جداً باور دارند که موظفند خودشان قرآن را سرمشق زندگی قرار دهند و نمونه و الگویی برای خردمندان جهان باشند. خردمندان یعنی: فیلسوفان، انساندوستان و مصلحین پاک باخته ای که از قدیم الایام تلاش کرده و امروز هم همتاهایشان از طریق سازمان ملل، کمیته های طرفدار حقوق بشر و تشکیلاتی دیگر مشتاقانه به دنبال پیدا کردن راهی بوده اند که بتواند بشریت را از این همه گرفتاری هر روزی نجات دهد. برای تحصیل چنین هدفی، در میان چه میتوان کردها، «چه باید کرد» ی است که بعد از این، پیشنهاد می شود.

سؤال: فرضاً که طرح پیشنهادی شما طرح بسیار خوبی باشد، توقع و انتظار دارید، چه کسی آن را انجام دهد؟

جواب: هر کس و یا هر گروهی که حالا یا در آینده نزدیک و دور، در ایران و یا در هر کشور اسلامی صاحب قدرتی شود که بتواند حکومت کند، می تواند چنین طرح و برنامه ای را به مرحله اجرا در آورد. در واقع این برنامه برای کمک به کسانی است که در مملکت صاحب قدرت شده اند ولی نمی دانند از کجا شروع نمایند و چه کنند که وضع نابسامان جامعه سامان گیرد. مثل ایرانیان قبل از انقلاب که می دانستند چه نمی خواهند ولی نمی دانستند چه می خواهند. و بعد از انقلاب، هم مردم و هم حکومت کنندگان نمی دانستند و هنوز هم نمی دانند چه می خواهند. این برنامه ای است برای این که لااقل بدانند چه می خواهند.

هدف پیروان قرآن از زندگی در این جهان

پیروان قرآن با جهان بینی خاصی که از مطالعه کتاب آسمانی پیدا کرده و به باورهائی رسیده اند، به دنبال ساختن اجتماعی هستند که متناسب با باورهایشان باشد. باور به این که خداوند «کتاب» (قرآن) و «حکمت» (کاربرد عقل و استدلال منطقی) هر دو را توسط پیامبرش به مردم آموخته است. بقره (۲): ۱۵۱ و جمعه (۶۲): ۲.

یعنی موضوعاتی از زندگی که باید متناسب با فطرت بشری و قوانین طبیعی، اجرا شود و عقل انسان قاطعانه قادر به تعیین راه حل نهائی نیست،^{۱۶} به صورت بکن و نکن ها، «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» ها و «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» ها در «کتاب» تعلیم داده شده و سایر امور زندگی که برایشان دستوری مؤکد در قرآن نیامده، مانند نوع سیستم حکومتی و بسیاری از مقررات اجتماعی، همان هائی است که باید با کاربرد «حکمت» (عقل و استدلال منطقی) توسط خود انسانها از طریق مشورت حل و فصل شوند.

با عنایت به این اصل کلی، اولین موضوع بسیار مهمی که معمولاً برای هر مسلمان مؤمن متفکر، مطرح می شود این که دقیقاً بدانند هدفش در زندگی باید چه باشد که کوشش هایش برای رسیدن به آن، مورد رضایت خدا قرار گیرد.

امروز در سطح جهان اکثر کشورها با سیستم های مختلف اقتصادی - اجتماعی، هدفشان در زندگی این است که رفاه عمومی را به حد اکثر برسانند و مقیاس های اصلی آن را در همبستگی ملی، خود اتکائی، ثبات سیاسی، نوسازی و به طور کلی کیفیت زندگی می دانند و اخیراً ملاک مهم دیگری را که همان توزیع درآمدهاست، به هدف هایشان افزوده اند. در واقع همه را برای تأمین نیازهای مادی حیات انسان می خواهند.

و اما هدف زندگی مسلمانان پیرو قرآن به عنوان خلیفه خدا بر زمین، «آبادانی کردن در گره ارض» است. و آن هم مبتنی بر همان جهان بینی نشأت گرفته از قرآن می باشد. یعنی که:

۱- تمام انسان ها از یک پدر و مادر خلق شده و بنابراین اعضاء یک خانواده بزرگ هستند که به گروه ها و فرق مختلف تقسیم شده اند تا یکدیگر را بشناسند. تنها پرهیزگاری افراد است که آنها را نزد خدا عزیزتر می کند، نه نژاد و ثروت و مقام و اصل و نسب و استعدادهای برتر. یعنی کسی خود را بالاتر از دیگری نداند و دچار خودبزرگ بینی نشود. یا خود را پست تر از دیگری نشمارد و عقده حقارت پیدا نکند. حجرات (۴۹): ۱۳.

۲- انسان ها در استعدادهایشان نه تنها برابر نیستند، بلکه همیشه فرق و اختلاف دارند. زخرف (۴۳): ۳۲ و هود (۱۱): ۱۱۸.

۳- دستاورد و نتیجه زحمت هر کس - زن یا مرد - از آن اوست. بقره (۲): ۲۸۶ و نساء (۴): ۳۲.

۴- فرد فرد انسان ها مسؤول اعمال خودشان هستند. اسراء (۱۷): ۱۵، فاطر (۳۵): ۱۸ و مدثر (۷۴): ۳۸.

۵- خداوند انسان ها را آزاد آفریده، به آنها کرامت بخشیده و بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده. اسراء (۱۷): ۷۰.

^{۱۶} - برای مثال کشورهای به اصطلاح امروز پیشرفته و متمدن، هنوز نتوانسته اند با کاربرد عقل به یک راه حل تثبیت شده برسند که آیا قاتل را باید کشت یا نه. آیا وجود ربا در اقتصاد مفید است یا مضر. آیا همجنس بازی با توجه به حفظ آزادی های فردی باید مجاز باشد یا نه. آیا زن و مرد با هم برابرند یا مکمل و آیا ...

۶- با دمیدن روح خود در آنها، حجر(۱۵): ۲۹، سجده (۳۲): ۹ قدرت خلاقیت و اختیار تصمیم‌گیری عطایشان نموده.

۷- به آنها چشم و گوش و دل (فهم) داده. احقاف(۴۶): ۲۶ و مُلک (۶۷): ۲۳.

۸- تمام انسان‌ها در نزد خداوند ارزش والائی دارند. اگر کسی دیگری را به ناحق بکشد، مثل این است که همه مردم را کُشته. و هرکس به دیگری حیات بخشد، مثل اینکه همه مردم را حیات بخشیده. مائده (۵): ۳۲.

۹- آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، مُسَخَّر آنها کرده. جائیه (۴۵): ۱۳.

۱۰- برای ایجاد اعتماد به نفس و تقویت استقلال فردی دست‌ورزاده است که کودکان قبل از بلوغ (از بدو تولد) در اطافی جدا از پدر و مادر، نگهداری شوند. نور (۲۴): ۵۸ و ۵۹. و حتی یتیمانی که احتیاج به قیمی برای سرپرستی اموالشان دارند، بعد از بلوغ کامل، اموالشان به خودشان واگذار گردد. انعام (۶): ۱۵۲.

۱۱- برای رسیدن به قَلَّة اعتماد به نفس و ایجاد امکان رشد و شکوفائی استعدادهايش، خداوند از انسانها خواسته است که مُشْرک نشوند. یعنی کسی یا چیزی را شریک خدا نسازند و حوائج خود را از غیر او طلب نکنند. نساء(۴): ۳۶. در این زمینه هشدار داده است که شِرک ظلم بزرگی است. لقمان (۳۱): ۱۳ و خدا هر گناهی را اگر بخواهد می‌بخشد ولی شِرک را نمی‌بخشد. نساء (۴): ۴۸ و ۱۱۶. فرموده است: حتی اگر پیامبران مُشْرک شوند، اعمالشان تباه می‌شود. زمر(۳۹): ۶۵ و بهشت را برای مُشْرکین حرام اعلام کرده است. مائده (۵): ۷۲. بطور کلی یعنی که به هیچ چیز و هیچ کس غیر از خدا توکل نکنند و توسل نجویند. اسراء (۱۷): ۵۶ و ۵۷. تا با اعتماد به نفس کامل رُشد کنند، استعدادهای خلق شده در آنها شکوفا گردد، احترام به فردیت و قبول مسؤلیت را با تمام وجود درک نمایند و با استفاده از قدرتهای خدا دادشان به انجام وظیفه مشغول گردند.

۱۲- از ایمان آوردگان به خدا خواسته است که با هم متفق و متحد باشند. آل عمران (۳): ۱۰۳ کارهایشان را با مشورت هم انجام دهند. شورا (۴۲): ۳۸. یعنی که جمع‌گرائی از یادشان نرود.

۱۳- فرموده است که فرقه فرقه نشوند. آل عمران (۳): ۱۰۵، انعام(۶): ۱۵۳ و شورا (۴۲): ۱۳.

۱۴- چنانچه اختلاف عقیده ای دارند، با همان اختلاف، یکدیگر را قبول داشته باشند. جنگ و جدال نکنند. خداوند در قیامت از آنچه اختلاف داشته اند آگاهشان می‌سازد. مائده(۵): ۴۸، انعام (۶): ۱۶۴، نحل (۱۶): ۹۲ و زمر (۳۹): ۴۶. یعنی که اختلاف عقیده و دگر اندیشی می‌تواند تا قیامت در بین مردم باشد ولی تفرقه نباشد.

۱۵- فرد فرد انسان‌ها در هر موقعیتی که هستند به دنبال هوی و هوس هایشان نروند. نساء (۴): ۱۳۵، ص (۳۸): ۲۶. از اسراف و تبذیرها در هر موردی، حتی در انفاق در راه خدا بپرهیزند. انعام(۶): ۱۴۱، اعراف(۷): ۳۱، فرقان(۲۵): ۶۷. اسراء (۱۷): ۲۶ الی ۳۰. از حسد ورزیدن دوری کنند. فلق(۱۱۳): ۵ و غضب هایشان را فرو نشانند. شوری (۴۲): ۳۷. بین مردم دشمنی و کینه توزی به وجود نیآورند. اگر صاحب قدرت شدند، کشتزارها و دامها (به طور کلی تولیدات) را از بین نبرند. بقره (۲): ۲۰۵. عزیزان جامعه را ذلیل نکنند و بدین ترتیب در زمین فساد ننمایند. نمل (۲۷): ۳۴.

۱۶- از انسان‌ها خواسته شده است که در انجام کارهای خیر، بر یکدیگر سبقت گیرند. مائده (۵): ۴۸.

۱۷- فرموده است که در همین دنیا نیز اعمال بندگانش را مورد توجه قرار می‌دهد تا معلوم کند چه کسی کار بهتری انجام می‌دهد. هود (۱۱): ۷، کهف(۱۸): ۷، مُلک(۶۷): ۲.

۱۸- همه کس ، حتی پیامبران و مؤمنان را مورد امتحان و ابتلاء قرار می دهد. بقره(۲): ۱۵۵ و ۲۱۴، انعام(۶): ۱۶۵.
۱۹- پاداش اعمال نیک و بد هرکس را به صورت بهشت و جهنم ابدی معرفی می نماید. اعراف(۷): ۴۲ و ۳۶، نحل(۱۶): ۲۸ الی ۳۲.

۲۰- خداوند برای کامیابی و توفیق بنی آدم در این خدمت محوله ، پیامبرانی و توسط آنها دستورالعملهایی در دوران های مختلف برای تمام قبائل فرستاده و آنها را راهنمایی کرده است. فاطر(۳۵): ۲۴ و محمد(ص) آخرین پیامبر: احزاب (۳۳): ۴۰ و قرآن آخرین و کاملترین کتاب و دستور العمل اوست: مائده (۵): ۳. خطاب به پیامبر می فرماید :

« و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم. تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن آمده و نگرهبانی است بر آن . پس بر وفق آنچه خدا نازل کرده است در میانشان حکم کن و از پی خواهش هاشان مرو تا آنچه را از حق بر تو نازل شده است واگذاری. برای هر گروهی از شما شریعت و روشی نهادیم. و اگر خدا می خواست همه شما را یک اُمت می ساخت. ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است بیازمایدتان. پس در خیرات بر یکدیگر سبقت گیرید. همگی بازگشتتان به خداست، تا از آنچه در آن اختلاف می کردید، آگاهتان سازد.» مائده (۵): ۴۸.

به نظر می رسد که امروز قرآن در واقع خودش پیامبری است از طرف خدا، حیّ و حاضر در زمین و راهنمای بنی آدم در هر گوشه ای از گُره ارض تا روز قیامت. یعنی همانند پیامبران گذشته که با نشان دادن معجزه ای به مردم ثابت می کردند که راست می گویند و پیامبر خدا هستند و سپس پیام خدا را ابلاغ می کردند، قرآن هم با ارائه شبکه ریاضی مستتر در متنش به عنوان معجزه، خود را پیامبر خدا معرفی می نماید و سپس متن قرآن را به نام پیام خدا عرضه می کند .

۲۱- قرآن به ما می گوید: این انسان با این همه استعدادها و این همه امکانات و این همه اختیارات فقط به منظور خدمت کردن به خدا خلق شده. ذاریات (۵۱): ۵۶. و خلیفگی خدا بر زمین به عنوان تکلیف الهی به بنی آدم یعنی به تمام ابناء بشر که اعضاء یک خانواده بزرگند واگذار شده است. بقره(۲): ۳۰ و انعام(۶): ۱۶۵.

۲۲- تکامل مسیر شناخته شده حرکت زمین و آبادکردن یعنی به طرف تکامل بردن آن، وظیفه و نتیجتاً هدف خلیفگان خدا از زندگی در زمین معین شده است. هود(۱۱): ۶۱ .

بدین ترتیب برنامه کار ما انسانها، مشخص می شود که باید به عنوان خلیفه خدا بر زمین، در مسیر کمال کار کنیم و کره زمین و گُلیّه موجودات در آن را به عنوان ودیعه الهی گرامی داشته حفظ نمائیم و تمام امکانات و همّت خود را در آباد کردن آن به کاربریم. یقیناً برای سازندگی علاوه بر مدیریت، سرمایه لازم است که از ذخیره های افراد تأمین می شود. ولی تفاوت این طرز تفکر با سیستم سرمایه داری (کاپیتالیسم) در این است که در کاپیتالیسم ثروتمند شدن برای رفاه هرچه بیشتر، هدف است آن هم به هر قیمتی و با انجام هر کاری. در واقع ذات انبوه کردن ثروت هدف است، ولی در این سیستم، آبادکردن زمین هدف است. گو اینکه مآلاً ممکن است توأم با ثروتمند شدن هم بشود. ولی نه با هر قیمتی و نه با انجام هر کاری.

وقتی این خدمت یعنی آباد کردن زمین را به عنوان وظیفه گروه انسان دانستیم، یقیناً احساس مسؤولیت مشترک می کنیم. آن را کاری جمعی می دانیم که تمام ابناء بشر(اعضاء خانواده بزرگ بنی آدم) انجام چنین امر خطیری را به عهده دارند. این خانواده بزرگ خوب می داند که برای موفقیت هرچه بیشترش باید تمام افرادش - صرفنظر

از رنگ و نژاد و جنس و محل تولد و سکونت - سالم، درستکار و تعلیم داده شده، بار آمده باشند تا کارآئی شان به حد اعلا برسد و آماده برای شرکت در مسابقه خیرات و انجام امور تکاملی گردند.^{۱۷} به عبارتی دیگر چنین افرادی باید ابتدا نیازهای اولیه مادی شان یعنی رفاه نسبی اجتماعشان تأمین شده و برای شرکت مؤثر در آبادسازی زمین، تعلیمات لازم را از طریق پرورش و آموزش صحیح دیده باشند، تا بتوانند خدمات شایسته ای کنند.

در واقع آنچه به عنوان «هدف» زندگی، در کشورهای پیشرفته، مورد توجه است؛ برای مسلمانان پیرو قرآن «وسيله ای» است که آنها را آماده برای انجام هدفشان می کند.

مقایسه سرمایه دار پیرو قرآن با سرمایه دار غربی

دهه ۱۹۳۰ سال های بحران شدید اقتصادی آمریکا بود که با پیش آمدن جنگ جهانی دوم و شرکت آمریکا در جنگ، بحران اقتصادی شان برطرف شد. یعنی با پیدا شدن راهی برای مصرف زیادت، تقاضا برای تولید اشان زیادتر شد، اقتصادشان رونق گرفت و از کساد بیرون آمد. اقتصاد دانان از این پیشامد تصادفی و نتیجه حاصله معتقد شدند که برای جلوگیری از کساد باید ترتیبی داد که مصرف زیاد شود. و از آن به بعد بوده است که سیاست مالی دولت ها به عنوان تحریک اقتصادهای راكد تجویز می شده. و با تبلیغات زیاد و ایجاد تسهیلات هرچه بیشتر مصرف، مردم را به خرید کالا تشویق و تحریص می کرده اند.^{۱۸}

عده ای هم معتقد شدند که کشورهای سرمایه داری برای این که اقتصادشان به کساد و رکود کشانده نشود، عمداً جنگ آفرینی می کنند، تا هم کشورهای ضعیف را بترسانند که برای حفظ موجودیت خود، خریدار اسلحه شوند و بدین ترتیب بتوانند سلاح های از رده خارج شده شان را به آنها بفروشند و زرادخانه های خود را با تکنولوژی های پیشرفته تر توسعه دهند؛ و هم برای بازسازی خرابی های حاصله از جنگ، کارهای تازه ای برای شرکت هایشان بیافرینند و کساد و رکودشان را تبدیل به رونق کنند.

برای مثال حمله عراق به کویت را ذکر می کنند که April Gillespie سفیر آمریکا در عراق برای اشغال کویت به صدام چراغ سبزی نشان داد و پس از اینکه عراق کویت را تسخیر کرد، آمریکا علیه او وارد جنگ شد. مجله تایم مورخ سوم مارس ۲۰۰۳ می نویسد: «در سال های ۱۹۹۰ جیمز بیکر وزیر امور خارجه آمریکا با کاسه گدائی در دست، این طرف و آن طرف پرواز کرد تا مخارج جنگ خلیج فارس را تأمین کند. ۱۶/۸ میلیارد

^{۱۷} - طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی (سایت سازمان بهداشت جهانی World Health Organization Website) در نقاطی از کره زمین و اکثراً در جهان غرب و مخصوصاً آمریکا در سال ۲۰۰۰ در حدود ۳۰۰ میلیون نفر از اعضاء این خانواده بزرگ بنی آدم، به علت خوردن زیادتر از احتیاج، به شکل زننده ای چاق و نتیجتاً نه تنها کارآیشان کم شده که یقیناً طول عمر مفیدشان هم کوتاه است. در حالی که در همین دهکده جهانی در حدود ۹۰۰ میلیون نفر در گرسنگی به سر می برند که نتیجه آن هم پائین آمدن کارآیشان و کم شدن طول عمر مفیدشان است.

اگر آنها که زیادتر از لازم می خورند به حد متعادل مصرف کنند و مازاد را در اختیار گرسنگان قرار دهند، کارآئی هر دو گروه: یعنی کارآئی ۱/۲ میلیارد اعضاء این خانواده بزرگ زیادتر و عمر مفیدشان هم طولانی تر می شود. و بدین ترتیب برای آبادکردن زمین که بدان منظور خلق شده اند یقیناً اثر قابل توجهی خواهد داشت.

^{۱۸} - یادآوری این نکته شاید بد نباشد که مکانیزم زکات همیشه این اثر سازنده را به حد متعادل و بدون مفاسدش بر اقتصاد جامعه دارد.

دلار از عربستان سعودی، ۱۶ میلیارد دلار از کویت، ۱۰/۷ میلیارد دلار از ژاپن که آن موقع فکر می کرد نزدیک است که سوپر پاور شود؛ و ۶/۶ میلیارد دلار از آلمان متحد پول گرفت و آخر الامر پنتاگون ۶۱/۱ میلیارد دلار برآورد جنگ با عراق و نجات کویت را اعلام نمود که ۷/۴ میلیارد آن را آمریکا پرداخته و بقیه را از سایر ملل وصول کرده بود»

بعد از آن بود که با حفظ صدام به عنوان لولو سر خرمن در منطقه و ایجاد رعب در دل شیخ نشینان امارات و عربستان سعودی، توانستند به اتفاق بعضی از کشورهای اروپائی، میلیاردها دلار اسلحه و مهمات به آنها بفروشند. مخارج عملیات تسخیر افغانستان و جنگ دوم آمریکا علیه عراق که هنوز هم ادامه دارد، برای کشورهای شرکت کننده در جنگ رقم بالائی را نشان می دهد. مجله تایم در همان شماره می نویسد:

« این فقط جنگ تنها نیست که خرج سنگینی دارد، بعد از این که توپ ها از غرش افتادند، عراق باید دوباره ساخته شود - حتی با توجه به واقعیتی که در آمد حاصله از نفت عراق باید برای ساختن خرابی های حاصله از جنگ و امور زیر بنائی آسیب دیده به مصرف برسد - مخارج جنگ بسیار سنگین است. هیچ کس نمی داند دقیقاً چقدر خرج برمی دارد. یک عضو برجسته اطلاعاتی آمریکا به کنگره گفت: برای هر یک از ما کار احمقانه ای است که رقمی بابت مخارج جنگ ارائه دهیم. آخرین نفری که تلاش کرد برآوردی در مورد میزان مخارج جنگ عرضه کند، رئیس گروه مشاورین اقتصادی رئیس جمهور: لاری لیندسی بود که شغلش را هم بابت این کار از دست داد. لیندسی پیش بینی کرده بود که کل مخارج جنگ در حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار خواهد شد. در یک تحلیل دقیق تری، ویلیام نوردهاوس اقتصاددان دانشگاه ییل گفته بود: این جنگ و بازسازی آن که ده سال طول خواهد کشید، احتمالاً بین کمترین رقم، ۱۰۰ بیلیون (میلیارد) تا بیشترین رقم، ۱/۹ تریلیون دلار خرج خواهد برد. با احتساب قیمت ها در حال حاضر، جنگ عراق بعد از جنگ جهانی دوم بیشترین خرج را برای آمریکا در بر خواهد داشت.»

ولی بوش قبل از جنگ می گفت که بعد از تصرف عراق با پول های حاصله از فروش نفت عراق و پرداخت به شرکت های آمریکائی، انگلیسی و استرالیائی که در جنگ شرکت کرده اند، خرابی ها را نوسازی خواهند کرد. البته هنوز زود است اظهار نظر کنیم که عاقبت کار چه خواهد شد. ولی - با چوب میزانه مان که قرآن است - اگر موضوع آزاد سازی و نجات مردم افغانستان و مردم عراق از حکومت های استبدادی و سلطه گرشان - آن طور که بعضی از سیاستمداران آمریکائی اظهار می کردند - واقعیت داشته باشد، شاید بتوان این اقدام را در روند صحیح الهی که منجر به آزاد شدن بندگان از اسارت ظالمین و تلاش در آباد کردن زمین باشد، تلقی کرد. چنانکه در قرآن می خوانیم:

« چرا نمی جنگید در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان زیر سلطه ای که می گویند: ای پروردگار ما، ما را از این قریه ستمکاران بیرون آر و از جانب خود یار و مددکاری برایمان قرار ده » نساء (۴) : ۷۵.

ولی اگر حمله شان به افغانستان برای باز کردن راه به منظور لوله کشی نفت آسیای مرکزی به دریای آزاد و حمله شان به عراق برای حمایت از اسرائیل و بردن نفت عراق باشد، یقیناً مورد پسند الهی نیست و نمی تواند خوش عاقبت باشد؟

با توجه به این واقعیات ملموس، اگر باورهای ما از قرآن مورد عنایت خردمندان کشورهای صنعتی صاحب قدرت قرار می‌گرفت، به منظور جلوگیری از کساد اقتصادی اقتصادشان می‌توانستند به جای توپ و تانک و سلاح‌های مخرب که اکنون برای جنگ می‌سازند و در این مورد با یکدیگر رقابت می‌کنند، ماشین‌آلات آبادسازی مثل تراکتور و بولدزر و ماشین‌های سنگین راه‌سازی و بندرسازی و کشاورزی و وسائل خانگی و سایر صنایعی که در بهبود وضع زندگی خلق‌های گرسنه و مفلوک کشورهای عقب‌افتاده می‌تواند کمک کند، می‌ساختند. و به جای رفتن و خراب کردن و دوباره ساختن کشورهای نیمه‌آباد موجود، به نقاط زرخیز دنیا و در عین حال محروم قاره‌های آفریقا و آسیا و آمریکای جنوبی می‌رفتند و در آنجا کارخانجاتی و بالتبع شهرک‌هایی مجهز به همه نیازهای مردم به وجود می‌آوردند و بدین ترتیب هم اقتصاد خودشان را رونق می‌بخشیدند و هم مآلاً در راه تکامل و آبادکردن زمین که وظیفه اصلی انسان از طرف خداوند معین شده است، قدم‌های مؤثری بر می‌داشتند.

چه باید کرد؟

بطور خلاصه اولین اقدام ما به عنوان خلیفه خدا روی زمین این است که با تمام وجود حاضر باشیم که برای تحقق دستورات الهی در زمین، طبق دستور خودش که می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید» محمد (۴۷): ۷. او را یاری کنیم، تا وسائل نصرت ما را فراهم آورد. یاری خواستن خداوند از مؤمنین، اطاعت کردن بی‌غل و غش مخلصانه آنها از دستوراتش می‌باشد. دستورات این که:

الف - در زمین فساد نکنیم. یعنی حفظ فرم طبیعی محیط زیست و تعادل بین آفریده‌ها را در سرلوحه اقداماتمان قرار دهیم. هماهنگی طبیعی بین انواع حیوانات، پرندگان، آبزیان، حشرات و گیاهان و حتی روابط بین انسان‌ها را نمی‌توانیم با اقدامات تخریبی بنام مصلحت، دستکاری کنیم و عدل (Balance) موجود در محیط زیست را ضایع نموده و زمین را به فساد بکشانیم. خداوند فساد را دوست نمی‌دارد. بقره (۲): ۲۰۵، قصص (۲۸): ۷۷.

ب - چون در این سیستم مرزهای ساختگی بین کشورها مانعی است برای این که نهاده‌های اقتصادی یعنی نیروهای انسانی، سرمایه، مدیریت و تکنولوژی، بتوانند آزادانه هر جای زمین که کارآیشان زیادتر است حرکت کنند. بنابراین جزء طرحمان این باشد که مرزها برداشته شوند و حرکت نهاده‌های اقتصادی آسان گردد.

پ - با تمام وجود تلاش نمائیم که آزادی‌های انسانها در تمام اجتماعات تأمین شود. و برای نجات کسانی که آزادی خود را از سلطه ستمکاران طلب و تقاضای کمک می‌نمایند، مبارزه کنیم. نساء (۴): ۷۵، تا آزاد شوند و امکان شکوفائی استعدادهای خدا دادشان در همه جا فراهم گردد. (برای توضیح زیادتر به مقاله «آزادی‌های انسان مسطور در قرآن» در همین سایت مراجعه نمائید.)

ت - در جامعه، امنیت اطمینان بخش و پایدار به وجود آوریم تا فراوانی برکات الهی و رفاه عمومی حاصل شود. نحل (۱۶): ۱۱۲.

ث - در هر زمینه‌ای عدالت را مستقر سازیم. نساء (۴): ۵۸ و ۱۳۵، مائده (۵): ۸، انعام (۶): ۱۱۵، نحل (۱۶): ۷۶.

عدالت یعنی که هر چیزی در موضع طبیعی خودش قرار گیرد. از قول حضرت علی (ع) می خوانیم وقتی که از او پرسیده شد: « عدل » با ارزشتر است یا « جود »؟ در پاسخ گفت:

« عدل » امور را در موضع خود قرار می دهد و « جود » آنها را از موضع خود خارج می نماید.^{۱۹}

مثال روشنش انتخاب سیستم های مختلف اقتصادی و اثرات همه جانبه اش در امور زندگی افراد است که اهم دلمشغولی فلاسفه و دانشمندان و روشنفکران بوده و با ایجاد مکاتب عدیده ای هنور هم برای توزیع منابع طبیعی و محصولات بدست آمده، انسانها را دست به گریبان یکدیگر نگه داشته اند. اگر قرار باشد عدالت، یعنی یکی از مهمترین دستورات الهی در این مورد اجرا شود، چه باید کرد؟

خداوند خطاب به کسانی که بنام اجرای عدل و قسط می خواهند ثروت یعنی رزق و روزی را بین مردم تقسیم کنند، می فرماید:

« آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ حال آن که ما روزی آنها را در این زندگی دنیا میانشان تقسیم می کنیم و بعضی را به مرتبت بالاتر از بعضی دیگر قرار می دهیم تا بعضی بعض دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگارت از آنچه آنها گرد می آورند بهتر است. » زخرف (۴۳): ۳۲.

قرآن به ما می گوید که برتری بعضی بر بعض حتی در مورد پیامبران هم صادق است. بقره (۲): ۲۵۳. در مورد برتری بعضی بر بعض خداوند به ما می فرماید:

« تمنای آنچه خداوند بعضی را بر بعض برتری داده نکنید. مردان را از آنچه کنند نصیبی است و زنان را از آنچه کنند نصیبی. روزی را از خدا بخواهید که خدا بر هر چیزی آگاه است. » نساء (۴): ۳۲

مدت هاست که علم بشری هم از طریق تحقیقات روانشناسی نیز به همین نتیجه قطعی رسیده است که نه تنها افراد یک جامعه، حتی برادران دو قلو، دوقلوهای سیامی هم که در جایی از بدن به هم چسبیده اند مساوی نیستند. پراکندگی استعدادها در بین توده های مردم صرفنظر از نژاد و رنگ و ملیت قومی بر روی منحنی نرمال است. یعنی ۶۸ درصد مردم در حد متوسط، ۱۶ درصد بالای متوسط و ۱۶ درصد پائین متوسط قرار دارند.

اگر صاحب قدرتی بخواهد افراد یک جامعه را صرفنظر از اختلاف استعدادهایشان مساوی کند. یعنی اگر ۱۶ درصد بالای متوسط را که معمولاً در شرائط و تعادل طبیعی با داشتن استعداد بالاتر و/ یا پرکاری شان درآمد زیادتری نسبت به حد متوسط جامعه دارند و جزء اغنیاء محسوب می شوند، با گرفتن اموالشان به درجه پائین تر بکشاند، و ۱۶ درصد پائین متوسط را که بخاطر پائین بودن استعداد و / یا کم کاری شان، درآمد کمتری دارند و جزء فقیران جامعه محسوب می شوند، با دادن اموال اخذ شده از اغنیاء، آنها را به سطح بالا ارتقاء دهد تا با دیگران مساوی شوند، در واقع هر دو گروه را از موضع طبیعی شان خارج کرده یعنی نسبت به آنها بی عدالتی نموده و نتیجه نهائی اش فساد است. و خداوند مفسدین را دوست نمی دارد. مائده (۵): ۶۴، قصص (۲۸): ۷۷. و نمونه ملموسش را در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دیدیم که تحت نام زیبای عدالت، چه بی عدالتی های خانه خراب کنی مرتکب شدند، و وضع کلی جامعه یعنی زندگی بندگان خدا را به چه روز سیاهی نشانندند.

اینجاست که خداوند با قاطعیت تمام رعایت « عدل » را دستور می دهد. یعنی که هرکس را در موضع طبیعی خودش قبول داشته باشیم و با دادن شعار استقرار عدالت و قسط در جامعه به مفهوم برابر کردن درآمد های افراد

^{۱۹} - مطهری مرتضی، بیست گفتار صفحه ۹.

و در واقع به دنبال هوای نفس خودمان، حمایت از گروهی و خصومت با گروه دیگر ما را از راه خدا به بیراهه نکشاند. خداوند می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما، چه غنی و چه فقیر بوده باشند. زیرا خدا به آن دو (فقیر و غنی) سزاوارتر است. پس از هوای نفس پیروی نکنید تا از شهادت حق عدول ننمایید. چه زبان بازی کنید یا (بی اعتناء) از آن اعراض کنید، خدا به هر چه می کنید آگاه است» نساء (۴): ۱۳۵.

یا آنجا که حتی داود پیامبر را بخاطر پیروی از هوای نفس و بی توجهی به حق و عدالت و حمایتی که از برادری فقیر در مقابل برادر ثروتمندش کرده بود، توبیخ می کند و می فرماید:

«ای داود ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف گردند، بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار شوند.» ص (۳۸): ۲۶.

همان گونه که حضرت داود به خطای خود پی برد و از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع در افتاد و توبه کرد و خداوند خطایش را بخشید، ص (۳۸): ۲۴ و ۲۵، و وظیفه مسلمانان - در هر منطقه ای که زندگی می کنند - یقیناً این است که به اعمال گذشته خود برگردند و چنانچه بی عدالتی هائی نسبت به جان و مال و حیثیت کسی کرده اند با معذرت خواهی جبران نمایند و با توبه از پروردگارش طلب مغفرت کنند، تا شاید خداوند توبه شان را بپذیرد و درهای روزی و رحمت، گشایش و آرامش را برویشان بگشاید.

ج- همان طور که خداوند به پیامبران دستور داده است که در برابر تعلیماتی که به مردم می دهند اجر و مزدی طلب نکنند و همه مجانی و همگانی باشد: شعراء (۲۶): ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰؛ مسلمانان هم وظیفه دارند با ایجاد امکان آموزش همگانی و مجانی در دوران کودکی و نوجوانی فرزندان شان، فرصت های مساوی برای رشد استعدادهای تمام مردم فراهم سازند.

چ- با تضمین تأمین احتیاجات فقرا و مساکین و درراه ماندگان و...، از طریق مکانیزم زکات پویا، شرائط زندگی شرافتمندانه و اطمینان بخش را برای همگان فراهم آورند. توبه (۹): ۶۰ و با وصول زکوات (مالیات) از ثروتمندان، اعتبارات لازم را برای پرداخت مدد معاش نقدی به نیازمندان جامعه و تهیه امکانات آموزش مجانی کودکان و نوجوانان و انجام سایر امور عام المنفعه تأمین نمایند. توبه (۹): ۱۰۳ (برای توضیحات مفصل به مقاله «**مبانی اقتصاد در اسلام**» در همین سایت مراجعه فرمائید).

هم اکنون ما چه کنیم؟

با عنایت به این جهان بینی و احساس این وظیفه، اقداماتی را که هم اکنون ما مردم ایران می توانیم، شروع و پس از اجرای کامل آن، به نتایج سازنده اش امیدوار باشیم؛ عبارتند از:

اول- با استفاده از رسانه های گروهی، اعجاز ریاضی در قرآن را به عنوان دلائلی عینی و علمی برای تحصیلکرده های جامعه، صرف نظر از اینکه صاحب چه باورها و اعتقاداتی هستند ارائه داده، و بدین ترتیب ثابت کنیم که این

کتاب با این اعجاز ریاضی از نظر منطقی نمی تواند نوشته یک انسان یا حتی گروهی از انسان ها باشد. و یقیناً از جانب خدا به این منظور نازل شده است تا به عبارت خود قرآن:

«... اهل کتاب (به اصالت دین خود) یقین کنند و بر ایمان مؤمنان (مسلمانان موحد) بیفزاید و اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند و آنان که در دل‌هایشان مرضی است بگویند: خدا از این مثل چه می خواسته است... آری سوگند به ماه و سوگند به شب، چون روی در رفتن آید و سوگند به صبح چون پرده بر افکنند که این (اعجاز ریاضی قرآن) یکی از معجزات بزرگ است. هشدار دهنده آدمیان، برای هرکس از شما که بخواهد پیش افتد یا پس رود.» المذثر (۷۴): ۳۱ الی ۳۷.

و بدین ترتیب هر کس می تواند با آزادی کامل و با چشم باز و ملاحظه منطقی ریاضی مطمئن شود که قرآن یقیناً کلام خداست.

دوم - رسماً اعلام کنیم که «قرآن به عنوان تنها مجموعه قوانین اساسی و طبیعی بشر» حاکم بین مردم خواهد بود. برای توضیح بیشتر به مقاله «**دین و حکومت**» در همین سایت مراجعه فرمائید.

سوم - متون قرآن را که حاوی «کتاب» (بکن و نکن ها، تلك حدود الله ها و کتب علیکم ها) و تعلیم «حکمت» (کاربرد عقل و استدلال منطقی) است، برای مدت معقولی لا اقل چهارماه به مردم آموزش دهیم و برایشان موضوع را به زبان ساده و همه فهم تشریح نمائیم.

چهارم - آزادی کامل اطمینان بخش برای تمام مردم تأمین کنیم که بدون ترس بتوانند سؤالاتشان را در مورد آیات قرآن - کتباً یا شفاهاً - مطرح نموده و پاسخ منطقی دریافت دارند. یعنی عملاً امکانات اجرای وظیفه «امر به معروف و نهی از منکر» را به صورت آزادی بیان و قلم فراهم آوریم. برای توضیح بیشتر به مقاله «**آزادی های انسان مسطور در قرآن**» در همین سایت مراجعه فرمائید.

همزمان با آمادگی فکری توده های مردم، برای قبول دستورات الهی به عنوان مجموعه قوانین اساسی بشر، اصلاحات را در دو زمینه شروع نماییم: اصلاحات اقتصادی^{۲۱} و اصلاحات فرهنگی.

با توجه به این واقعیات، راهکار عملی دولتی خدمتگزار و مضمّن برای بر طرف کردن گرفتاریهای جامعه ما و جوامعی مانند عراق و مصر و لیبی و سوریه و افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی که با پیاده کردن تزه های سوسیالیستی، اقتصاد جامعه و باورهای مردم را سالهاست بیمار کرده و از مسیر الهی خارج نموده اند، شامل دو گروه اقدامات کوتاه مدت و بلند مدت است:

گروه اول: اقداماتی است کوتاه مدت برای بهبود وضع اقتصاد جامعه که مردم بتوانند بدون مشقت ادامه حیات دهند. و آنها عبارتند از:

۱- ایجاد یک «**دادگستری بسیار قوی و وسیع و مستقل**» توسط مجلس شورا، با استفاده از قضات متقی، شجاع، با سواد و مجرب^{۲۲}؛ با ضابطین فهمیده، ورزیده، مطیع، متدین و مجهز به تمام وسائل مورد نیاز، جهت ایجاد امنیت

^{۲۰} -سوره المذثر (۷۴) برای معرفی همین اعجاز ریاضی قرآن آمده و آیه ۳۰ آن، عدد ۱۹ (مخرج مشترک شبکه ریاضی قرآن) را ارائه نموده است.

برای توضیح بیشتر به مقاله «**اعجاز ریاضی قرآن**» مندرج در همین سایت مراجعه فرمائید.

^{۲۱} - جامعه عقب افتاده و فقیر - به عنوان مثال - همانند یک انسان بیمار محتاج به جراحی های عدیده در اطاق عمل که باید با تأمین مایحتاج اولیه حیاتش به صورت سرم غذا و لوله اکسیژن او را زنده نگه داریم تا بتواند سختی های جراحی و دوران نقاهت بعد از آن را تحمل کند؛ نیاز فوری دارد که اصلاحات اقتصادی اش مقدم بر اصلاحات فرهنگی و اخلاقی اش پیاده و اجراشود.

و عدالت و حفظ حقوق تمام افراد جامعه، صرفنظر از میزان ثروت، درجهٔ تحصیل، موقعیت و مقام اجتماعی یا سن و رنگ و نژاد و تعلقات خانوادگی، گروهی، حزبی و هرچیز دیگری که انسانها را متفاوت می نماید. مائده (۵): ۸

۲- اعلام حرمت مالکیت خصوصی اشخاص، همسنگ حرمت جان و شرف آنها و «احیای حق الناس ضایع شده» یعنی پس دادن تمام اموال اشخاص حقیقی و حقوقی که تا کنون به هر شکل و فرمی به ناحق از یدشان خارج شده است. حکومت اسلامی از نظر حفظ اصول و احیاء روابط طبیعی بین مردم، باید حقوق ضایع شدهٔ تمام صاحبان حق و ورثهٔ آنها که حقوق خود را رها نکرده و آن را مطالبه می نمایند، در صورت اثبات صحت ادعایشان جبران کند. و همچنین پرداخت خونبها به صاحبان خون های به ناحق ریخته شده و اعادهٔ حیثیت از تمام کسانی که بدون ارتکاب هیچ گونه جرمی، از آنها هتک حرمت شده است. نساء (۴): ۵۸، بقره (۲): ۱۸۸.

اقدام هرچه زودتر «احیای حق الناس ضایع شده» از این نظر ضروری است که با اعادهٔ حرمت مالکیت، اطمینان به امنیت سرمایه گذاری که پیشنیاز اولیهٔ رشد و توسعهٔ اقتصاد و در واقع، سنگ زیر بنای کلیه آزادی های فردی در جامعه و ضامن استقلال مملکت است، تأمین شود. و وجدان توده های مردم از عوارض ظلم و ستم هائی که به عده ای رفته و حرام خواری هائی که خودشان اجباراً داشته اند و قهراً رفتارشان را غیر عادی کرده است، پاک و شرائط مناسب طوری فراهم شود که جامعه بتواند زخم های چرکین خود را التیام دهد و اعمال مردم را در تمام موارد، از جمله فعالیت های اقتصادی، به روال طبیعی بپردازد.

احیاء حق الناس ضایع شده، درست همان کاری است که آلمان متحد پس از فروپاشی امپراطوری شوروی نسبت به مردم کمونیست زدهٔ آلمان شرقی کرد و همان کاری است که حکومت کمونیست چین برای احیاء اقتصاد فلج شده اش و جلوگیری از ابتلاء به سرنوشتی مانند شوروی نسبت به مردم مال باختهٔ زمان مائو نمود و همان کاری است که حضرت علی در روز اول خلافتش کرد و دستور داد اموال غارت شدهٔ مردم بعد از قتل عثمان را به صاحبانشان برگرداند ولو اینکه در کابین همسران غارت کننده رفته باشد. برای توضیح بیشتر، به مقاله «**برای اقتصاد مملکت چه کنیم**» در همین سایت مراجعه فرمائید.

۳- ایجاد «**سازمان عدالت اجتماعی**» بمنظور تأمین نیازمندی های اولیهٔ آحاد افراد جامعه و در وهلهٔ نخست به منظور دادن کمک هزینهٔ مستقیم به صورت نقدی به تمام کسانی که صرفنظر از سن و جنس و موقعیت و مقام اجتماعی، درآمدی زیر خط فقر (نصاب قابل قبول زندگی) دارند و تأمین اعتبار برای سایر موارد پیش بینی شدهٔ در آیه ۶۰ سورهٔ توبه (۹)، از محل وصول زکوات از کسانی که درآمدشان بالای خط فقر است. برای توضیح جزئیات، به مقاله «**مبانی اقتصاد در اسلام**» مندرج در همین سایت مراجعه نمائید.

۴- لغو تمام قوانین، مقررات، آئین نامه ها و بخشنامه هائی که مغایر با تسلط مالکیت خصوصی و مباین با آزادی کامل تمام افراد در تولیدات و داد و ستدهاست. برای توضیح بیشتر به مقالات «**برای اقتصاد مملکت چه کنیم**» و همچنین «**آزادی های انسان مسطور در قرآن**» مندرج در همین سایت مراجعه نمائید.

^{۲۲} - شاید بتوان چنین قضاتی را با دعوت از حقوقدانانی که در سنوات گذشته تدریجاً دستگاه قضا را رها کرده، به خارج از کشور رفته و یا در حاشیهٔ جامعه زندگی می کنند، تأمین نمود.

۵- واگذاری تمام مؤسسات تولیدی و خدماتی و رسانه های گروهی که در دست دولت و شرکت های دولتی است به بخش خصوصی واقعی و محدود کردن دخالت دولت در کلیه امور اقتصادی به « داوری » میان تولیدکنندگان در رقابت آزاد بین خودشان و در ارتباطشان با مصرف کنندگان.

۶- مجانی و همگانی کردن تحصیلات ابتدائی و متوسطه و تدوین برنامه های درسی متناسب به آنچه برای زندگی کردن در جامعه متمدن و پیشرو اسلامی ضروری است.

۷- برداشتن تدریجی کلیه سوبسیدهای دولتی از تمام ما یحتاج عمومی و آزاد سازی مکانیسم قیمت ها که بتواند اختصاص بهینه منابع را به عهده گیرد، یعنی کارائی نهاده های تولیدی را در تهیه کالاهای ضروری جامعه در موضع مطلوب قرار دهد.

۸- برداشتن کنترل دولت از قیمت مصنوعی ارز و آزاد گذاشتن آن، تا قیمت واقعی خود را با مکانیسم عرضه و تقاضا بدست آورد و تعادلی بین صادرات و واردات و ورود و خروج ارز و مسافرت های مردم به خارج از کشور و صنعت توریستی برقرار سازد.

۹- رفع توقیف کامل از کلیه مطبوعات و تأمین و تضمین آزادی قلم و بیان یعنی تأمین پیشنهاد انجام فرائض امر بمعروف و نهی از منکر، به عنوان ناظری بر فعالیت های بخش عمومی و خصوصی و همزمان با آن، تعقیب فوری کلیه دروغپردازان و مفتریان و متجاوزان به حقوق و آزادی دیگران که ممکن است با سوء استفاده از آزادی قلم و بیان پیش آید، توسط دادگاه های ذیصلاح.

۱۰ - آزادی زندانیان سیاسی و آزادی کامل احزاب مختلف که بتوانند مراکزی برای تجمع افراد با سلیقه های مختلف سیاسی و در عین حال تذکردهنده ای به اولیاء امور حکومت به منظور جلوگیری از انحرافات تقدیری و محافلی برای اظهار وجود و تبادل نظر دگراندیشان باشند.

۱۱- اعلام آزادی صادرات و واردات تمام اجناس و امتعه مفید. اگر احداث بنادر آزاد در دنیا، ارزش اقتصادی خود را به اثبات رسانده، چرا این آزادی در تمام مرزها و بنادر کشور نباشد تا ارزش های زیاده تری نصیب جامعه گردد و موضوع نامطلوب قاچاق و توالی فسادش برای همیشه حل شود. و کار گمرکات منحصر به جلوگیری از ورود بیماری ها و آفات گیاهی و حیوانی و مواد مخدر باشد.

۱۲- تجدید نظر کامل در ساختار تشکیلات دولتی بوسیله متخصصین مجرب علم مدیریت و کوچک کردن این سازمان عریض و طویل، البته بعد از راه افتادن کامل بخش خصوصی و ایجاد امکان جذب کارمندان زائد دستگاه های دولتی.

۱۳- تجدید نظر در سیستم بانکداری به منظور حذف کامل ربا و استفاده بهینه از ذخیره های مردم. برای توضیح جزئیات به مقاله « بهره یا ربا در سیستم اقتصادی » در همین سایت مراجعه فرمائید.

نکته بسیار بسیار مهمی که به عنوان زنگ خطر باید همیشه مد نظر تمام مسلمانان جهان مشتاق حکومت قرآن باشد، اینکه فکر کنند - به احتمال قریب به یقین - حکومتشان به زودی به دست یزیدیان جامعه می افتد و بنابراین قدرت و اختیارات قانونی دولت را هرچه ممکن است محدود نمایند .

شاید بطور کلی بتوان ادعا کرد که هرچه اختیارات قانونی دولت در محدود کردن آزادی های اجتماعی و اقتصادی توده های مردم، کمتر و سازمان آن کوچکتر باشد، نه تنها کارآیش بیشتر و مخارجش کمتر می شود که امکان

ظلم و ستمش به مردم نیر به حد اقل ممکن خواهد رسید. و مهم اینکه در صورت بروز فساد در دستگاه حکومت، خلع یدش آسانتر است.

خلاصه اینکه تلاش تمام مسلمانان در سطح جهان - تدریجاً، ولی پیگیرانه و دائماً - باید بر آن باشد که از اختیارات دولت‌ها بکاهند و کارهای مردم را واقعاً به خود مردم بسپارند، تا پیشنیاز مردم سالاری فراهم شود، به حدی که دولت در امور اقتصادی (تولید و توزیع) کشور مطلقاً دستی نداشته و دخالت حاکمانه اش منحصر باشد به:

- *- وصول زکات (مالیات) و توزیع آن بین ذوی الحقوق (سوره توبه آیه ۶۰) به منظور رفع نیاز عموم مردم.
- *- همکاری صمیمانه با سازمان قضائی مملکت که مستقل از دستگاه دولتی و توسط مجلس شورا ایجاد شده است، برای حفظ حرمت مال و جان و ناموس مردم و تأمین عدالت در جامعه یعنی که کسی به کسی ظلم نکند و به حقوقش تجاوز ننماید و هر کس به تعهداتش عمل کند.
- *- ایجاد سازمان مجهز و گسترده برای پرورش و آموزش همگانی و مجانی.
- *- اقدام به انجام امور زیر بنائی ضروری و لازمی (مانند بزرگراه‌ها و اسکله‌ها و سدها و . . .) برای کشور که انجامش منافع مادی تشویق کننده ای برای بخش خصوصی ندارد و یا تحمل مخارج سنگینش از امکانات افراد، خارج است.
- *- ایجاد نظامی برای حفظ و بهره برداری صحیح مردم از منابع طبیعی به منظور آبادسازی زمین که وظیفه بندگی آنها در برابر خداست.
- *- و همچنین اداره امور صلح و جنگ و مذاکره و عقد قرارداد با نمایندگان خارجی.

گروه دوم: اقداماتی است بلند مدت و اساسی برای تغییر خلیات مردم. قرآن به عنوان چراغ راهنمای بشریت و ارائه دهنده قوانین طبیعی انسان‌ها، می فرماید:

«... یقیناً خداوند آنچه را مربوط به هر قومی است تغییر نمی دهد قبل از اینکه آن قوم نفسانیات (خلقیات) خود را تغییر دهند...» رعد (۱۳): ۱۱ و همچنین می فرماید:

«... نعماتش را از هیچ قومی نمی گیرد، مگر اینکه آن قوم نفسانیات (خلقیات) خود را تغییر دهند...» انفال (۸): ۵۳

مشاهدات و ملاحظات تاریخی که از افول و صعود اقوام گذشته داریم، همین موضوع را نشان می دهد که در همه جا ارتباط تنگاتنگی بین خلیات و رفتار مردم با نحوه گذران زندگی شان بوده است. یعنی امپراطوری‌ها زمانی رو به انقراض رفتند که اخلاقیات جامعه شان به خاطر عیاشی و تن پروری و تنبلی و یا به هر علت دیگری فاسد شد. و گذران زندگی مردم هر منطقه موقعی رو به بهبودی گذاشت که خلیات مردم اصلاح شده بود. بنابراین عقل حکم می کند که راه اساسی نجاتمان را از ادبار زندگی بطور پایدار و تثبیت شده، در اصلاح خلیات و نفسانیات خودمان جستجو کنیم.

سؤال منطقی اینکه تغییر خلیات به چه سمتی؟ اگر چوب میزانه خود، برای تمیز بین صحیح‌ها از غلط‌ها و خوبی‌ها از بدی‌ها را قرآن قرار داده ایم، باید با مطالعه دقیق آن و اطلاع از دستورات اصیل دست نخورده و

تحریف نشده الهی، راه مستقیم و طبیعی متناسب با فطرتان را بازیابی و با آنچه خود می‌کنیم مقایسه نمائیم و با تمرین و ممارست، خلیات و بطور کلی فرهنگ خود را با آن دستورات هماهنگ سازیم.

قرآن می‌فرماید: «و بدین سان شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم جهان باشید و پیامبر را گواهی بر شما...» بقره(۲):۱۴۳. و می‌فرماید: «پیامبر خدا سرمشق خوبی است برای شما...» احزاب (۳۳):۲۱

پیامبر برای ایجاد یک حکومت اسلامی چه کرد و از کجا آغاز نمود؟ اولین اقدامش در مدینه، ساختن مسجد بود. مسجد مرکز تجمع مسلمانان برای انجام فرائض مذهبی و اقدامات اجتماعی آنها بود. مسجد جای بحث و انتقاد آزاد برای همگان و محلّ حلّ مشکلات مسلمانان و کلینیک انسان سازی و برای رفع نواقص اخلاقی تازه مسلمان شده‌ها. در مسجد که همگان مثل هم و در کنار هم، صرف نظر از موقعیت و مقام اجتماعی شان و صرف نظر از میزان ثروتشان و صرف نظر از تعداد اولاد و طرفدارانشان و صرف نظر از زیبایی و زشتی قیافه شان و صرف نظر از اختلاف سنشان و صرف نظر از هر چیز دیگرشان، تشکیل یک امت داده و در برابر خدای واحد در صفوف منظم قیام و قعود کرده، سر به سجده عبودیت باریتعالی گذاشته اند و اکنون هم نشسته و به تعلیمات قرآن گوش فرا می‌دهند، از نظر روانی راحت تر می‌پذیرند که:

۱- از دیگران بالا تر نیستند. یعنی که در تماس با دیگران تحت سیطره حالت والدینی شخصیت شان نباشند و تکبر و نخوت نفروشدند و خود را بالا تر نبینند:

«به تکبر از مردم روی مگردان و با خود پسندی بر زمین راه مرو. زیرا خداوند هیچ به ناز خرامنده فخر فروشی را دوست نمی‌دارد.» لقمان (۳۱):۱۸.

۲- از دیگران پائین تر نیستند. یعنی که در تماس با دیگران تحت سلطه حالت کودکی شخصیت شان نباشند. جز خدا کسی را نپرستند و جز خدا از کسی نهراستند:

«... دین پایدار، خاص اوست. آیا از غیر خدا می‌ترسید؟» نحل (۱۶): ۵۲.

۳- همه - در درگاه الهی - همقطار و از یک شجره اند. نتیجتاً بدانند که در تماس با دیگران در حالت شخصیت بالغی شان باشند و با احترام متقابل رفتار کنند.

«ای مردم، ما شما را از نری و ماده ای بیافریدیم و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیم تا بکدیگر را بشناسید. هرآینه گرمی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست...» حجرات (۳۹):۱۳.

مساجد در همه جا، در ده، در قصبه و در شهر به صورت یک واحد اجتماعی، عالی‌ترین درمانگاه جهت درمان عقده‌های حقارت و امیال سرکوفته، برطرف کردن ترس‌ها، اضطراب‌ها و بت پرستی‌های مزمن می‌توانست باشد.

مساجد در همه جا بهترین درمانگاه برای علاج خود بزرگ بینی‌ها، غرور و بد بینی‌ها، حسادت و انتقامجویی‌ها، طغیان و یاغی‌گری‌ها می‌توانست باشد. و خلاصه مساجد بهترین محلی بود که حالت بالغی آسیب دیده و خلط شده شخصیت افراد را درمان می‌کرد، آنها را به «خود خودشان» عودت می‌داد و در مسیر الهی به حرکت فعالانه و مخلصانه وا می‌داشت و در نتیجه، نوع‌ها و استعدادها در راه خدا و برای آبادانی زمین به کار می‌افتاد.

در ایران بعد از انقلاب هم برای انجام این مهم، بهترین و مناسبترین مکان، مساجد بودند. ولی متأسفانه با بعضی اقدامات غیر الهی که شده، حرمتی برای مساجد باقی نمانده و نمی توان مردم، مخصوصاً جوانان بی رغبت و آزرده شده از جمهوری اسلامی را به آنجا دعوت کرد.

اکنون به نظر می رسد یکی از راه های کارساز، تکثیر قرآنهائی است با ترجمه صحیح و روشن و بدون تفسیر به زبان فارسی و عنداللزوم به سایر زبانهای محلی استانهای مختلف و توزیع آنها به قیمت های بسیار ارزان بین تمام مردم. مرحله بعد، ترغیب و تشویق مردم به خواندن قرآن بصورت خود آموز است. آن را بخوانند به منظور اینکه بفهمند خالق و صاحبشان آنها را چگونه راهنمایی کرده و بفهمند به منظور اینکه بدان عمل نمایند.

همزمان با این اقدامات، ایجاد برنامه های وسیع در رادیوهای محلی، برای پاسخ دادن به سؤال کنندگان تلفنی، در مورد درک صحیح آیات قرآن، مردم را تشویق به شرکت در مباحثات و تفکر در آیات قرآن می کند.

در این مورد نکته بسیار مهم این که یادمان باشد برای مطالعه قرآن، همان روشی را باید اتخاذ و به علاقه مندان سفارش کنیم که خداوند به پیامبر خود، تعلیم داد. فرمود که ابتدا با تلاوت آیات الهی، مردم را از افکار و باورهای شرک آمیز گذشته پاک کند. سپس به آنها کتاب (قرآن) و حکمت (کار برد استدلال منطقی^{۲۳}) بیاموزد. فرمود:

« اوست خدائی که به میان مردمی بی کتاب، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیتش را بر آنها بخواند و

آنها را پاک سازد و کتاب و حکمتشان بیامورد. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند» جمعه(۶۲):۲

مفهوم عملی در این مورد اینکه ابتدا باید داوطلبان مطالعه قرآن، معنای عبارت لا اله الا الله (هیچ معبودی جز خدا نیست) را با تمام وجود قبول کرده و ذهنشان از اعتقادات گذشته کاملاً پاک شده باشد، تا موفق به درک صحیح قرآن گردند. باید پیشاپیش بدانند که اگر هنوز باورهای شرک در مغزشان باقی است و مخلصانه، مؤمن موحد نشده اند، از خواندن قرآن و مطالعه آن، حظی نخواهند برد. برای توضیح بیشتر، به مقاله « [پیشنیازهای](#)

[مطالعه قرآن و تدبر در آن](#)» مندرج در همین سایت مراجعه نمائید.

در مثل همانند بعضی پروگرام های اجرایی که به کامپیوتر می دهیم، باید قبل از نصب برنامه جدید، هرگونه برنامه مشابهی که در آن مورد به کامپیوتر داده شده بوده، همه را از حافظه کامپیوتر پاک کنیم، تا با برنامه جدید تداخل نکند. و در غیر این صورت، نصب برنامه جدید مفید و کارساز نخواهد بود، یعنی با برنامه قبلی قاتی می کند.

اگر داوطلبان مطالعه قرآن خالی الذهن از هر نوع پیشداوری و تعلقات فکری باشند، می توانند بدون گذراندن مرحله پاکسازی، مستقیماً قرآن خواندن را شروع کنند. ولی اگر رسوباتی ذهنی از باورهای دینی یا قرائت های دیگری مبتنی بر احادیث و روایات و حتی اعتقاداتی بر اصالت و کاربری سیستم های سوسیالیسم و کمونیسم و فاشیسم و کاپیتالیسم برای زندگی بهتر بشر، در مغزشان است که خواه و ناخواه پیشداوری هائی خواهند داشت،

^{۲۳} - در «المنجد» (کتاب لغت عربی) معنای حکمت را چنین می نویسد: «الكلام الموافق الحق - صواب الامر و سداده» (سخنی که موافق با حق است - شناخت امور که از استحکام برخوردار است) وقتی سخن از تعلیم حکمت پیش می آید، یعنی تعلیم راهی که شخص بتواند به حقیقت امور واقف شود. و این راه همان استدلال منطقی و تجربیات عینی است که دانشمندان در رشته های مختلف، برای رسیدن به حقیقت، آن را دنبال می کنند .

ابتدا باید گلیه آنها را پاک کنند، یا لا اقل موقتاً کنار بگذارند و سپس مطالعه و تدبّر در قرآن را شروع نمایند^{۲۴}. تنها بدین ترتیب است که می توانند انتظار بهره گیری و درک صحیح از قرآن خالص (کلام دست نخورده خدا) را داشته باشند. و مشمول این آیه شوند که خداوند بعد از آیه ۲ سوره جمعه که تعلیم کتاب و حکمت به مردم را توسط پیامبر تشریح نموده می فرماید:

« این (تعلیم کتاب و حکمت) بخشایش خداست که به هر که خواهد ارزانش دارد. و خدا را بخشایشی بزرگ است». جمعه (۶۲) : ۴. باز می فرماید:

« کتاب مبارکی است که بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان از آن پند گیرند» ص (۳۸): ۲۹

پس از آن - با عنایت کامل به احکام الهی مندرج در قرآن - این توده های مردم مطلع و عالم به دستورات خدا هستند که باید خودشان تصمیم بگیرند که چه راهی را برای زندگیشان و چه نوع حکومتی را برای اداره امور اجتماعی شان انتخاب کنند. هر نوع حکومتی را که در واقع یک نوع مدیریت امور جامعه است، وقتی مردم بخواهند می توانند اتخاذ کنند. بی شک حکومت یا مدیریت جامعه، مثل مدیریت هر مؤسسه اجتماعی تقدسی ندارد و حق هیچ گروه معینی از مردم نیست. اگر در کشوری قرار است «قانون» حاکم باشد، تحصیل کرده های رشته حقوق نمی توانند ادعا کنند که حکومت کردن حق آنهاست. اگر ساکنین یک مجتمع بزرگ مسکونی که مالکیت مشاعی دارند، مدیرانی برای اداره امور مجتمع انتخاب کنند، مدیران نه هیچگونه قداستی دارند و نه مستبدانه آقا بالا سر ساکنین می شوند. در واقع خدمتگزارانی هستند که داوطلبانه بدون حقوق و یا با حقوقی که ساکنین از طریق پرداخت شارژ ماهانه به آنها می دهند، اداره امور ساختمان را به عهده می گیرند. البته ساکنین، بعد از انتخاب هیئت مدیره، اوامر و نواهی آنها را که در حدود اساسنامه مجتمع است اطاعت می نمایند.

در سیستم اسلامی وظیفه حکومت و رابطه حاکمین با مردم، عیناً چنین رابطه ای است. یعنی توده های مردم نمایندگانی انتخاب می کنند و آنها نفراتی شایسته را برای اداره مملکت بر می گزینند و از مالیاتی (زکاتی) که می پردازند به آنها حقوق داده می شود تا خدمات مورد علاقه مردم را انجام دهند.

خداوند در قرآن هیچ سیستم خاصی را برای حکومت جامعه توصیه نکرده است. هم سیستم های سلطنتی با شکوه داود و سلیمان را شرح داده؛ سبا(۳۴): ۱۰ الی ۱۳. هم از سلطنت ملکه سبا بحث کرده؛ نمل (۲۷): ۲۳ و هم پادشاهی طالوت را در جایی که پیامبر خدا هم در میان مردم حی و حاضر بوده است، توضیح داده. بقره (۲): ۲۴۷. ولی بطور کلی مشورت کردن، رعایت عدالت نمودن و مسؤولین امر (غیر از مُسرفین و مُشْرِکین) را مطیع بودن و دستورات الهی را به عنوان چوب میزانه روابط اجتماعی قبول کردن، معرفی نموده است.

برای توضیح جزئیات به مقاله « [دین اسلام و حکومت](#) » مندرج در همین سایت مراجعه نمایید.

یقین این که هیچ کس نمی تواند مردم را مجبور به انتخاب راه زندگی و سیستم حکومتی خاصی بنماید. ممکن است با کار بُرد زور آنها را وادار به تمکین کرد، ولی با زور نمیتوان آنها را وادار به قبول قلبی نمود. و الا با عدم همکاری مردم روبرو می شود و مآلاً پیشرفت های اجتماعی مورد انتظار به دست نمی آید که این خود نقض غرض

^{۲۴} - به نظر می رسد هم اکنون کسانی که کاملاً از دین بریده و باورهای دینی ارثی را از مغزشان پاک کرده ولی از خدا نبریده اند، داوطلبان خوبی برای یادگرفتن «کتاب و حکمت» قرآن باشند.

و خلاف دستورات الهی مندرج در قرآن است. برای توضیح بیشتر به مقاله «آزادی های انسان مسطور در قرآن» مندرج در همین سایت مراجعه نمائید.

توجه بسیار دقیق مصلحین جامعه برای تغییر نفسانیات و خلیات مردم، باید بیش از همه بر دو موضوع متمرکز شود. یکی تفهیم اثر دروغ نگفتن بر رشد و توسعه اقتصاد و رفاه عمومی جامعه و دیگری تعلیم هنر اطاعت کردن و اثر بارزش بر متمدن شدن.

دروغ نگفتن عامل اصلی پیشرفت:

موضوع قابل توجه در هریک از جوامع پیشرفته و موفق، وجود صداقت و درستکاری اکثر افراد آن جامعه است. آنها صرفنظر از این که در چه موقعیت اجتماعی و یا مشغول به چه کاری هستند؛ از یک کارگر ساده معمولی گرفته تا یک مهندس یا دکتر. از فرم پوش و قاضی گرفته تا وکیل و وزیر و هرکس بالاتر و پائین تر، اگر از صداقت و درستکاری محروم باشند، بزرگترین و عالیترین سیستم ها قادر به حل معضلات جامعه شان نخواهد بود.

یکی از دوستان صدیق تعریف می کرد که در یکی از سالهای دهه ۱۹۷۰، رادیو بی بی سی انگلستان در یکی از برنامه هایش مصاحبه ای داشت با مدیر مؤسسه ای در آمریکا. مؤسسه ای بود که اتومبیل کرایه می داد، برای چندین سال ضرر داده و نزدیک به ورشکستگی بود. این مدیر جدید نه تنها مؤسسه را از ورشکستگی نجات داده و جلو ضررها را گرفته بود، بلکه سالانه چندین میلیون دلار هم سود داده و باعث بالارفتن قیمت سهام آن مؤسسه شده بود. خبرنگار بی بی سی علل اصلی موفقیت او را می پرسد. نکات عدیده ای را تشریح کرده بود که به نظر من مهمترینش این که گفته بود:

«وقتی تمام راهها را امتحان کردید و به شکست انجامید، بیائید راه صداقت و درستکاری را آزمایش کنید. من این کار را کردم و نتیجه داد.»

یقیناً صداقت و درستکاری تمام یا لا اقل اکثر کارکنان مؤسسه ای کوچک تا شهروندان کشوری بزرگ و مخصوصاً کسانی که در رأس امور تصمیم گیری و اجرائی هستند، از پیشنیازهای اولیه و عوامل اصلی موفقیت دراز مدتشان است.

در اقتصاد کلاسیک معمول است که سرمایه، زمین و کار را سه نهاده عمده عوامل تولید می دانند. من معتقدم علاوه بر اینها، عامل درستکاری تمام دست اندرکاران تولید، اگر نه بیشتر، لااقل معادل این سه نهاده، در کمیت و کیفیت تولید مؤثر است. اگر مردم به این نکته بسیار ساده و در عین حال مهمترین نکته لازم برای ایجاد جامعه پیشرفته توجه نکنند باید از همان ابتدا، در احراز موفقیت تثبیت شده شان تردید کرد. ولو اینکه سایر عوامل تولید همه آماده باشند.

در کتاب: چرا «عقب» مانده ایم، خلیات جامعه مان و مخصوصاً دروغگوئی، علت العلیل عقب افتادگی هایمان معرفی شده بود. پاک شدن توده های مردم از این عیب بسیار بزرگ، اساس اصلاحات است. این اصلاح برنامه ای دراز مدت می خواهد. و به نظر می رسد تنها از طریق تعلیم دستورات الهی، آن هم بشرطی که باور نمایند، ممکن است بتوان بزرگسالان مبتلا را معالجه کرد. یعنی که هر فردی خود معلّم و مصلح خود شود. و هریک دیگری را، با اجرای امر بمعروف و نهی از منکر، در موارد ضروری یادآوری کند و بدین ترتیب یکدیگر را در صراط مستقیم نگه

دارند. سپس چنین مردمی قادرند فرزندان خود یعنی نسل جوان را صادق و درستکار بارآورند و امید به پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی جامعه را در دل‌هایشان بارور نمایند.

چند ماه پیش در جلسه ای که برای نقد و بررسی کتاب «چرا عقب مانده ایم» در پاتوق فرهنگی کتاب ما، در تهران تشکیل شده بود، یکی از شرکت کنندگان که تحصیلات عالی‌ه ای در جامعه شناسی داشت نقل به مضمون گفت: همان طور که در این کتاب نوشته شده، صحیح است که دروغ عامل اصلی خرابی در هر معامله ای کوچک یا بزرگ است و در اجتماع خودمان که مجموعه ای از این تعاملات را هر روزه می بینیم، اثراتش ملموس و کاملاً عیان می باشد، ولی در جامعه ما - بطور خلاصه و شفاف - اگر کسی دروغ نگوید، نمی تواند زندگی کند و کلاهش پس معرکه است و از همه گذشته اگر کسی دروغ نگوید، نه تنها از قافله زندگی عقب می ماند، بلکه مردم او را خُل می دانند و با دیده تحقیر نگاهش می کنند که بسیار گزنده است. ما هر قدر هم با ارائه دلائل منطقی و علمی برای مردم ثابت کنیم که دروغگوئی بسیار مُخرَب و واقعاً ام الفساد است و فرضاً که اکثرشان هم این موضوع را قبول و باور کنند، ولی می بینیم که نمی توانند دروغ نگویند. زیرا تنها ابزار دفاع برای ادامه حیاتشان در این مرز و بوم است. سپس رو به من کرد و گفت: شما فکر می کنید در بین مردم این اجتماع واقعاً می شود بدون دروغ گفتن زندگی کرد؟

من سکوت کردم. چون می دانستم که با توجه به ظواهر امور راست می گوید. نمی شود دروغ نگفت همان طور که نمی شود در خیابانها مثل سایرین برخلاف مقررات، رانندگی نکرد. جلسه تمام شد و من مدت‌ها روی سخنش تأمل کردم و برای ترک دروغگوئی در اجتماع خودمان در فکر فرو رفتم که واقعاً چه میتوان کرد؟ به این نتیجه رسیدم که هنوز هم میتوان از طریق تعلیم دستورات الهی در این زمینه کاری کرد. همان گونه که حضرت محمد از یک قوم فاسد و به معنای واقعی عقب افتاده که تمام معایب اخلاقی را داشتند - یعنی با اینکه تفرق توأم با خصومت، دروغ و دغل، قتل و غارت، تجاوز به حقوق یکدیگر و فحشاء و زنده به گور کردن دختران برایشان معمول و بدون قباحت بود - توانست ملتی متحد و متمدن بسازد تا چنان قدرتی پیداکنند که بتوانند خلقهای اسیر در بند امپراطوری های زمان را آزاد سازند و مسیر زندگی انسانها را به طور کامل تغییر دهند؛ ما هم می توانیم از طریق تغییر باورهای مردم، آنها را هدایت نمائیم. البته کاری است بسیار مشکل و زمان زیادی لازم دارد. همان طور که قبلاً توضیح دادم، اگر مساجد از اعتبار نیفتاده بودند، کلینیک های بسیار خوبی بودند برای معالجه بیماری ضعف حالت بالغی شخصیت شرکت کنندگان در نمازهای جماعت. بدین معنی که رئیس و مرئوس، و کارفرما و کارگر، غنی و فقیر و بطور کلی بالا و پائین های اجتماع و تمام گروه ها در کنار هم در صفوف منظم می ایستادند و با هم به درگاه خدا رکوع و سجود می کردند. ذات این کار پس از مدتی، آنها را که همیشه در حالت والدینی شخصیت شان، خود بزرگ بینی داشتند از اریکه نخوت پائین می آورد و آنها را که همیشه در حالت کودکی شخصیت شان احساس حقارت می کردند، از حضيض ذلت بالا می کشید و هر دو گروه را تدریجاً در جایگاه واقعی خود قرار می داد که نتیجتاً در برابر خدا، نه خود را بالاتر از دیگران می دیدند و نه پائین تر، بلکه همه خود را بنده خدا و همقطار در دستگاه آفرینش می یافتند و بدین ترتیب حالت بالغی شخصیت آنها رشد می نمود.

و اما اکنون با توجه به اینکه از مساجد نمی توان برای این منظور استفاده کرد می توانیم اقدامات دیگری نمائیم. اولین اقدامی که می تواند ما را برای رسیدن به مقصود کمک کند و مخصوصاً به کسی هم تکلیف نمی کند که در اجتماع دروغگویان، دروغ نگوید - چون به قول دوستمان ممکن است برای زندگی کردنش تولید اشکال نماید - این است که بطور وسیعی اثرات دروغ در محیط زندگی خردسالان مخصوصاً از موقع تولد تا پنج سالگی و از بین رفتن یا ضعیف و درمانده شدن حالت بالغی شخصیت و توالی فسادش را برای مردم بطور دقیق تشریح کنیم و به آنها بگوئیم: اگر واقعاً خودتان - با این که از قبح دروغ آگاهید - نمی توانید بدون دروغ گفتن زندگی کنید، ولی آیا مایلید فرزندان شما با حالت بالغی قوی شخصیت رشد کنند تا بعدها در زندگی بتوانند کارهایشان را، بجای تبعیت از احساسات (هوی و هوس)، با پیروی از عقل حل و فصل نمایند و نتیجتاً دارای زندگی بهتری نسبت به زندگی موجود خودتان شوند و آیا برای عملی شدن این موضوع حاضر به فداکاری و سرمایه گذاری هستید؟ اگر پاسخ مثبت است، تصمیم بگیرید و با خود عهد کنید که لااقل در طول پنج سال اول حیات فرزندانان به خود آنها و در حضور آنها به هیچ کس دیگری دروغ نگوئید. یعنی محیط زندگی شان را طوری بسازید که بچه هایتان دروغ نشنوند و تباین و تناقض نبینند. مثلاً اگر فرزندان چیزی می خواهد که شما به هر علتی نمی خواهید به او بدهید، و یا می خواهد کاری بکند که از نظر شما نباید بکند. برای از سر واکردن او و یا ترس از ناراحت شدن و گریه کردنش متوسل به دروغ نشوید. با کمال شهامت و صداقت - حتی با ذکر دلیل درست مثل این که با یک شخص بزرگ می خواهید صحبت کنید - برایش توضیح دهید که نمی تواند آن چیز را داشته باشد و یا نمی تواند آن کار را انجام دهد. تنها حربه ای که خرد سال شما دارد این که متوسل به گریه شود. بگذارید هرچه می خواهد گریه کند. مطمئن باشید که گریه کردن از نظر سلامتی لطمه ای به بچه نمی زند. حتی بعضی از اطباء متخصص اطفال معتقدند: گریه کردن در حد معقولش (نه به حدی که ایجاد فتق ناف کند) در واقع ورزشی است برای قفسه سینه و ریه های بچه که مفید است. در حالی که ما معمولاً از ترس گریه بچه، با دروغ گفتن و گول زدن و یا تسلیم خواسته نابجایش شدن، او را ساکت می کنیم و غافل از این که با دروغ گفتن هایمان که به نظرمان هم چیزی است عادی، به همین سادگی، رشد حالت بالغی شخصیتش را از کار می اندازیم. و یا آن را معیوب می کنیم. اطفال بدین خاطر از گریه کردن به عنوان یک حربه استفاده می کنند، که با حافظه بسیار قوی که دارند، طی تجارب عدیده فهمیده و یاد گرفته اند که گریه کردنشان کارساز است مخصوصاً اگر اشخاص غریبه ای هم در مجلس حضور داشته باشند.

اگر از همان ابتدا، ما پدر و مادرها، برایمان مشخص و روشن است که بچه مان با این که خیلی هم دوستش داریم، نباید فلان کار را بکند و یا نباید فلان چیز را داشته باشد، لازم است که صادقانه هر دومان موضوع را جدی بگیریم و اگر چنان چیزهائی را خواست، صریحاً بگوئیم: نه. ولی در موارد دیگر، بلافاصله بعد از درخواستش، بدون تأمل و فکر، « نه » نگوئیم که بعد از گریه کردنش و سوزاندن دلمان موافقت کنیم و از حرف اولمان عدول نمائیم. بعد از درخواستش فکر و کلاه خود را قاضی کنیم که آیا واقعاً انجام آن کار یا داشتن آن چیز مورد درخواستش برایش ضرر دارد یا میسر نیست؟ اگر ضرر ندارد و میسر هم هست، بدون گفتن « نه » موافقت کنیم. و اگر ضرر دارد و یا اصلاً عملی نیست، بدون ترس و خوف از گریه بچه، خیلی روشن - البته با زبان خوش - پاسخ منفی دهیم. درست همانند موقعی که بزرگسالی از ما تقاضای چیزی می کند و ما نمی توانیم درخواستش را عملی سازیم و با

معذرت خواهی درخواستش را رد می‌نمائیم^{۲۵}. البته و صد البته که باید پاسخ منفی را که مبتنی بر تمام محاسبات عقلانی بوده است، تا آخر، قاطعانه نگه داریم و مخصوصاً حرف یکدیگر را نقض نکنیم. بدین ترتیب یقیناً بچه به خوبی از همان ابتدا یاد می‌گیرد که چه کارهایی را نباید بکند و چه چیزهایی را نباید بخواهد. یاد می‌گیرد که «نه» پدر و مادر تا آخر «نه» است و «آری» آنها «آری» است و یاد می‌گیرد که با گریه کردن به هیچ عنوان نمی‌تواند خواسته‌های نا معقولش را عملی سازد. و از همه مهمتر و جان کلام این که بدین ترتیب رشد حالتِ بالغی شخصیتش که رابطهٔ علت و معلولی را برایش روشن می‌کند، آسیب نمی‌بیند. باید با اطمینان کامل بدانیم که گریه کردن بچه را نمی‌کشد و به او آزاری نمی‌رساند. ولی تردید رأی و دودلی ما پدر و مادرها، او را فاسد می‌کند. یعنی اگر پس از گریه کردن‌ها موفق شود که به خواسته‌اش برسد، هیچگاه حدّ و مرزی بین خوب و بد، صحیح و غلط برایش روشن نخواهد شد و تا وقتی که به عرصه برسد و وارد اجتماع شود، همیشه می‌خواهد تمام خواسته‌هایش به هر قیمتی است عملی گردد و نتیجتاً شهروندی غیر متمدن و مستبد بار می‌آید که تنها قانون جنگل می‌تواند بر او حاکم شود. زیرا تنها زبان زور را می‌فهمد. و اگر از ترس گریه کردنش به او دروغ بگوئیم، تا او را از سرِ خود رها کنیم و گریه‌اش را نبینیم، چون یقیناً بعداً دیر یا زود، دروغ بودن موضوع برایش روشن می‌شود؛ اعتماد و اطمینانش نسبت به ما پدر و مادرها و همهٔ کسانی که از آنها دروغ شنیده سلب می‌گردد. و از همه بدتر و لبّ مطلب این که رابطهٔ علت و معلولی برایش بی‌معنی می‌شود و حالتِ بالغی شخصیتش بکلی حذف می‌گردد و یا شدیداً آسیب می‌بیند و نتیجتاً هیچ چیز را دلیل بر هیچ چیز نمی‌داند و یقین اینکه خودش هم دروغگوئی و گول زدن را یاد می‌گیرد که بسیاری از مفاسد اجتماعی را به دنبال می‌آورد و از مجموعهٔ این قبیل افراد، جامعه‌ای بی‌بند و بار ساخته می‌شود. خلاصه این که اگر بزرگترها اثر مُخرّب وجود دروغ و تباین و تناقض در محیط رشد کودکانشان را واقعاً باور کنند و بدین خاطر همان گونه که کودکانشان را از محیط آلوده به بیماری‌های مُسری حفظ می‌نمایند تا مریض نشوند، با همان وسواس، با همکاری صمیمانه و مخلصانهٔ یکدیگر، آنها را از محیط دروغ و تناقض بر حذر دارند، حالتِ بالغی شخصیتشان بطور کلی حذف و یا بیمار و ضعیف و درمانده نمی‌گردد و بدین ترتیب کمک بسیار مؤثری است در تعویض خلیات نسل آینده که آنها هم به نوبهٔ خود اقدامات بیشتری را در این زمینه برای تربیت فرزندان خودشان مرعی دارند و جامعه در دراز مدت با تأییدات الهی از این همه گرفتاری نجات یابد.

اطاعت کردن، پیشنیاز اولیة متمدن شدن:

تعلیم هنر اطاعت کردن، به عنوان یک امر مقدس و بسیار ضروری، به بزرگسالان از طریق تعلیم قرآن و تمرین در مساجد (اگر حرمت مساجد حفظ شده بود و یا اگر دوباره از آن اعادهٔ حیثیت شود) و به کودکان از طریق والدین مخصوصاً مادرانشان، به عنوان بهترین الگوی یادگیری‌شان، اولین سنگ زیربنای مدنیت و پیشنیاز اصلی ایجاد جامعهٔ اسلامی است. برای توضیح این که چگونه مادرها این مُهم را به فرزندانشان تعلیم می‌دهند، به مقالهٔ «تحلیلی از آیه ۳۴ سوره النساء» مندرج در همین سایت مراجعه نمائید.

^{۲۵} - گو این که معمولاً فرهنگ عمومی در این موارد ترجیح می‌دهد که نه نگوید. برعکس بگوید چشم، ولی نکند.

براستی چگونه میتوان توده های مردمی که دو آفت بسیار بزرگ اجتماعی: یکی دروغگوئی و دیگری، سرکشی و تمرد از هر نوع ضابطه ای را به صورت وارونه قبول و باور دارند: یعنی دروغگوئی را تیز هوشی و زرنگی می دانند و در مقابل، افراد راستگو و مخلص را صاف و ساده و به عبارت واضح تر « خُل » می شناسند و همچنین افراد مطیع قانون را « ترسو» و « بُزدل» و در مقابل، افراد یاغی و قانون شکن را شجاع و « زبَل» می خوانند، به راه حق و حقیقت آورد؟ بزرگسالان را که شخصیتشان قالب گرفته و بجز مؤمن شدنشان به قرآن که شاید پس از آن، با پیدا شدن میل شدید شخصی به جلب رضایت خدا، حاضر به تغییر باورهایشان شوند، راهی نیست. ولی برای نوزادان شاید بتوان کاری کرد.

ممکن است بگوئیم: وقتی حکومتی دُرستکار و صاحب قدرت کامل بر سر کار آید، خوب می تواند چنین مردمی را در بلند مدت تربیت کند و به راه راست هدایت نماید. خطاکاران را توبیخ و تنبیه و دُرستکاران را تشویق و تقدیر نماید و بدین ترتیب ولو تدریجاً ولی مآلاً جامعه رو به راه می شود.

مُشکل بزرگ چنین راه حلی این است که نمی دانیم منظور از حکومت درستکار و صاحب قدرت کیست؟ آیا منظور یک فرد نابغه است؟ اگر چنین باشد، که اولاً چنین شخصی را از کجا پیدا کنیم و ثانیاً چه تضمینی است که داشتن قدرت مطلق، چنین شخصی را تدریجاً به فساد مطلق نکشاند و از او مستبد خودکامه نسازد. و اگر منظور گروه انسان های خوب است، با توجه به فرهنگی که ما داریم، چنین افراد خوب و درستکاری، متأسفانه قادر به همکاری با یکدیگر نیستند.

با توجه به این که عالی ترین سیستم های اجتماعی باید به هر تقدیر توسط عده ای اجرا شود، وقتی چنان نفراتی نباشند، انجام کار را اگر غیر ممکن نکند، تا حدّ توقف، مشکل می سازد. و از همه گذشته ما که قادر نیستیم خودمان چنان نابغه تقدیری را بسازیم. بنابراین مثل همیشه باید منتظر باشیم تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

از این جهت است که من فکر می کنم شاید باید از نوزادان شروع کرد. در این باره ممکن است با اقتباس از زندگی دوران پنجساله اول حیات حضرت محمد که قرآن هم، استفاده از روش زندگی او را به عنوان سرمشق نیکو: احزاب (۳۳): ۲۱ به مسلمانان معرفی و توصیه کرده است^{۲۶}. بتوان نوزادانی از خانواده های داوطلب را بعد از تولد به سازمان های صحیحی برای تربیت رهبران آینده جامعه سپرد.

^{۲۶} - « پس از تولد محمد، مادرش (آمنه) بلافاصله خبر را به جدش (عبدالمطلب پدر عبدالله) که در آن موقع در کعبه بود ، رساند . پیرمرد با شعف به خانه آمد. نوه اش را در بغل گرفت و به کعبه برد و در آنجا او را محمد نامید. این نام با اینکه در میان اعراب کاملاً آشنا بود، ولی معمول نبود. عبدالمطلب پس از نامگذاری، محمد را به مادرش برگرداند »

عبدالمطلب در هفتمین روز تولد محمد، میهمانی بزرگی به افتخار نوه اش ترتیب داد و تعدادی از بزرگان قریش و دوستان خود را برای صرف غذا ، دعوت کرد. وقتی از طرف مدعوین مورد سؤال قرار گرفت که چرا بر خلاف سنت قبیله ای که اسامی اجدادشان را برای نوزادان انتخاب می کنند، این اسم را بر گزیده، پاسخ داد: من این اسم را انتخاب کردم چون آرزو دارم که او مورد تحسین خداوند در بهشت و مورد تحسین مردم در زمین قرار گیرد.

آمنه در انتظار رسیدن دایه های بنوسعد بود که فرزندش را به یکی بسپارد. کاری که اشراف مکه می کردند و هنوز هم این رسم رایج است. آنها نوزاد را روز هشتم بعد از تولدش به بیابان می فرستادند و تا هشت الی ده سالگی را در آنجا می گذراند. بعضی از قبائل عرب برای پرورش کودکان، حسن شهرت داشتند، مخصوصاً قبیله بنو سعد.

باید در آن محیط اولیه تربیتی (پنج سال اول حیات کودک) مطلقاً دروغ و تباین و تناقضی نباشد تا کودکان به فرم طبیعی و سالم رشد کنند و حالتِ بالغیِ شخصیتشان آسیب نیندند. تا شاید بتوانند در بزرگی با استفاده از عقل و کاربرد استدلال منطقی، لزوم حتمی همکاری و همدلی را درک و قبول کنند و هدایت خلق را در شؤون مختلف اجتماعی به عهده گیرند.

جالب این که روانشناسان به ما می گویند: در طول ۵ سال اول حیات انسان است که شخصیت او قالب می گیرد و به ما می گویند اگر در این دوران سرنوشت ساز - مخصوصاً از ۱۱ ماهگی به بعد - در محیط زندگی کودک، دروغ و تباین و تناقض باشد، حالتِ بالغیِ شخصیت که مسؤل کاربرد عقل و حکمت انسان است، در کودک آسیب می بیند و یا بکلی حذف می شود.

در همین دوران ۵ سال اول حیات، دور بودن محمد از محیط فاسد جامعه مکه، باعث شد که حالتِ بالغیِ شخصیتش، سالم رشد کند و بطور طبیعی راستگو و امانتدار بار آید که بعدها قبل از رسالت، از طرف مردم ملقب به « محمد امین » شود و آماده برای رهبری جنبش بزرگ اسلامی گردد.

سرگذشت موسی به شکل دیگری اثر بارز محیط دوران کودکی بر ساختن حالتِ بالغیِ شخصیت انسان را نشان می دهد. پس از تولد، مادرش او را به امر الهی در سبیدی می گذارد و به رودخانه نیل می اندازد. یکی از درباریان فرعون او را از آب می گیرد^{۲۷} و بدین ترتیب عضوی از خاندان سلطنتی می شود. یعنی در محیطی آرام و پر از ناز و نعمت و بدون ابتلاء به امیال سرکوفته و عقده های حقارت، رشد می کند و با شخصیتی سالم پرورش می یابد و نتیجه این که برای رسالت الهی و رهبری و نجات بنی اسرائیل از اسارت همان فرعونیان، آماده می گردد.

آمنه در دوران انتظار رسیدن دایه های بنوسعد، نوزادش را به سوابه خدمتگذار عمومی محمد (ابولهب) سپرده بود. او دایگی محمد را برای مدت کوتاهی عهده دار بود، همان گونه که بعداً حمزه عمومی محمد را دایه شد و بدین ترتیب هر دو را برادر رضاعی نمود. گرچه سوابه به بیش از چند روزی محمد را دایه نبود، ولی محمد تا زمانی که او حیات داشت، احترام و محبت بسیار زیادی نسبت به او ابراز می کرد

مدت انتظار به سر آمد، دایگان "بنوسعد" به مکه وارد شده و در جستجوی نوزادانی برای قبول دایگی شان به راه افتادند شرایط محمد - نوزادی یتیم - برای دایگان جاذبه ای نداشت. زیرا آنها انتظار داشتند پاداش زیادی از پدر نوزاد دریافت کنند. بدین علت هیچ یک از دایگان داوطلب، رغبتی به قبول محمد نشان ندادند. ترجیحاً نوزادانی را می خواستند که پدرشان ثروتمند و در حیات باشد.

آخرالامر دایه ای بنام "حلیمه" که نوزاد دیگری را پیدانکرده بود، محمد را قبول کرد. حلیمه که لاغر اندام و از زیبایی بهره ای نداشت، برای زنان ثروتمند مکه جاذبه ای نداشت و کسی فرزندش را به او نسپرد. وقتی که زنان قبیله بنو سعد به بیابان بر می گشتند، حلیمه به شوهرش گفت بخدا نزد دوستانم باعث سرشکستگی است که دست خالی بدون داشتن نوزادی برای دایگی به قبیله برگردم. یقیناً باید بر گردم و همان بچه یتیم را قبول کنم. شوهرش گفت: ملامتی بر تو نیست. شاید خداوند بخاطر این کارت، نعمتش را به ما بیشتر کند. حلیمه محمد را گرفت و با خود به بیابان برد. بعدها تعریف می کرد که پس از آن نعمات و برکات الهی برایشان بیشتر شد. گوسفندانشان فربه تر و تعداد زاد و ولدشان زیادتر شد.

در بیابان، حلیمه محمد را برای دو سال تمام شیر داد و دخترش شایمه او را در آغوش می گرفت و نوازش می کرد. پاکي هوا و سختی زندگی در بیابان به رشد سریع جسمانی محمد با ترکیبی موزون و شخصیتی با انضباط کمک کرد. حلیمه در پایان دو سال، محمد را به مکه نزد مادرش آورد ولی دوباره او را به بیابان برگرداند که از بیماری مسری شایع در مکه دور باشد. باز هم فرصتی برای محمد پیش آمد که در هوا و محیط پاک بیابان آزادانه بازی کند و زیر آسمان صاف آنجا بطور طبیعی و بدون قیود اسارت آور اجتماعی مکه رشد کند و روحیه آزادیخواهی و استقلال طلبی در او تقویت شود. محمد پس از ۵ سال زندگی در بیابان، به خانه نزد مادرش بازگشت» زندگی محمد، نوشته محمد حسین هیکل چاپ هشتم ، ترجمه انگلیسی: اسمعیل فاروقی ۱۹۷۶

۲۷ - سورة طه (۲۰) : ۳۸ و ۳۹

توجه ایرانیان قدیم به تربیت فرزندانشان

فراز و نشیب تمدن مردم ایران در زمان هخامنشیان را، هرودت و گزنفون تاریخ نویسان یونانی به روش تربیتی فرزندانشان نسبت می دهند. ویلیام راجرز در کتابی بنام تاریخ ایران باستان که در سال ۱۹۲۹ در نیویورک به چاپ رسیده مطلبی از قول «مُن تین» فیلسوف فرانسوی قرن شانزدهم چنین می نویسد:

«در آن سیستم فرهنگی قابل ستایشی که گزنفون، ایرانیان را به آن نسبت می دهد، ما می بینیم که آنها تقوا و پاکدامنی را به کودکانشان می آموختند، در حالی سایر ملل خواندن و نوشتن را. از قول افلاطون می گوید که ایرانیان در خانواده های سلطنتی شان بزرگترین پسر را بعد از تولد، نه به دست زنان، بلکه به دست خواجهگانی می سپردند که بین درباریان عالیترین شهرت به تقوا را داشتند. بعد از هفت سالگی به او سواری و شکار می آموختند. وقتی به ۱۴ سالگی می رسید، او را به دست چهار معلم می سپردند که به ترتیب: خردمندترین، راستگوترین، متعادلترین و شجاعترین مردان جامعه بودند. اولی که به او «تعلیم دین» دهد. دومی که «همیشه راستگویی» سازد. سومی که او را «مسلط بر شهواتش» نماید. و چهارمی که «از هیچ چیز ترسش کند».

توجه کامل به اثرات حتمی و بارز محیط پرورش کودک در پنج سال اول حیات، برای ایجاد حالتِ بالغی قوی شخصیت، به منظور آماده ساختن مردان و زنان مفید و سازنده و خلاق، ما را به این نتیجه رهنمون می شود که شاید یکی از مؤثرترین راه های نجات مردم ایران از این همه گرفتاری که قرن ها مبتلا بوده و یقیناً اکثراً ناشی از ناهنجاری های خُلقی و گرفتاری های فرهنگی است، از طریق تربیت صحیح و سالم نسل جوان عملی باشد. به طور خلاصه به نظر می رسد دو راه برای رسیدن به چنین مقصودی امید بخش باشد:

اول اینکه توده های مردم یعنی بزرگسالان را از طریق تشویق به خواندن قرآن به عنوان خودآموز مسلمانان به طرف موحد بودن و مسلمان قرآنی شدن هدایت کنیم. چون این کار بدون فشار و تنها از طریق تشویق است، وقتی با استفاده از رسانه های گروهی و تشریح معایب دروغگوئی و اثرات مُخرّب آن بر حالتِ بالغی شخصیت کودکان توأم باشد، ممکن است بخاطر ترس از خدا و قبول محاسن راستگوئی و اثرات سازنده اش بر شخصیت کودکانشان که آینده امید بخش تری را برایشان نوید می دهد، مردم را قانع کند که دروغگوئی را لااقل در حضور فرزندان خردسالشان کنار بگذارند.

مطالعه و تدبّر در قرآن ممکن است آنها را قانع کند که خداوند از همه مردم خواسته است که در برخوردهایشان با یکدیگر رابطه ظالم و مظلومی، مُراد و مریدی، فرادست و فرودستی نداشته باشند. بدین ترتیب شاید – اگر نه همه – لا اقل تعداد قابل توجهی از مردم قبول کنند که اعضاء خانواده بزرگ بنی آدم هستند. با احترام متقابل به یکدیگر نگاه کنند. خود را بالاتر و یا پائین تر از دیگران ندانند، عزت نفس پیدا نمایند و بدین ترتیب حالتِ بالغی آسیب دیده شخصیت شان معالجه شود.

در صورت توفیق در این امر، این قبیل پدر و مادرها فرزندانشان را خوب تربیت خواهند کرد و در واقع اصلاحات فرهنگی جامعه، نه از بیرون بلکه داوطلبانه و از درون افراد شروع می شود که پابرجا و کارساز خواهد بود. و این همان راهی است که تمام پیامبران به دستور و راهنمایی خدا، برای اصلاح خلقیات مردم زمان خودشان، مأمور بدان بودند.

دوم این که بگوئیم دعای دور از حاجت است که بتوانیم خلیقات بزرگسالان را با تشویق آنها به خواندن قرآن اصلاح و از طریق آنها منتظر بمانیم تا فرزندانشان را سالم تربیت کنند. ولی محتملاً ممکن است محیط های سالم و آرامی ولو به تعدادی کم، به صورت مراکز تربیتی تهیه کرد که آماده برای قبول لاقفل تعدادی از نوزادانی باشند که پدر و مادرشان داوطلبانه ومشتاقانه - مانند اشراف مکه یا خانواده های سلطنتی هخامنشیان - آنها را به این مراکز بسپارند، تا ۵ سال اول حیاتشان را در محیطی سالم و بدون دروغ و ریاکاری بگذرانند. باشد که بدین ترتیب بتوان مردان و زنانی با حالت بالغی آسیب ندیده شخصیت و با فرم طبیعی رشد کرده و آماده برای قبول مسؤلیتهای اجتماعی و همکاری صمیمانه برای اجرای قوانین الهی و قبول مدنیت، تحویل جامعه داد.

تجربیات عملی گذشته و نظریات علمی موجود نتیجه مثبت اقدامات چنین مراکز پرورشی را تأیید می کند. برای شروع کار تنها مدیریتی لایق، مصمم و مطمئن از نتیجه درخشان حاصله می تواند راهگشا باشد. چنان مدیریتی اعتبارات لازم و چگونگی برنامه های اجرائی را، خود تهیه خواهد کرد. و همکاران مناسب برای انجام چنین مهمی را از بین خوبان روزگار ما که بحمدالله کم نیستند، ولی اکنون خود را به کناری کشیده اند، انتخاب و دعوت به کار خواهد نمود.

به نظر می رسد اجرای مدبرانه و مخلصانه یکی از این راهها یا هر دو با هم نتیجه رضایت بخش دهد و فرهنگ عمومی را متحول نماید. شاید هم مطلقاً هیچ کدام عملی و ثمربخش نباشد. ولی یقین این که باید راهی برای نجات مردم از خلیقات نامتناسب و غیر الهی شان موجود باشد. و حقاً موضوع با ارزشی است که خردمندان علاقه مند به تحقیق و عاشقان اصلاح جامعه، به دنبال پیدا کردن آن، مخلصانه تلاش نمایند. و تأییدات الهی را در توفیقات خود آرزو کنند.

در پایان، مانیفستی از قرآن به شرح زیر ارائه می شود. امیدوارم مورد پسند و تأیید پیروان کتاب الهی قرار گیرد. آنها که باور دارند: دین اسلام از طریق تعلیمات قرآن بهترین راه طبیعی زندگی انسان ها را نشان می دهد.

بنام خداوند بخشنده مهربان

مانیفستی (بیانیه ای) از قرآن

اقدامات اساسی که پیروان قرآن برای ساختن سیستم حکومتی مبتنی بر باورهایشان در هر اجتماعی - کوچک به حدّ یک روستا^{۲۸}، یا بزرگ به حدّ دهکده جهانی - می توانند به مرحله اجرا درآورند، عبارتند از:

- ۱- مطالعه دقیق اعجاز ریاضی قرآن، تا قلبشان از نظر علمی هم مطمئن شود که آن کتاب یقیناً نازل شده از طرف خدا و واقعاً همان طور حفظ شده است.
- ۲- اعلام این که «قرآن به عنوان تنها مجموعه قوانین اساسی و طبیعی بشر»، حاکم بین مردم خواهد بود.

^{۲۸} - به مقاله «سفر امیر تیمور گورکانی به شهر بشرویه» در انتهای مقاله «دین و حکومت» مندرج در همین سایت مراجعه نمائید.

- ۳- تعلیم قرآن به زبان اصلی آن و تدریس ترجمه بدون تفسیر آن به زبان مادری مردم هر منطقه به عنوان چراغ راهنما برای نشان دادن راه طبیعی زندگی به آنها.
- ۴- مطالعه قرآن و توجه کامل به دستورات آن به عنوان نشان دهنده راه طبیعی زندگی، به منظور این که دقیقاً فهمیده شود و سپس یقیناً اجرا گردد.
- ۵- تأمین آزادی کامل اطمینان بخش برای تمام مردم که بتوانند سؤالاتشان را در مورد قرآن - کتباً و / یا شفهاً - بدون ترس و تردید مطرح نمایند .
- ۶- تشکیل یک دادگستری بسیار قوی مستقل از دولت، منتخب نمایندگان مردم، با ضابطین متدین و مجهز ، جهت ایجاد امنیت و حفظ جان و مال و شرف افراد جامعه.
- ۷- ایجاد سازمانی برای تأمین عدالت اجتماعی به منظور جمع کردن زکوات و پرداخت کمک هزینه نقدی به فقیران و مسکینان جامعه و همچنین تأمین اعتبار کافی برای انجام امور عام المنفعه.
- ۸- اعلام حرمت مالکیت خصوصی افراد همسنگ با حرمت جان و شرف آنها.
- ۹- پاک کردن جامعه از تمام پلیدی ها و حرام ها، با احیای حق الناس ضایع شده، یعنی پس دادن تمام اموال کسانی که به ناحق از یدشان خارج شده، دادن خونبها به صاحبان خون های به ناحق ریخته شده و اعاده حیثیت از کسانی که بی دلیل از آنها هنک حرمت شده است.
- ۱۰- لغو تمام قوانین و مقرراتی که مغایر با تسلط مالکیت خصوصی و مابین با آزادی کامل تمام افراد در تولیدات و داد و ستد هاست.
- ۱۱- مجانی و همگانی کردن تحصیلات ابتدائی و متوسطه و تدوین برنامه های درسی متناسب با آنچه برای زندگی کردن در جامعه متمدن و پیشرو اسلامی ضروری است.
- ۱۲- واگذاری تمام مؤسسات تولیدی، خدماتی و رسانه های گروهی که در دست دولت و شرکت های دولتی است به بخش خصوصی واقعی و محدود کردن دخالت دولت در کلیه امور اقتصادی به « داوری » میان تولید کنندگان در رقابت آزاد بین خودشان و در ارتباطشان با مصرف کنندگان.
- ۱۳- برداشتن تدریجی کلیه سوبسیدهای دولتی از تمام مایحتاج عمومی به منظور این که مکانیسم قیمت ها بتواند نهاده های اقتصادی را به تولید مطلوبترین محصولات هدایت کند.
- ۱۴- برداشتن کنترل دولت از قیمت ارز و آزاد گذاشتن آن تا ارزش واقعی خود را با مکانیسم عرضه و تقاضا به دست آورد.
- ۱۵- رفع توقیف از کلیه مطبوعات و تأمین و تضمین آزادی بیان و قلم.
- ۱۶- آزادی زندانیان سیاسی و آزادی کامل احزاب.
- ۱۷- آزاد کردن صادرات و واردات تمام اجناس و امتعه مفید و منحصر کردن کار گمرکات به جلوگیری از ورود بیماری ها و آفات گیاهی و حیوانی و مواد مخدر.
- ۱۸- تجدید نظر کامل در ساختار تشکیلات دولتی به وسیله متخصصین علم مدیریت و کوچک کردن آن به حد اقل لازم.
- ۱۹- تجدید نظر در سیستم بانکی به منظور حذف کامل ربا به معنای واقعی کلمه.

۲۰- تلاش مسلمانان در سطح جهان بر این باشد که تدریجاً از اختیارات دولت هایشان بکاهند و کارهای مردم را واقعاً به خود مردم بسپارند.

و من الله التوفیق